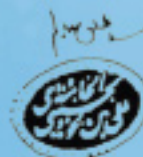




فرهنگ اسلامی تسلیم در مقابل خدا و برآشتن در مقابل بدی‌ها و کجی‌ها و نابسامانی‌هاست. آنچه که برای کشور ما و برای عناصر فرهنگی مهم است، گسترش کیفی فرهنگ است. یعنی تربیت شاعر، نویسنده، هنرمند و تربیت کسانی که بتوانند تولید هنری بکنند و پایگاه هنری را پیش ببرند.



فرهنگ تمدن ساز

بسم

باور به شعار «ما می توانیم» لازمه احیای تمدن اسلامی است / ۴
 «فرهنگ» جوهره مراحل پنجگانه تمدن اسلامی است / ۷
 تمدن اسلامی را باید با ارزش افزوده احیا کنیم / ۱۰
 تمدن اسلام از حاکمان تا حکیمان / ۱۴
 باید رمان نویس تربیت کنیم / ۱۷
 ایرانیان اسلام را پذیرفتند نه عرب را / ۲۰
 عنصر «مامت» گمشده تمدن سازی مسلمانان است / ۲۴
 آنچه هستند، آنچه هستیم / ۲۷
 شریعت تمدن ساز است / ۳۰
 تمدن سازی آیات «نظام» می خواهد نه آیات عظام / ۳۳
 تمدن وهم یا تمدن تعالی / ۳۷
 شمشیر دولبه هنر / ۴۱
 انقلابی فکر کن، جهانی عمل کن / ۴۲
 هنر در جوامع غربی آزاد نیست / ۴۴
 جامعه اسلامی نباید در زمینه ثروت و علم وابسته باشد / ۴۷
 هنرمند خودی می خواهیم / ۵۰
 تسویه حساب سیاسی هنرمندان را از فضای تمدنی دور کرده است / ۵۲
 جهان دیجیتالی انقلاب اسلامی / ۵۵
 ادبیات ما تئوری ندارد / ۵۷
 از بام تا شام / ۵۹
 ادبیات بزرگ ترین پشتوانه تمدن است / ۶۴
 برکت انقلاب در حوزه شعر ادامه خواهد داشت / ۷۰
 موسیقی را از ابتلائات مادی بیرون بکشید / ۷۴
 از شکل گیری نقاشی خط تا توجه به موتیف های معنوی دفاع مقدس / ۷۷
 معماری امروز خیال ما را از زیستن راحت نمی کند! / ۸۰
 به دنبال پناهگاه / ۸۳
 شهر باید مایه تذکر خدا باشد / ۸۴
 تراژدی سینما بر پرده تمدن / ۸۶
 حوزه علمیه باید کمپانی فیلم سازی درست کند / ۸۸
 ایستگاه پایانی برادران لومیر / ۹۲
 مرد بیدار دوران گذار / ۹۴
 این بانوان برگزیده / ۹۶



صاحب امتیاز: شرکت پیام آوران نشر روز
 مدیر مسئول: عبدالله گنجی
 سردبیر: غلامرضا صادقیان
 دبیر ویژه نامه: محمد حسن صادق پور
 مدیر فنی: حسن فردی
 تحریریه ویژه نامه: فردین آریش - سیدطاهر
 جلالی - علی کاکازفولی
 صفحه آرایی و اجرا: آتلیه روزنامه جوان
 چاپ: چاپخانه روزنامه جوان





بررسی الزامات و چالش های تحقق تمدن نوین اسلامی در گفت و گو با دکتر عامری

باور به شعار «ما می توانیم» لازمه احیای تمدن اسلامی است

رسیدن به تمدن اسلامی گام هایی دارد و البته در این مسیر پر پیچ و خم مخاطرات، آسیب ها و البته پیشران هایی وجود دارد که می تواند ما را در راه رسیدن به هدف پیش اندازد یا به عکس از سرعت ما بکاهد. علاوه بر پیشران ها، رقبای تمدنی ما نیز در این مسیر بیکار ننشسته اند و سعی دارند تا به هر طریق مانع از به خطر افتادن هویت خود توسط ایدئولوژی جایگزین باشند. برای شناخت بیشتر فرصت ها، تهدیدها و آسیب های پیش روی فرایند تحقق تمدن اسلامی به سراغ دکتر داوود عامری، دبیر کل مجمع جهانی صلح اسلامی و دبیر کل کانون تفکر ایران و پژوهشگر مطالعات فرهنگی و بین فرهنگی رفتیم.

به این سو حرکت کنیم؟

وقتی به چالش هایی که انسان امروز با آن مواجه شده است نگاه می کنیم، احساس درد می کنیم. بشریت به خصوص انسان مسلمان در گیر بی عدالتی، ظلم، تروریسم و... شده است. امروز بخشی از دنیای بشری در آرزوی برآوردن نیازهای معنوی خود است اما به آن نمی تواند برسد. انسان ها در طول سالیان اخیر خیلی تلاش کرده اند خودشان را ارتقا بدهند و در خیلی حوزه ها هم توسعه یافته اند؛ اما به تکامل نرسیده اند. ضرورت یک نگاه نوین به زندگی احساس می شود.

امکان دارد که تمدنی در زندگی بشر شکل بگیرد که هم به نیازهای مادی پاسخ بدهد و هم نیازهای تعالی خواه. تعالیم الهی برخلاف سایر مکاتب می تواند پاسخگوی چنین

رهبر انقلاب می فرمایند: «تمدن اسلامی یعنی آن فضایی که انسان در آن فضا از لحاظ معنوی و از لحاظ مادی می تواند رشد کند و به غایات مطلوبی که خدای متعال او را برای آن غایات خلق کرده است برسد، زندگی خوبی داشته باشد، زندگی عزتمندی داشته باشد، انسان عزیز، انسان دارای قدرت، دارای اراده، دارای ابتکار، دارای سازندگی جهان طبیعت؛ تمدن اسلامی یعنی این.» خب مشخص است چنین تمدنی قرار است هم حوزه مادی و هم معنوی داشته باشد. پس هم می توان از احیا سخن گفت و هم از ایجاد؛ احیا بر اساس تجارب ارزشمند و ایجاد بر اساس ویژگی ها و شرایط جدید.

اصلا چرا دنبال احیای تمدن اسلامی هستیم؟ چه مشکلات و خلأهایی ما را مجاب می کند که

آیا زمانی که از تمدن نوین اسلامی سخن می گوئیم، با توجه به سابقه پیشین مان در این حوزه، باید بگوییم به دنبال «ایجاد» یک تمدن اسلامی هستیم یا اینکه می خواهیم تمدن شکوهمند پیشین خود را «احیا» کنیم؟

هم واژه احیا و هم ایجاد را می توانیم به کار ببریم. وقتی از احیا صحبت می کنیم، تمدن اسلامی دارای پیشینه است. اگر می خواهیم به جایگاه، مجد و عظمت تمدن خود برسیم، قابل قبول است. از طرفی می توانیم ایجاد را به کار ببریم، چون رهبری این واژه را به کار برده اند. وقتی از ایجاد صحبت می کنیم از یک چیز نوین صحبت می کنیم که دارای مؤلفه های نوین است. این مؤلفه های نوین باید بتوانند در جهان امروز بسط پیدا کنند.

ما معتقدیم آرمان احیای تمدن اسلامی یک ویژگی متمایز با تمدن‌های دیگر از جمله تمدن غربی دارد که مبتنی بر مادیات در زندگی است. در تمدن اسلامی هم به وجوه مادی توجه می‌شود و هم معنوی. حتی وجوه معنوی را مقدم می‌دانیم. آنچه بشر به آن نیاز دارد فراتر از مادیات است



مسائلی باشد. دین اسلام می‌تواند در سایه تعالیم الهی و همکاری با سایر ادیان چنین هدیه‌ای که همان تمدن اسلامی است، به بشریت عرضه کند.

چه چشم‌اندازی برای چنین تمدنی متصور هستیم و شاخص‌های آن چیست؟

ما یک افق زمانی نمی‌توانیم بدهیم. نباید بگوییم تا فلان سال به این حوزه تمدنی می‌رسیم. به هر حال در طول این مسیر پیش‌ران‌ها، پسران‌ها و موافقی وجود داشته باشند که حرکت ما را در این مسیر را تسریع بخشند یا بالعکس سرعت ما را کند کنند. مهم این است که در مسیر صحیح حرکت کنیم و اجازه ندهیم در مسیر حرکتمان انحرافی رخ دهد.

ما معتقدیم آرمان احیای تمدن اسلامی یک ویژگی متمایز با تمدن‌های دیگر از جمله تمدن غربی دارد که مبتنی بر مادیات در زندگی است. در تمدن اسلامی هم به وجوه مادی توجه می‌شود و هم معنوی. حتی وجوه معنوی را مقدم می‌دانیم. آنچه بشر به آن نیاز دارد فراتر از مادیات است. حتی در کشورهای پیشرفته هم نتوانسته‌اند به تعالی و سعادت بر اساس مادیات دست پیدا کنند. لذا تمدن یک بال مادی و یک بال معنوی دارد. این یکی از امتیازاتی است که تمدن اسلامی را «جامع و مانع» می‌کند.

آیا در این مسیر توان رقابت با تمدن‌های رقیب

خاصه تمدن غرب - را داریم؟

اول باید پاسخ دهیم که آیا برای رقابت با تمدن غرب، همه ظرفیت‌های لازم را خواهیم داشت یا نه؟ امتیازهایی که در جهان اسلام وجود دارد نشان می‌دهد این امکان وجود دارد. مؤلفه جمعیتی، موقعیت ژئوپلیتیکی، منابع طبیعی و غنی موجود در کشورهای اسلامی، ظرفیت‌های امنیت‌سازی و ظرفیت‌های علمی به واسطه حضور دانشمندان مسلمان در سراسر جهان، داشته‌های کمی نیست. از همه مهم‌تر ظرفیت فرهنگی، هنری و ادبی است که زیرساخت تمدن را تشکیل می‌دهد. بدون خیلی از چیزها می‌توان تمدن تشکیل داد اما بدون فرهنگ هرگز. مجموعاً جهان اسلام ظرفیت و تراز بالایی در تمدن‌سازی دارد. در کشور خود ما که کمی تلاش نظام‌مند و هدف‌دار در حوزه علم و فناوری با توصیه‌های رهبری صورت گرفته، در این حوزه سرعت ما در دنیا در تولید علم جهانی بی‌نظیر شده است. این نشان می‌دهد ما می‌توانیم عقب‌ماندگی‌ها را جبران کنیم. دانشمندان مسلمان و کشورهای اسلامی جایگاه ویژه‌ای در جهان دارند. البته در اینکه چطور بتوانیم علوم به دست آمده را تبدیل به تکنولوژی و ثروت کنیم، عقب هستیم؛ ولی امکان جبران هست. ظرفیت‌های دیگری از ظرفیت‌های موجود است. اگر جهان اسلام نقاط ضعف خود را شناسایی و بر طرف نماید، می‌توانیم دنیای جدیدی بسازیم. اگر عالمان و حکما، حکمران باشند امکان احیای تمدن هست. از قضا یکی از ویژگی‌های مهم جمهوری اسلامی همین است که شرايطی در کشور ایجاد نموده که عالم‌ترین و فرهیخته‌ترین مسلمان، رهبری را بر عهده می‌گیرد؛ ضمن اینکه به مردم‌سالاری دینی پایبند هستیم نشان داده‌ایم توانسته‌ایم پیش برویم.

چه چالش‌هایی در محیط پیرامونی ما وجود دارد که می‌توانند مانع رسیدن ما به تمدن اسلامی باشند؟

ابتدا به چالش‌های کلان اشاره‌ای می‌کنم. یکی از آن

چالش‌هایی که امروز در جهان اسلام با آن رو به رو هستیم وابستگی جهان اسلام به قدرت‌های بزرگ است. این مسئله اجازه وحدت و در کنار هم گرفتن را از جهان اسلام گرفته است. ما برای ساخت تمدن اسلامی دشمنانی داریم و نیز رقبایی. این رقبای دشمنان اجازه نمی‌دهند جهان اسلام به این باور برسد که با همکاری می‌توان کار را پیش برد.

نکته بعدی فتنه تفرقه است که دشمنان در جهان اسلام ایجاد کرده‌اند. بهانه‌های مختلفی هم برای این تفرقه ایجاد شده و این به یک چالش اساسی تبدیل شده است. این معضل با چالش اول نیز مرتبط است. هر چه کشورهای اسلامی مستقل‌تر شوند، تفرقه کمتر می‌شود. چالش بعدی فتنه جدیدی است که در جهان اسلام ایجاد شده و آن فتنه تروریسم است. دشمنان ما گروه‌های ضداسلامی تروریست را گروه‌های اسلامی معرفی می‌کنند و این گروه‌ها هر چند در داخل کشورهای اسلامی ایجاد شده، اما مدیریت آن با خارج از جهان اسلام است. این پدیده توانسته با تلاش‌های نابخردانه و تلاش‌های ضدبشری، چهره اسلام را زشت جلوه دهد و نوعی تروریسم فرهنگی و رسانه‌ای هم به این ماجرا کمک کرده است. این تصویری که از جهان اسلام در رسانه‌های مرتبط با صاحبان قدرت پخش می‌شود، چهره واقعی اسلام نیست.

دشمنی غرب با جهان اسلام، یکی دیگر از چالش‌هاست. همانطور که هانتینگتون به جنگ تمدن‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید ما چند حوزه قوی تمدنی در دنیا داریم؛ یکی از این تمدن‌ها تمدن اسلامی است که ماهیت جهان غرب را به خطر می‌اندازد و فوکویاما در مقاله‌ای بیان می‌کند که غرب به خاطر این تهدید ناچار است اقدام پیش‌دستانه داشته باشد. او در حقیقت جنگ نرم غرب علیه اسلام را تئوریزه می‌کند. این نشان می‌دهد غرب به هر حال دارد به رشد تمدن اسلامی اعتراف می‌کند. ما با تمدن واقعی غرب که مبتنی بر تعالیم مسیح است، مخالفتی نداریم چون آن

ما می‌توانیم عقب‌ماندگی‌ها

را جبران کنیم. دانشمندان

مسلمان و کشورهای اسلامی

جایگاه ویژه‌ای در جهان دارند.

البته در اینکه چطور بتوانیم

علوم به دست آمده را تبدیل به

تکنولوژی و ثروت کنیم، عقب

هستیم، ولی امکان جبران

هست. ظرفیت‌های یکی

دیگر از ظرفیت‌های موجود

است. اگر جهان اسلام نقاط

ضعف خود را شناسایی و

برطرف نماید، می‌توانیم دنیای

جدیدی بسازیم. اگر عالمان و

حکما، حکمران باشند امکان

احیای تمدن هست

هم مبتنی بر تعالیم الهی است. اما وقتی این تمدن را در پرتو سرمایه‌داری و نگاه صهیونیستی تفسیر کنیم، انحطاط خود را نشان می‌دهد.

خود اندیشمندان غربی هم معتقدند تمدن حقیقی غرب «لیبرال دموکراسی» نیست. همین فوکویاما در نقد لیبرالیسم در جایی می‌گوید: «نخبگان جهان به چیزی فراتر از لیبرالیسم فکر می‌کنند». این ظرفیت نخبگان غربی نیازمند فعال‌سازی برای مقابله با خود غرب است.

اگر بخواهیم در مقام آسیب‌شناسی وارد شویم،

چه آسیب‌ها و ضعف‌های درونی شکل‌گیری

تمدن اسلامی را با مشکل مواجه می‌سازد؟

یک زمانی تمدن اسلامی، تمدن پیشرو در جهان بوده است، اما بی‌توجهی به برخی نکات این تمدن را آسیب‌پذیر کرد. از جمله این مسائل بی‌توجهی به تعالیم قرآن و پیامبر اعظم (ص) و ائمه معصومین (ع) است. خودباختگی و ضعف اعتماد به نفس در جهان اسلام که فرهنگ ما می‌توانیم را به ما نمی‌توانیم تبدیل کرد. پذیرش سلطه بیگانه از دیگر آسیب‌هاست. فاصله گرفتن از پیشرفت‌های جدید زندگی بشر نیز آسیبی بود که متوجه تمدن اسلامی شد و نتوانست با مسائل روز سازگاری پیدا کند. کم‌توجهی به نیازهای علمی و تولید علم نیز آسیب دیگر بود. یک زمانی عقل‌گرایی ارزش بزرگ در جهان اسلام بود؛ اما حوزه‌های علمی از جهان اسلام به غرب مهاجرت نمودند و این ظرفیت و توانایی از دست رفت.

آسیب دیگر؛ اضمحلال اخلاقی و کم‌توجهی به معنویات است. آندلس یک بخش فوق‌العاده از حوزه تمدنی اسلام بود اما حذف اخلاق دینی و اجتماعی از بستر حکومت و رواج فساد و فحشا و لذت‌جویی باعث شد اصالت معنویت جای خود را به اصالت لذت‌جویی و خودکامگی بدهد. به نظر می‌رسد همین آسیب‌هایی که عنوان شد، در حوزه تمدن نوین اسلامی نیز می‌تواند آسیب‌زا باشد. یکی از آسیب‌های دیگر «فرهنگ کار و تلاش و کوشش» است. پرکاری و پرتلاشی باید به عنوان یک فرهنگ به محیط‌های اسلامی بازگردد.

نکته‌ای که به عنوان شاخص در آسیب‌پذیری تمدن اسلامی باید به آن توجه کنیم، نفوذ فرهنگ غرب است که بیهودگی و اصالت لذت را با سبک زندگی خود بشارت می‌دهد. ما در حوزه تمدنی اسلام همواره الهام‌بخش کل جهان بوده‌ایم و باید این سؤال را از خود پرسیم که چه آسیب‌هایی ما را به از خود بیگانگی سوق داد و باعث شد که به جای مدل و الگوی اسلامی اصل، مسیر انحطاط جایگزین شود و ما را از جایگاه الگودهی، به الگوپذیری کشاند.

چه الزامات اساسی برای تحقق تمدن اسلامی

وجود دارد. به عبارتی ساخت تمدن اسلامی چه

پیش‌نیازهایی دارد؟

یکی از این الزامات مهم، توجه جدی به رفع آسیب‌هایی است که در بالا اشاره کردیم. یکی دیگر از الزامات، ایجاد یک حوزه مفهومی و تعریف نقاط مشترک در جهان اسلام مبتنی بر اهداف و آرمان‌های اسلامی است. بازآفرینی این الزامات است. همچنین ما نیاز به خلق مفاهیم نوین بر مورد نیاز در سبک زندگی جدید اسلامی خود مبتنی بر اقتضات زندگی مدرن؛ غرب اگر از ما بپرسد در مورد مسائل سبک زندگی چه حرفی برای گفتن دارید - مثلاً





درباره زن و جایگاه زن در اجتماع یا شیوه به کارگیری و رواج هنر در سطح جامعه- ما باید حرف قوی و اسناد تنوریک قابل ارائه ای داشته باشیم. در خصوص برخی از این جنس مفاهیم نیاز به تئوری های قابل فهم طبق منطق جهانی داریم.

ایجاد یک گروه نخبگی فعال در جهان اسلام برای گفت و گو و تعامل با عقلا و نخبگان جهان شرق و غرب و ارائه حقایق اسلام به ایشان، یک جریان سازی بزرگ می طلبد که باید زمینه آن فراهم شود.

یکی دیگر از الزامات، ایجاد ارزش های اسلامی و فرهنگی حسب ظرفیت های اسلامی خودمان است. الزام دیگر، حوزه علم و فناوری است. رهبری هم مکرر تأکید دارند که برای برون رفت از وضعیت فعلی به بهره گیری از علم و دانش نیازمندیم.

ما می توانیم به دو جنبه مادی و معنوی تمدن اشاره کنیم و باید برای هر دو بعدش حرف داشته باشیم. اقتصاد از جمله این ابعاد است؛ اقتصادی که بتواند پیشران جهان اسلام باشد. اقتصاد مقاومتی می تواند یک الگو برای این کار بزرگ باشد، همین طور در حوزه فرهنگی. فرهنگ ما باید ارزش های جهانی داشته باشد تا بتواند به زندگی بشریت معنا دهد.

همین جا باید این نکته را هم بگویم که یک جریان فرهنگی زمانی می تواند تمدن ساز باشد که پنج ویژگی را توأمان داشته باشد: ۱- مبانی محکم فکری ۲- الهام بخشی ۳- جذابیت ۴- کارآمدی ۵- امیدآفرینی. ما باید این پنج ویژگی را در تمدن اسلامی مدنظرمان شکل بدهیم.

به نظر می رسد تمدن رقیب، به دنبال رسمیت دادن به مدل های جایگزینی برای تمدن ناب اسلامی است. در این خصوص توضیح دهید؟

دشمن وقتی می بیند با داشته های تمدنی خود نمی تواند مقابل ما بایستد، مدل های بدلی ایجاد می کند تا ما به آنها مشغول شویم و به آرمان بزرگمان نرسیم. یک مدل التقاطی بین لیبرالیسم و دموکراسی. این مدل ها که نمی خواهم اسم بیاورم، هر کدام از کشورهای جهان اسلام از آن استفاده کرده اند، در مسیر خود نشان داده اند که ناکارآمد هستند. یک مدل التقاطی حرف جدیدی برای گفتن ندارد.

نقطه مقابل آن، تحجیرگرای است که با هیچ یک از تعالیم اسلامی سازگار نیست. از دل آن تکفیر و تروریسم بیرون می آید. ممکن است غرب با فریب مسلمانان را به مدل های بدلی نزدیک کند، اما جهان اسلام کم کم راه خودش را پیدا خواهد کرد و تمدن نوین اسلامی، با ویژگی های متمایز، سعادت بخش و رفاه بخش است. کدام یک از این مدل های بدلی می تواند این را به ما بدهد. اینها تلاش دشمن برای انحراف از این مسیر است.

مسیر طی شده در سال های پس از انقلاب را چقدر در راستای تحقق تمدن نوین اسلامی می دانید؟

حرکت انقلاب اسلامی باعث شد جهان اسلام در مسیر تمدن اسلامی قرار بگیرد اما در مسیر قرار گرفتن، به معنی رسیدن نیست. به هر حال باید بپذیریم که در این سال ها فراز و نشیب هایی هم داشته ایم. مهم ترین دلیل هم این بوده که دشمنانی داشته ایم که مدام مانع تراشی می کنند. از بدو انقلاب ما دچار تحریم، فشار جنگ و... بوده ایم. به رغم

است. طرفداران انقلاب در دنیا محدود به ایران نیست و ما با الهام بخشی مؤلفه هایی چون ظلم ستیزی می توانیم الگوهای خود را در جهان تعمیم دهیم. امنیت ساز بودن ما یکی دیگر از وجوه مثبت ماست و کشور ما جزو امن ترین کشورهاست. تنها جریان موفق در منطقه مقابل تروریسم، جبهه مقاومت اسلامی است و جبهه مقاومت در مسیر احیای تمدن اسلامی است. استقلال رأی و متکی به بیگانه نبودن هم چیز کمی نیست. دست آخر هم ظرفیت نخبگانی است که جمهوری اسلامی سرشار از چنین ظرفیتی است.

اینکه آسیب، توطئه، چالش و نبردهای سنگینی داشته ایم، مجموعاً می توانیم بگوییم بعد از انقلاب در مسیر رسیدن به تمدن اسلامی خوب عمل کرده ایم. اما اگر آسیب ها و موانع را نداشته ایم، می توانستیم سرعت بیشتری داشته باشیم. تا به حال نیز دستاوردهای کمی نداشته ایم. مهم ترین این دستاوردها حذف شعار ما نمی توانیم و جایگزین شدن «ما می توانیم» است. نکته دیگر اینکه ما طی این سال ها نشان دادیم در مدل حکومت داری، مدلی مستقل داریم. نکته بعد معرفی جذابیت تمدن اسلامی در سراسر جهان



واکاوی جایگاه فرهنگ در پازل تمدن‌سازی

«فرهنگ» جوهره مراحل پنجگانه تمدن اسلامی است

پیمان محمودی

چیستی تمدن

مفهوم تمدن، هم در زبان شرقی و هم در زبان لاتین انتساب به شهر و شهرنشین را ملاک قرار داده است. تمدن در اصطلاح شامل مجموعه پیچیده‌ای از پدیده‌های اجتماعی قابل انتقال حاوی جهات مذهبی، اخلاقی، زیبایی‌شناختی، فنی یا علمی و مشترک در همه اعضای یک جامعه وسیع یا چندین جامعه مرتبط با یکدیگر است (محمدی، ۱۳۸۵). رابطه تمدن با فرهنگ در تعاریفی که از تمدن و فرهنگ ارائه شده است، گاهی تمدن صورتی از فرهنگ محسوب می‌شود که در این صورت تمدن و فرهنگ ممکن است مترادف باشند و در صورتی که فرهنگ دارای پیچیدگی بیشتر و خصوصیات فراوان‌تر و کیفیتی پیشرفته باشد، در یک معنا به کار می‌روند. لازم به ذکر است که لازمه ارائه تعریفی از تمدن اسلامی، پرداختن به مفهوم تمدن قرآنی است که در این تمدن سیطره گسترده حداکثری و سیستمی بودن دین در عرصه اداره جامعه،

راهبردی بودن گزاره‌های دینی است (واسطی، ۱۳۸۳). هیچ تمدنی، هرگز در خلأ شکل نمی‌گیرد، بلکه بر بنیان‌ها و شالوده‌ها و عوامل متعددی ساخته و پرداخته می‌شود که در طول تاریخ پیشینیان سنگ بر سنگ ساختن آن ارزش‌ها نهاده‌اند. ویل دورانت، تاریخ پژوه غربی در این باره می‌گوید: «تمدن نه امری است که جبری انسان باشد و نه چیزی که نیستی در آن راه نداشته باشد، بلکه امری است که هر نسل باید به شکلی جدید آن را کسب کند و هرگاه توقف قابل ملاحظه‌ای در سیر آن پیش آید، ناچار پایان آن نیز فرا می‌رسد» (دورانت، ۱۳۷۶: ۷).

در واقع باید گفت که تمدن شکل سخت‌افزاری برای فرهنگ، ساختمان یک فونداسیون، شمای یک برج است که نرم‌افزار و پایه‌های این پی را یک فرهنگ می‌سازد. قاعدتاً در هر ساختمانی بنا بر این تعبیر ما مصالح بسیاری برای ریختن پی آن استفاده می‌شود. همه آن مصالح را یک فرهنگ در خود جمع کرده است به این معنا که یک فرهنگ غنی با سایر فرهنگ‌ها مراد داشته و دارد و از آنها استفاده

می‌کند، اما این ارتباطات فرهنگی نباید به گونه‌ای باشد که سبب از خودبیگانگی فرهنگی شود و از این رو فرهنگ غنی به گونه‌ای از یک فرهنگ سود می‌برد که آن را در خود هضم و جذب کند و ذات فرهنگی خود را که هویت‌ساز و آرامش‌دهنده وجود جامعه است، فراموش نمی‌کند. حال یک فرهنگ غنی می‌تواند پایه‌هایی را بریزد و بر اساس آن صورت از یک خود را به نمایش بگذارد؛ این صورت جدید را تمدن می‌گویند. هر تمدنی حاصل کوشش‌ها، دسترنج‌ها و بهاهای سنگینی است که بشر در عصر یا منطقه زمانی و مکانی برای رسیدن به آن پرداخته است.

در نگرش «تاین بی» تمدن عبارت است از تلاش برای آفریدن جامعه‌ای که کل بشر بتوانند با هم‌نوایی در کنار یکدیگر درون آن زندگی کنند (تاین بی، ۱۳۷۶).

اما در نگاه امام خمینی (ره) مهم‌ترین عنصر تمدن نه در نمادهای فیزیکی آن، بلکه در توان انسان‌سازی آن یعنی بعد معنوی و دینی آن نهفته است. باین مقیاس، ایشان فرهنگ غرب را با تمام توانایی‌هایی که در تولید مصنوعات بشری و



کشف قوانین طبیعت دارد به لحاظ نگاه تک بعدی اش به انسان، تمدنی مناسب نمی دانند، چرا که بر مبانی دینی راستین و حقیقی بنا نشده است (صحیفه ج ۸).

مرحوم دکتر شریعتی به عنوان یک جامعه شناس اسلامی درباره تمدن چنین تعریفی ارائه می دهد: «تمدن به معنای کلی عبارت است از مجموعه ساخته ها و اندوخته های معنوی و مادی جامعه انسانی. وقتی می گوییم ساخته های انسانی مقصود آن چیزی است که در طبیعت در حال عادی وجود ندارد و انسان آن را می سازد، بنابراین ساخته انسانی در برابر ساخته طبیعت قرار می گیرد» (شریعتی، ۱۳۸۹: ۵).

شهید مرتضی مطهری اسلام شناس برجسته و یکی از تنور بسین های انقلاب اسلامی درباره تمدن حقیقی می گوید: «تمدن حقیقی باید ابتدا کمال و استعداد های انسان را تعریف کند و بعد کمال جامعه را که همان کمال انسان است، مشخص کند که جامعه در چه نظامی می تواند انسان را به نهایت استعداد های خودش، به کمال فرهنگی خودش، به کمال معنوی خودش برساند» (مطهری، ۱۳۶۹: ۲۴۲).

تمدن اسلامی به لحاظ تاریخی از تشریک مساعی ملل بسیاری به وجود آمده، شهید مطهری در این باره عنوان می کند: «ملل بسیاری به اسلام گرویدند و در خدمت این دین درآمدند و در راه نشر و بسط تعلیم آن کوشیدند و با تشریک مساعی با یکدیگر تمدن عظیم و باشکوهی را به نام تمدن اسلامی به وجود آوردند» (مطهری، ۱۳۵۷: ۱۳-۱۴). رهبر معظم انقلاب آیت الله خامنه ای نیز در این باره عنوان می کنند: «تمدن اسلامی با به کار گرفتن علم، کشف حقایق در جه یک عالم وجود و استخدام اندیشه ها، ذهن ها و فعالیت های عظیم علمی توانست دانشگاه های بزرگ را در مقیاس جهانی ایجاد کند و دهها کشور ثروتمند و مقتدر و یک قدرت سیاسی بی نظیر را در طول تاریخ پدید آورد» (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۳).

از جمله مؤلفه های زیر ساختی تمدن نوین اسلامی را از نگاه مقام معظم رهبری می توان این گونه بر شمرد:

کرامت انسانی

همان گونه که در نگاه امام خمینی (ره) ذکر شد، مقام معنوی انسان در تمدن سازی اسلامی بسیار دارای اهمیت است و البته اهمیت این موضوع با توجه به سیطره تمدن پوچ غرب بر عالم دو چندان می شود؛ چرا که در تمدن غرب این خود انسان است که محور عالم شده است و البته انسانی است که خود محور و خود اندیش و اتکال تمام به عقل خود بنیاد دارد، از این رو صعود انسان از دایره نفسانیت خویش بالاتر نمی رود ولی در نگاه انقلابی تمدن نوین اسلامی باید بدانیم که باز هم انسان محور عالم است، اما این انسان متکی و متصل به سرچشمه های وحی و اتمه (ع) است و از این رو کرامت انسانی در تمدن اسلامی انسان را به غایت خودش و فطرت خودش می رساند. مقام معظم رهبری درباره کرامت انسانی عنوان می کند: هیچ مکتبی به قدر اسلام، ارزش و کرامت انسان را والا نمی داند. یکی از اصول اسلامی که همیشه در تعریف و معرفی اسلام مطرح شده است، اصل تکریم انسان است. ما که منتظر نمی نشینیم غربی ها بیایند حقوق بشر را به ما یاد بدهند یا ما را توصیه به حفظ حقوق انسان کنند. ما خودمان اول طرفدار حقوق انسان هستیم. منتها حقوق انسان در سایه اسلام، قابل دفاع می شود و حقوق انسان به حساب می آید. اسلام است که با احکام خود از حقوق انسان ها دفاع کرده است؛ نه آنچه در اختیار آنهاست،

نه آنچه آنها به فریب، حقوق انسان به حساب آورده اند و اسم گذاری کرده اند (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۱). آنچه مهم ترین بعد در تمدن سازی اسلامی می باشد، جنبه اخلاقی آن است. اخلاق در اسلام بر محور خودشناسی و احساس کرامت در خود واقعی بنا شده است (مطهری، ۱۳۸۹: ۴۲۱-۴۲۲). به این صورت که تمام اقدامات در فرهنگ اسلامی بر پایه تقوا و ترس از خدا و تعریف انسان ذیل قدرت پروردگار متعال است، بنابراین احیای اخلاق مهم ترین رکن در تمدن اسلامی است که در آن هر کسی خود را مسئول می داند که مطابق با وجدان اخلاقی و برای خدا کار کند و رفتار داشته باشد. اخلاق اسلامی مبنایی برای تمدن سازی و هویت سازی جامعه اسلامی است. بنابراین باید با تقویت روحیه اخلاقی خود در برابر تحقیر هایی که از سوی عناصر خود باختة داخلی و مخالفان نظام اسلامی ایراد می شود، ایستادگی و مقاومت کرد. «ملت که احساس حقارت کرد و به جای محور دیدن ارزش های خویش، ارزش های دیگران در نگاه او جلوه کرد، به تدریج هویت و کرامت آن ملت و امت از کف خواهد رفت» (میر باقری، ۱۳۹۱: ۱).

عدالت

عدالت، مفهوم مهم دیگری است که در تمدن غرب بر سر آن مناقشه های بسیاری است و از این رو مکتب بسیاری به وجود آمده اند و هر کدام تفسیر متفاوتی از عدالت ارائه داده اند. در نظام اسلامی نیز عدالت جایگاه بسیار مهمی دارد. رهبر انقلاب عدالت گستری را یکی از شاخصه های پیشرفت در منطق اسلامی معرفی می کند و می فرماید: اگر کشوری در علم و فناوری و جلوه های گوناگون تمدن مادی پیشرفت کند، اما عدالت اجتماعی در آن نباشد، این به نظر ما و با منطق اسلام پیشرفت نیست. امروزه در بسیاری از کشورها علم پیشرفت کرده است، صنعت پیشرفت کرده است، شیوه های گوناگون زندگی پیشرفت کرده است، اما فاصله طبقاتی عمیق تر و شکاف طبقاتی بیشتر شده است؛ این پیشرفت نیست، این پیشرفت سطحی و ظاهری و بادکنکی است (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱).

باید در نظر داشت پیشرفت در منطق اسلام با پیشرفت در تمدن مادی غرب متفاوت است. آنها از بعد مادی به پیشرفت نگاه می کنند. پیشرفت در غرب در درجه اول عبارت است از: پیشرفت در ثروت، علم و فناوری و پیشرفت نظامی که همه اینها ذیل عقل خود بنیاد تعریف و تعبیر می شود، اما در منطق اسلام پیشرفت دارای ابعاد بیشتری است که عبارتند از: پیشرفت در علم، اخلاق، عدالت، رفاه عمومی، اقتصاد، عزت و اعتبار بین المللی، استقلال سیاسی و در کنار اینها پیشرفت در جنبه معنوی و الهی یعنی عبودیت و تقرب به خدای متعال و هدف نهایی ما تقرب به خداست.

الزامات تحقق تمدن نوین اسلامی

از نگاه مقام معظم رهبری، برای تحقق تمدن اسلامی باید فرهنگ و روحیاتی در مردم کشور شکل بگیرد که این روحیات می تواند ما را به سمت تمدن اسلامی سوق دهد.

ایمان

رهبر معظم انقلاب در این زمینه می فرماید: «کشاندن جامعه به بی ایمانی یکی از همان توطئه های است که دشمنان تمدن سازی اسلامی دنبال آن بوده اند و الان هم با شدت این را دنبال می کنند. پس در درجه اول، نیاز تمدن سازی اسلامی نوین به ایمان است. این ایمان را ما معتقدین به اسلام پیدا کرده ایم. ایمان ما ایمان به اسلام

است. در اخلاقیات اسلام، در آداب زندگی اسلامی، همه آنچه را که مورد نیاز ماست، می توانیم پیدا کنیم؛ باید اینها را محور بحث و تحقیق خودمان قرار دهیم. ما در فقه اسلامی و حقوق اسلامی زیاد کار کرده ایم؛ باید در اخلاق اسلامی و عقل عملی اسلامی هم یک کار کرده ایم؛ با کیفیتی انجام دهیم» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱). ایمان داشتن هم مربوط به سبک زندگی افراد می شود، به این صورت که در نظام اسلامی مسئولان باید همگام با مردم و همواره در کنار آنان باشند و خود را بر مردم تحمیل نکنند و این مهم در داشتن تقوا و کار برای خدا میسر می شود. باید در تمدن اسلامی از سبک زندگی اشرافی و خوی اشرافی گری و چپاول بیت المال از این طریق جلوگیری شود و همواره مسئولان متذکر شوند که در برابر قدرت پروردگار قرار دارند و بدانند که بنا به گفته حضرت امام خمینی عالم محضر خداست و نباید در محضر خدا معصیت کنند.

عمل گرایی

از موارد بسیار مهم در تحقق تمدن اسلامی انجام آموزه های دینی است به این معنا که اگر حتی به خود انقلاب اسلامی و ظهور آن نگاه کنیم می بینیم که این عمل اندیشمندان حضرت امام خمینی (ره) بود که توانست آنچه را که در نظر آنان زمان گردآوری شده بود با عمل پیوند زند و به بسیج توده ها اقدام ورزد و از این رو انقلاب اسلامی را که اساس آن بر نظریه ولایت فقیه گذاشته شده بود، عملاً به صحنه سیاست جهان بیاورد. از این رو امروز نیاز به اقدام و عمل در جمهوری اسلامی بسیار احساس می شود و به همین نحو امسال از سوی رهبری به عنوان سال اقتصاد مقاومتی، اقدام و عمل نامگذاری شد و نیز باید بدانیم که اقتصاد یکی از ارکان بسیار مهم تمدن سازی است که بر پایه فرهنگ باید بنا شود. رهبری در باره سطحی نگری هشدار می دهد: گاهی اوقات در ظاهر، تبلیغات، تبلیغات دینی است؛ حرف، حرف دینی است؛ شعار، شعار دینی است اما در باطن، سکولاریسم است؛ جدایی دین از زندگی است؛ آنچه بر زبان جاری می شود، در برنامه ریزی ها و در عمل دخالتی ندارد. ادعای کنیم، حرف می زنیم، شعار می دهیم، اما وقتی پای عمل به میان می آید، از آنچه که شعار دادیم، خبری نیست (رهبر انقلاب، ۱۳۹۱). باید بدانیم که در طول تاریخ انقلاب اسلامی عمده کارهایی که صورت پذیرفته برای مقابله با اقدامات جهان غرب بوده است و اساس این اقدامات سلبی بوده است باید بدانیم که بهتر است دست از نظریه بازی بکشیم و خودمان را از فلسفه باقی برهانیم و به عرصه عمل بیاییم و با اقدامات ایجابی خود بتوانیم تمدن اسلامی را به جهان معرفی و ارائه کنیم تا از این طرق بر عالم گسترش یابد.

امام خمینی (ره) همواره وحدت را رمز پیروزی و بقای امت اسلامی می دانست. امام خمینی (ره) تفرقه - چه تفرقه میان دولت ها، چه تفرقه میان مسلمانان و غیر مسلمانان - را یکی از مهم ترین مشکلات جهان اسلام و اساسی ترین آسیب هادر دستیابی به تمدن اسلامی می دانند که به وسیله استثمارگران ساماندهی می شود (امام خمینی، صحیفه).

اهمیت فرهنگ در پازل ۵ مرحله ای تمدن اسلامی

امروزه انقلاب اسلامی پرچمدار اصلی تمدن نوین اسلامی در جهان تلقی می شود؛ چرا که تنها این کشور است که بر اساس اصول و مبانی اخلاق محور به هژمونی نظم نوین جهانی



قدرت دین در عرصه سیاسی و اجتماعی را تذکر می‌دهد. این مهم را البته انقلاب اسلامی با ممزوج کردن فرهنگ اسلامی ایرانی که هر دو دارای مبانی بسیار قوی فرهنگی هستند، انجام می‌دهد. مقام معظم رهبری خط کلی نظام اسلامی را رسیدن به تمدن اسلامی تلقی می‌کنند (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۹) و در جایی دیگر عنوان می‌کنند: هدف ملت ایران و هدف انقلاب اسلامی ایجاد یک تمدن نوین اسلامی است (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۱).

نظام اسلامی

نظام اسلامی پس از انقلاب اسلامی تشکیل شد... نظام اسلامی یعنی چه؟ یعنی منبع تقنین و معیار و ملاک اجرا و ارکان تصمیم‌گیری در کشور معلوم شد چیست؛ ارکان حکومت- قوه مجریه، قوه مقننه، رهبری، قوه قضائیه و دیگر ارکان - چیده شده و قانون اساسی آمد همه اینها را تثبیت کرد، لذا پایه‌گذاری‌های اصولی انجام گرفت (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۴) و در جایی دیگر عنوان می‌کنند: «این نظام اسلامی فقط شکل نیست، محتوایی دارد، یعنی کارهایی باید در واقعیت زندگی مردم انجام بگیرد. تحقق این واقعیت‌ها در زندگی مردم، مردان و عناصر مؤمن و معتقد به خودش را- که دارای صفات و خصوصیات لازم هم باشند- می‌طلبد، این می‌شود دولت اسلامی.» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۰). در مرحله نظام‌سازی، اسامی خمینی (ره) به فرهنگ به عنوان یک مسئله جدی نگریست و حاصل توجه ایشان به فرهنگ، بستر سازی نهادهای فرهنگی در ساختارهای نظام بود. موافقت امام با انقلاب فرهنگی و باز تولید معرفتی در دانشگاه‌ها نتیجه همین نگاه نظام‌ساز نسبت به نظام اسلامی است.

دولت اسلامی

اسلام دینی است که تمام زندگی سیاسی و اجتماعی را در بر می‌گیرد. به همین سبب پیامبر اسلام (ص) تأسیس حکومت- هر چند ابتدایی- را جزو اولویتهای کاری خود قرار داد. مسجد پیامبر (ص) با آن سادگی عجیب، پایگاه اصلی حکومت و کانون نظام اجرایی بود (مکارم شیرازی و همکاران، ۱۳۷۴).

تمام اقدامات داخلی و بین‌المللی حکومت اسلامی در مسجد انجام می‌شد؛ یعنی اتصال امت و دولت در مسجد بوده است. مقام معظم رهبری درباره دولت اسلامی عنوان می‌کنند: «ما امروز در مرحله دولت اسلامی و کشور اسلامی قرار داریم، باید دولت اسلامی ایجاد کنیم... این اساس کار ماست و باید به شما عرض کنم در آن صورت کارآمدی جمهوری اسلامی هم مضاعف خواهد شد... کارایی و توفیقات ما هم بیشتر خواهد شد» (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۳). مطابق با بیانات مقام معظم رهبری باید گفت، دولت اسلامی دارای شاخص‌هایی است که در رأس آنها روحیات فرهنگی دولتمردان از جمله ساده‌زیستی، روحیه خدمت به مردم، استکبارستیزی و... قرار دارد. از سایر ابعاد دولت اسلامی می‌توان به سلامت اعتقادی و اخلاقی، سلامت اقتصادی و قانونگرایی و تکیه بر ظرفیت درونی اشاره کرد. چنانچه دولت بتواند این شاخص‌ها را داشته باشد و در خود درونی کند، زمینه‌های شکل‌گیری جامعه اسلامی را فراهم می‌کند.

جامعه اسلامی

ساخت جامعه اسلامی اساساً یک فعالیت فرهنگی و اجتماعی است. به منظور ساخت جامعه اسلامی باید رفتار مردم جامعه به تراز رفتاری تمدن‌ساز نزدیک شود و برای این منظور باید

فواید و منافع انس با قرآن در این بخش اینها است.» (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۳)

امت اسلامی

امت محوری را می‌توان بنیاد تمدن اسلامی دانست. تلاش برای تحقق بخشیدن به امت اسلامی به معنای استقرار جامعه جهانی مؤمنان بیانگر رویکرد جهان‌گرایانه اسلام و قلمرو فراملی ایده‌های جهانی اسلام است. امت به عنوان جامعه مفسر و تحقق‌بخش آینده‌ای مطلوب و به عنوان جامعه‌ای پویا که گذشته را باز تفسیر می‌کند و به مقابله با چالش‌های جدید می‌پردازد، مسئولیت اخلاقی و عملی را برای یک جامعه نمونه و توسط به رسمیت می‌شناسد. امت اسلامی در تمدن اسلام دارای عزت و منزلت است و همواره باید بین دولت و امت اسلامی در تمدن اسلامی اتحاد و همسویی وجود داشته باشد و رفتار مسئولان در دولت به گونه‌ای نباشد که امت آنان را ببینند، بلکه رابطه باید به گونه‌ای باشد که هر دو در کنار هم و برای همدیگر باشند. یکی از موارد مهم درباره امت موضوع عزت است. عزت به معنای صلابت، غیرت و حالتی است که انسان و ملتی را مقاوم می‌کند. تمدن اسلامی که از نوع توحیدی است و از این رو تمدن توحیدی عزت‌آفرین است، زیرا خداوند عزیز است، تمام خزان هستی از آن اوست، هر کس عزتی کسب می‌کند از برکت در پای بیکران اوست (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴). مقام معظم رهبری درباره عزت عنوان می‌کنند: عزت ملی عبارت است از اینکه یک ملت در خود و از خود احساس حقارت نکند. نقطه مقابل احساس عزت، احساس حقارت است؛ یک ملت وقتی به درون خود- به سرمایه‌های خود، به تاریخ خود، به موارث تاریخی خود، به موجودی انسانی و فکری خود- نگاه می‌کند، احساس عزت و غرور کند، احساس حقارت و ذلت نکند. این یکی از چیزهایی است که برای یک ملت لازم است (مقام معظم رهبری، ۱۳۸۸).

بدون شک این موضوع تنها در همسویی دولت و امت اسلامی میسر می‌شود و اگر شکافی به وجود آید، ایجاد تمدن اسلامی را به ویژه در انقلاب اسلامی به تأخیر می‌اندازد.

باید تصریح کرد که تمدن اسلامی از رهگذر احیای ارزش‌های فرهنگی چون عدالت، کرامت انسانی و پیشرفت اخلاق محور قابل تحقق است. در واقع تمدن اسلامی با نگاهی همه‌جانبه برای حل معضلات جامعه بشری از جمله بحران معنویت، راه حل آن را عمل بشریت به آموزه‌های اسلام می‌داند و بر این اعتقاد است که بحران بشریت در جهان مدرن ناشی از دور بودن از آموزه‌های اخلاقی و وحیانی است و بشر کنونی در زیر پنجه‌های بوروکراتیک و عقلانیت خودبنیاد له شده است و از این رو به ورطه نهیلیسم گرفتار آمده است. تمدن اسلامی ضمن اهتمام به جنبه‌های مادی و معنوی انسان، خواستار توازن در شیوه زندگی انسان معاصر است. در مجموع می‌توان این گونه نتیجه گرفت که دگرترین مذهب بر اساس بنیان‌های دینی و الهی پایان جهان را روشن می‌بیند که در آن نیکی‌ها، عدالت و حق بر بدی‌ها، ظلم و باطل چیره خواهد شد. بر این اساس ما وظیفه داریم که پایه‌های اساسی یک تمدن اسلامی را بنیان نهیم و تا جایی که می‌توانیم در تحقق عدالت بر اساس آموزه‌های اسلامی تلاش کنیم و تا ظهور حضرت مهدی و تجلی کامل عدالت پرچم اسلام و تمدن اسلامی را برافراشته نگاه داریم.



بررسی سیر تاریخی تمدن اسلامی - ایرانی در گفت‌وگو با استاد محمد حسین رجبی دوانی

تمدن اسلامی را باید با ارزش افزوده احیا کنیم

تمدن اسلامی در قرون حکومت خردگرایان به اوج رسید

در طول تاریخ، کشور ما فراز و فرودهای زیادی را در مسیر رسیدن به تمدن اسلامی تجربه کرده است. گاهی در اوج فرهنگ و تمدن بوده است، در حدی که از دانش و رفتار ایرانیان مسلمان به عنوان الگو در سایر بلاد اسلامی و غیر آن بهره‌مند می‌شدند و گاهی چنان مغلوب بود که واردات فرهنگی و ضد فرهنگی تجارت غالب کاسبان این مرز و بوم می‌شده است. برای بررسی وضعیت تاریخی ایران در نیل به مراتب فرهنگی تمدن اسلامی با محمد حسین رجبی دوانی، استاد و پژوهشگر تاریخ اسلام به بحث و گفت‌وگو نشستیم. معاون پژوهشی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه امام حسین (ع) در این گفت‌وگو معتقد است نقش حاکمان در تقویت یا تضعیف تمدن اسلامی یکی از نکات کلیدی در فهم تاریخی از سیر رسیدنش به تمدن اسلامی می‌تواند باشد.

خودمان پیش از اسلام مشاهده می‌کنیم که این تمدن را تمدن یونان مورد تهاجم قرار داد و به تبع آن، مدتی یونانی مایی - پس از هخامنشیان - در ایران گسترش پیدا کرد. اما نهایتاً این فرهنگ قوی ایران بود که فرهنگ یونان را درون خود هضم کرد.

از طرفی می‌بینیم تمدن روم که وارث تمدن یونان است، در بسیاری از حوزه‌ها از جمله دیوان سالاری و نظام اداری پیشرفته را از ایران آموخته‌اند و البته متقابلاً در برخی عناصر فرهنگی از جمله معماری، گاهی ایرانیان از معماری پیشرفته یونانی تأثیر پذیرفته و بهره برده‌اند.

اما بعد از ظهور اسلام و ورود آن به ایران می‌دانیم که از نظر

دومین تمدن است که وارث تمدن سومر بود و در موازات آن تمدن مصر هم شکل گرفت و سایر تمدن‌ها متأخر از اینها هستند.

در بحث‌های تاریخی مربوط به تمدن بشری می‌بینیم هر تمدنی ناگزیر از تعامل با سایر تمدن‌های بشری است که این تعامل علل و رویه‌های متفاوتی می‌تواند داشته باشد. یکی از علت‌ها مجاورت فیزیکی است. یکی دیگر از علل، مهاجرت عده‌ای به حوزه تمدنی دیگر است و دلیل عمده سوم را نیز می‌توان جنگ‌های نظامی دانست.

اگر یک فرهنگ خیلی قوی باشد نمی‌توان حتی با غلبه نظامی، بر آن تمدن تفوق فرهنگی پیدا کرد. ما در کشور

ما نقاط اوج و عطفی در تاریخ تمدنی خودمان داشته‌ایم که در بسیاری از این مقاطع از نظر فرهنگی سرآمد بوده‌ایم. این نقاط اوج کدام بوده و در چه بستری ما را به چنین رشدی رسانده است؟

ایران در دوران باستان یکی از مهدهای بزرگ تمدن بشری بوده و به دلیل اقلیم خاص کشور، این اقلیم با سایر اقلیم‌های شناخته شده اطراف خود از جمله چین در شرق یا یونان و مصر در غرب متفاوت بوده است. البته پیش از تمدن ایران در جلگه بین النهرین نخستین تمدن‌های بشری به وجود آمده است. اولین تمدن شناخته شده سومر است و تمدن بابل

آنچه اسلام به آنان داده بود و نیز ذوق و قریحه خود، سهم ویژه‌ای در شکل‌دهی به این تمدن ایفا کرده‌اند و اگر نامی از تمدن شکوهمند اسلامی در قرن‌های چهارم و پنجم که اوج تمدن مسلمانان است، می‌بینیم، ناشی از زحمات ایرانیان مسلمان است که در پرتو حاکمیت یک خاندان ایرانی شیعه به نام آل بویه است.

آل بویه که در قرن چهارم و پنجم در ایران و عراق اقتدار داشت به سبب بهره‌گیری از تعالیم اهل بیت به هنر و فرهنگ اولویت ویژه‌ای داد و در نتیجه تمدنی شکل گرفت به نام تمدن مسلمانان که تا آن زمان سابقه نداشته است فاطمیون شمال آفریقا و امویان در اندلس از آل بویه الهام می‌گیرند، از همین رو است که می‌بینیم صاحبان شش کتاب اصلی اهل سنت (صحاح سته) همه ایرانی هستند. صاحبان چهار کتاب حدیثی اصلی شیعه نیز ایرانی هستند. حتی غیر از فقهای

اگر یک فرهنگ خیلی قوی باشد نمی‌توان حتی باغلبه نظامی بر آن تمدن تفوق فرهنگی پیدا کرد. ما در کشور خودمان پیش از اسلام مشاهده می‌کنیم که این تمدن را تمدن یونان مورد تهاجم قرار داد و به تبع آن، مدتی یونانی مآبی - پس از هخامنشیان - در ایران گسترش پیدا کرد اما نهایتاً این فرهنگ قوی ایران بود که فرهنگ یونان را درون خود هضم کرد



بزرگ اسلام در اهل سنت و شیعه که عمدتاً ایرانی هستند، در سایر علوم نیز ایرانی‌ها نقشی پررنگ را ایفا می‌کنند. در فلسفه، فارابی، ابوریحان بیرونی و ابن سینا را داریم. در طب دانشمندانی چون ابن سینا و رازی را داریم. ریاضیات اسلامی با خوارزمی شروع می‌شود و در این دوران و پس از آن به دانشمندان بزرگ دیگری می‌رسد.

فهرست کاملی از این خدمات ایرانیان به اسلام را شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران آورده‌اند. جالب است آثار ابن سینا به ایران و عراق محدود نمی‌شود بلکه به اروپا می‌رود و مهم‌ترین منابع علمی و معرفتی اروپا برای قرن‌ها آثار ایرانیان مسلمان بوده است.

می‌توانیم نتیجه بگیریم که حکومت‌ها نقش مهمی در میزان شکوفایی فرهنگی یک حوزه جغرافیایی تمدنی ایفا می‌کنند.

بله. حکومت نقش بسیار و تأثیر مستقیمی در پیدایش، رشد و شکوفایی یک تمدن دارد یا بالعکس ممکن است نقش جدی در انحطاط یا افول تمدن داشته باشد، البته آنچه مسلمانان در قرون شکوفایی خود پیش‌برند بیش از آنکه مربوط به حکومت باشد به آموخته‌هایشان از پیامبر و دین و خصوصاً گوهر گر اقتدار معارف اهل بیت که در اختیار شیعه بود، مربوط است.

عناصر رفتاری را فرهنگ دینی به مردم می‌دهد اما حاکمیت،

خلیفه دوم وقتی بیت المال شکل می‌گیرد، این مدل دقیقاً کپی‌برداری از مدلی است که ساسانیان برای اداره اموال عمومی داشتند. یا بحث معماری، چرا که عرب معماری قابل ذکری نداشت اما در ایران و روم این هنر به اوج رسیده بود. لذا می‌بینیم اسلام در قلمرو ایران، معماری اسلامی دارد و در نیمه غربی قلمرو خود، سبکی رومی دارد. از همین جهت است که می‌بینیم مساجد قسمت غربی و شرقی جهان اسلام کاملاً دوسبک معماری متفاوت دارند.

فرهنگ ایرانی چه تأثیرات اساسی بر فرهنگ اسلامی گذاشته است؟

چون ایران برای قرن‌ها جزئی از دارالاسلام بوده است نمی‌توانیم این دورا از هم جدا کنیم اما می‌توانیم ادعا کنیم ایرانیان سهم عمده‌ای را در شکل‌گیری آنچه تمدن اسلامی شناخته می‌شود ایفا کردند. این فقط ادعای بنده نیست و فردی مثل این خلدون که پدر علم جامعه‌شناسی شناخته می‌شود، معتقد است هیچ قومی مثل ایرانیان به اسلام خدمت نکرده‌اند. ایرانیان از اسلام استقبال کردند و با بهره‌گیری از

سیاسی - نظامی ایران مغلوب اعراب و این سرزمین جزو دارالاسلام شد. اسلام خود در ذاتش مولد بود و عناصری داشت که از جای دیگر وام‌نگرفته بود و باید بنای این تمدن توسط رهبران صالح ادامه پیدا می‌کرد اما متأسفانه این خلافت توسط افرادی به ناحق تصرف شد، این افراد با برداشته‌های کم مایه و سطحی خود می‌خواستند اسلام را نشر داده و اداره کنند و وقتی وارد تمدن‌های ایران و روم شدند حالت خودباختگی نسبت به این دو تمدن پیدا کردند.

با این توضیح می‌توان تمدن اسلام را در سده‌های پس از پیامبر به چند بخش عمده تقسیم کرد. بخش اول آن بخشی از تمدن است که تولید خود اسلام بوده و توسط خود پیامبر اسلام پدید آمده و به مرور گسترش پیدا کرده است؛ مثل علوم مرتبط به دین، علوم قرآنی، علوم فقهی، علوم کلامی و حتی ادبیات عرب که زبان بزرگ علمی چند قرن بشریت بود عملاً پس از اسلام مدون شد.

یک بخش دیگر از آن، مربوط به قسمت‌هایی است که از تمدن‌های دیگر بهره گرفته شده است. به عنوان مثال زمان



نقش اساسی در پیدایش تمدن داشت. مثلاً پس از حاکمیت بنی‌امیه نگاه‌های کاملاً متفاوت با ارزش‌های اسلامی پدید می‌آید. بنی‌امیه نه تنها حکومتش اسلامی نیست بلکه کاملاً رفتارهای ضداسلامی دارد، لذا شما در چنین دورانی به رغم وجود قلمرو زیاد اسلامی نمی‌توانید تمدن برگرفته از اسلام مشاهده کنید. شما مسجد جامع اموی را نگاه کنید که در سال ۹۶ هجری زمان ولید بن عبدالملک ساخته شد. جای این مسجد قبلاً کلیسا بود. این کلیسا را تخریب کردند که به جایش مسجد بسازند، چون امویان افراد شایسته‌ای نبودند، ملاحظه می‌شود که مسجد جایگزین کلیسا عیناً مشابه همان کلیسا ساخته شد.

عاقلاً ترین و فهم‌ترین خلیفه اموی، خود معاویه و عبدالملک مروان (لعن الله علیهما) بودند که غالباً به قصه پردازی یا رزم مشغول هستند و در کی از فرهنگ نداشتند.

در دوره بنی‌عباس چون شاکله حکومت دست ایرانیان بود و وزرای خلفا غالباً ایرانی بودند، رشد فرهنگی در این دوران محقق می‌شود. هارون الرشید به فرهنگ و مباحث فرهنگی بها می‌داد یا مأمون که خود علاقه‌مند به علم و دانش و معتزلی مسلک است به عقل‌گرایان و فلاسفه بها می‌دهد و نیز دارالترجمه بزرگی فراهم کرد.

اما زمانی که حاکمی مثل متوکل روی کار می‌آید به تعقیب و مجازات عقل‌گرایان می‌پردازد و رشد فرهنگ افول می‌کند. زمانی که دستگاه خلافت ضعیف می‌شود، حکومت‌های محلی پیاپی می‌گیرند و در این حکومت‌ها نیز باز مشاهده می‌کنیم زمانی که هر کدام از حاکمان قلمروها دوستدار فرهنگ و دانش هستند، تمدن اسلامی در قلمرو آنها فعال می‌شود، مثل دوران سامانیان که علاقه‌مند به ادبیات هستند.

است، اثر گرانبهایی از فرهنگ و ادب نمی‌بینیم. چون فضای بازی که آل بویه ایجاد کرده بود توسط نظام الملک طوسی متعصب تبدیل می‌شود به مدارس نظامی که صرفاً در آن فقه شافعی که مذهب خود خواجه نظام الملک است تدریس می‌شود. با فلسفه مخالفت می‌شود و حتی غزالی را وامی‌دارند تا تحافه الفلاسفه را بنویسد و از فلسفه ابراز بیزار می‌کند. هرچند از نظر وسعت در دوران سلجوقی به دوران هخامنشی رسید- اما از نظر فرهنگ و هنر به شدت افول کردیم. ناصر

دانشگاه جامع پدید می‌آورد که فلسفه، فقه و حدیث در آنجا عرضه می‌شود که حتی بهتر از عصر سلجوقیان، غزنویان و خوارزمشاهیان علم را گسترش می‌دهد چرا که آزادی عمل دارد و فشار حکومت در آنجا نیست، البته این بعد از یک دوره فترت است و زمانی لازم بود تا مردم از این فشار و عسرت بیرون آیند. در عصر ایلخانان که از نسل مغول بودند که البته به برکت فرهنگ غنی ایرانی مسلمان شدند، دوره درخشانی از نظر فرهنگ و تمدن ظهور می‌کند و دانشمندان، ریاضیدانان و فلاسفه متعددی پدید می‌آید و ما سبک معماری شکوهمندی در این عصر داریم.

با ظهور صفویه این فضا فراهم می‌شود به سبب اینکه شیعه بودند و شیعه را در کشور رسمیت دادند، لذا خمیرمایه‌های فرهنگ و تمدن ایران به علاوه حاکمیت تشیع و بازگذاشتن دست علمای شیعه یک عصر بسیار درخشانی را رقم می‌زند و در زمان شاه عباس اوج می‌گیرد، منتها متأسفانه نتوانست این اوج را حفظ کند و همزمانی که در اروپا تکنولوژی و ابزارهای تمدنی اوج می‌گیرد، رکود در تمدن اسلامی حاکم می‌شود. **مظاهر کلیدی فرهنگ که در طول تاریخ میان ایرانیان وجود داشته و امروزه قابل بهره‌گیری است را چه می‌دانید؟**

در تعریف فرهنگ و تمدن میان محققین اختلاف زیادی هست. برخی این دو را مترادف گرفته‌اند. برخی تمدن را اعم از فرهنگ گرفته‌اند یعنی فرهنگ را جزئی از تمدن دانسته‌اند و برخی هم بالعکس و برخی هم معتقدند جنبه نرم‌افزاری خلافت بشری فرهنگ نام دارد و بخش سخت‌افزاری آن، تمدن است. در واقع فرهنگ را می‌توان روحیه و ارزش‌ها و نوع نگرش حاکم بر مردمان یک منطقه دانست که بر مبنای آن سبک زندگی آنها شکل می‌گیرد و بر همان مبنای آثاری در عرصه سخت‌افزاری پدید می‌آید که تمدن آنها را شکل می‌دهد. این عناصر می‌تواند در هر جامعه‌ای بنا به روحیات مردم آن جامعه متفاوت باشد، اما آنچه قابل اشتراک است و نیز برای ساخت تمدن مؤثر است و ما این را در پیشینه فرهنگی ایرانیان در دوران‌های اوجش می‌بینیم، مسائلی چون فرهنگ «تلاش و کوشش بسیار»، فرهنگ «خستگی‌ناپذیر بودن مردم»، «امیدواری نسبت به رشد و

با ظهور صفویه این فضا فراهم می‌شود به سبب اینکه شیعه بودند و شیعه را در کشور رسمیت دادند، لذا خمیرمایه‌های فرهنگ و تمدن ایران به علاوه حاکمیت تشیع و بازگذاشتن دست علمای شیعه یک عصر بسیار درخشانی را رقم می‌زند و در زمان شاه عباس اوج می‌گیرد. منتها متأسفانه نتوانست این اوج را حفظ کند و همزمانی که در اروپا تکنولوژی و ابزارهای تمدنی اوج می‌گرفت، رکود در تمدن اسلامی حاکم می‌شود

خسرو که از فلاسفه و شعرا بزرگ است، متعلق به این عصر است. ناصر خسرو در سفرنامه‌اش می‌نویسد به بصره بازمی‌گشتم، دیدم کسی را شکنجه می‌کنند و زبانش را از حلقوم درمی‌آورند. گفتم جرمش چیست. گفتند جرم بالاتر از اینکه اشعار ناصر خسرو ملحد را می‌خواند!

در دوران مغول هم اگر چه شروعش با یک ویرانی مهیب همراه بود که کشتارهای گسترده‌ای را در برداشت اما یک حسن هم داشت و آن اینکه مغول‌ها صرفاً به دنبال حفظ حکومت خود بودند. برای همین اصلاً کاری به مذهب نداشتند. به اینکه کسی بخواهد فلسفه بخواند یا با فلسفه مشکل داشته باشد نداشتند، لذا می‌بینیم در زمان هلاکو خان مغول، خواجه نصیرالدین طوسی رحمه‌الله علیه - این افتخار بزرگ اسلام و شیعه و ایران - در پوشش رصدخانه مراغه یک

در این دوران شعر فارسی پس از اسلام زنده می‌شود و ناپته‌هایی مانند رودکی حاصل این دوران هستند یا حکومت آل بویه که حاکمانی مانند عضدالدوله داشته‌اند که خود دانشمند بوده‌اند یا وزرای دانشمندی مانند صاحب بن عباد بودند که دارای کتابخانه‌ای عظیم نیز بوده‌اند، حتی کتابدار کتابخانه عضدالدوله، خودش یک فیلسوف بزرگ به نام ابن مسکویه رازی است که پدر فلسفه تاریخ شناخته می‌شود.

اما کمی جلوتر که به غزنویان یا سلجوقیان می‌رسیم همین دولت ارزشمند آل بویه را سرنگون می‌کنند، چون نگاه غلطی نسبت به مسائل دارند و ضدشیعه هستند. هرچند دولت مقتدری از لحاظ نظامی تشکیل می‌دهند اما عظمت‌های فرهنگی اسلامی رو به افول می‌گذارد و مثلاً در دوران سلجوقی جز معماری که آن هم حاصل زحمت ایرانیان



خصوصاً در عصر رضاخانی، بیرون آوردن لباس ملی از تن ایرانیان، کشیدن چادر از سر زن ایرانی، برداشتن عمامه از سر روحانیون و در عوض گذاشتن کلاه فرانسوی بر سر مردم و کت و شلوار انگلیسی بر تن آنان بود، لذا در تلاش نبودند که تعامل صورت بگیرد بلکه می‌خواستند ما کاملاً غربی شویم، آن هم نه در همه مسائل بلکه در ظواهر و بدون بهره‌گیری از علوم فنی و تکنیکی. این افرادی که به غرب برای تحصیل می‌رفتند، عمدتاً در علوم انسانی تحصیل می‌کردند و نه علوم فنی و مهندسی. این یک خط‌اعمال شده از سوی فراماسونری بود چراکه فی‌الواقع این علوم انسانی است که جوامع را اداره می‌کند و سعادت یا شقاوت ملت‌ها در گرو علوم انسانی است و علوم دیگر تحت‌الشعاع و تحت‌مدیریت علوم انسانی است.

همین افراد قانون اساسی مشروطه ایران را از قانون بلژیک کپی می‌کنند که در هیچ کجای آن خبری از اسلام و هویت ملی و دینی ما نیست که اگر مجاهدت‌های عالم شهید شیخ فضل‌الله نوری نبود، متمم قانون اساسی هم در کار نبود که تأیید اسلام‌شناسان را برای قوانین به همراه داشته باشد. مشکل اینجاست که استعمار، مستقیماً وارد کشور ما نشد که علمای ما وارد میدان شوند و با صدور فتوا جلوی بیگانه و کفار بایستند بلکه حاکمان و روشنفکران ایرانی و سیاستمداران غرب‌زده خودی ما را غرب‌زده کردند. چه بسا مثل هند استعمار مستقیماً وارد کشور می‌شد مقابل سستی صورت می‌گرفت و بیگانگان چه از طریق نظامی و چه فرهنگی نمی‌توانستند آن طور که رخ داد ضربه وارد کنند. در هند و پاکستان که استعمار تا سال‌ها حضور نظامی داشت با اینکه این ملت‌ها را تاراج و ثروت‌های آنها را غارت کرد اما آنها لاقول لباس‌های ملی و بسیاری از فرهنگ خود را حفظ کردند.

یعنی معتقدید فرهنگ غرب به خودی خود دست برتری نسبت به فرهنگ اصیل و بومی ما ندارد؟

طبیعتاً جنبه سخت‌افزاری غرب برتری دارد و این برتری هم به واسطه استثمار دیگر کشورهاست اما از نظر فرهنگی واقعاً عناصر فرهنگ غربی هم‌اکنون حتی بین خود غربی‌ها خواهان ندارد و نمی‌تواند عامل سعادت ملل باشد. علت این همه اسلام‌ستیزی و شیعه‌ستیزی جز هراس آنان از ما نیست. مقابله آنان از این رواست که از لحاظ نرم‌افزار خود را ضعیف‌تر از فرهنگ انقلاب می‌بینند و حرکت‌های نسنجیده‌ای نظیر توهین به مقدسات اسلامی یا سوزاندن قرآن و امثال آن دلایل همین هراسی است که نسبت به سخت‌افزار اسلام دارند. اگر فرهنگ غرب غلبه دارد، نیاز به این اقدامات سبعانه نیست که اجدادشان چند قرن پیش در آندلس می‌کردند، لذا می‌خواهند انقلاب و قرائت انقلابی از اسلام را زشت جلوه بدهند و از گرایش رو به ازدیاد مردم به بن‌بست رسیده خود به اسلام جلوگیری کنند، لذا این گونه علیه مقدسات ما جوسازی کرده و پدیده‌هایی چون القاعده و داعش را به وجود می‌آورند تا جلوی گرایش جوانان کشورها را به اسلام بگیرند. مجموعه باید گفت به تمدن گذشته و باز احیا کردن آنچه در تاریخ داشته‌ایم، برای ما فی‌نفسه سودی ندارد اما ما می‌توانیم به فرهنگ پیشین خود رجوع کنیم و با دادن ارزش افزوده به آن، عناصر فرهنگی متناسب با آن فرهنگ را گرفته و احیا کنیم.



دینی بیشتر بودند.

ما در ساخت مظاهر فرهنگی تمدن، با رقیبی به نام تمدن غرب مواجه هستیم. آیا داشته‌های فرهنگی ما امکان تقابل با داشته‌های غرب را دارد؟

متأسفانه نحوه مواجهه فرهنگ ما با فرهنگ غرب از طریق مجاورت جغرافیایی نبود. فرهنگ غرب توسط غرب‌زدگان به ایران حمله‌ور شد، به این معنا که گروهی که برای تحصیل در عصر قاجار به غرب فرستاده شدند با خیانتی که کردند، جذب لژهای فراماسونری شدند. بازگشت این افراد به کشور در شرایط نامطلوب سیاسی کشور در دولت قاجار و در شرایط فقر و پایمال شدن عزت ملی که گوشه گوشه کشور تجزیه شده بود، نسخه غربی شدن ایران را برای ایرانیان به ارمغان آورده بود. حال آنکه اگر ایرانیان مستقیماً با فرهنگ غرب مواجه می‌شدند، چه بسا نقاط مثبت و ارزشمند فرهنگ غرب را می‌گرفتند و از نکات منفی آن اجتناب می‌کردند. حاصل تحمیل زوری و با جبر فرهنگ غرب

پیشرفت»، «بسنده نکردن به داشته‌های خود و تلاش برای فراگیری داشته‌های دیگران»، «روحیه سیری‌ناپذیری در کسب علم و دانش و معرفت» و «نگاه قدسی داشتن به مسائل به جای نگاه مادی» از جمله این عناصر فرهنگی است. همین‌الان هم رهبری تأکید بر احیای چنین روحیاتی دارند و حتی در دیدار اساتید دانشگاه فرمودند، ما حاضریم برای علوم که نداریم نزد دیگران شاگردی کنیم اما با این قید که نباید صرفاً از دیگران تقلید کرد بلکه باید به نوآوری نیز پرداخت. اینکه ما می‌بینیم این همه تلاش و پیشرفت میان دانشمندان مسلمان علوم مختلف رواج داشت به دلیل همین نگاه قدسی به مسائل بود. آنها علم را ابزاری برای دنیای خود تصور نمی‌کردند که بخواهند از راه علم به ثروت و موقعیت بهتر دست یابند بلکه هدفش تقرب بیشتر به خداوند بوده است. از همین رو است که دانشمندان اسلامی ما عموماً دینداران برجسته عصر خود نیز بودند. برخلاف امروز در غرب که دانشمندان یا لاتیک هستند یا ضد دین. آن زمان اگر مسلمانان دنبال علم می‌رفتند به دنبال کسب معرفت



واکاوی نقش ۴ قشر در پیشرفت تمدن اولیه اسلامی

تمدن اسلام از حاکمان تا حکیمان

محمد حسن
صادق پور

❧ تاریخ ایران در مسیر تمدن سازی فراز و نشیب های زیادی را پیموده است؛ گاه به مرآتیی از اوج تمدن سازی رسیده که اکنون نیز به برخی وجوه آن با دیده افتخار و ابهت می توان نگریست. همین طور گاه به روزگاری دچار شده که به حال فرهنگ کشور و آن چه بر سر تمدن این مردم آمده است، باید گریست.

در این فراز و نشیب ها هم رفتار توده و عموم مردم مؤثر بوده و هم خواص جامعه نقش غیر قابل انکاری در این روند داشته اند. در این یادداشت نقش ۴ قشر از خواص جامعه شامل «حاکمان»، «عالمان»، «عارفان» و هنرمندان» در رشد یا افول تاریخی تمدن ایران مورد بررسی قرار گرفته است.

حاکمان و بسط تمدن اسلامی

در طول تاریخ اسلام زمامداران گوناگونی بر کشورهای اسلامی حکومت کردند. رشد فضای فرهنگی تمدن اسلامی در دوران پس از اسلام اثرپذیری بسیار زیادی از شیوه حکمرانی این حاکمان داشته است. در دورانی که تفکرات اشعری گری بر حاکمان تمدن اسلامی سیطره می یافت، اعصاری نظیر دوران برخی خلفای بنی عباس که قشری گری بر فلسفه فکری خلفای این دوره سیطره داشت، بسیاری از دانشمندان و علمای اسلامی که خدمات کثیری به رشد و ترویج فرهنگ اسلامی و ایرانی نموده بودند مورد تعقیب، آزار و اذیت حکومت قرار می گرفتند و بسیاری از ایشان به مناطق دور افتاده پناه می بردند. ظرفیت فرهنگی جهان اسلام در حدی است که وقتی یکی از همین خلفای بنی عباس

[امامون عباسی] برخلاف پدرانش به خردگرایی و افکار معتزله روی خودش نشان می دهد، ظرفیت های فرهنگی جهان اسلام در طول ایام حکومت وی در حدی شکوفا می شود که بسیاری از دانشمندان از سراسر جهان اسلام نام بر آورده، کرسی های بحث و آزادفکری پا گرفته و کتابخانه و رصدخانه هایی در مرزهای دولت اسلام شکل می گیرد. حکومت های محلی ایران پس از اسلام نیز به شدت تحت تأثیر حاکمان

ویرانگری مغول و نابودگری پایه های تمدن اسلامی

توسط ایشان، زمانی که یکی از همین حاکمان [ایلجایتو] به اسلام گرویده و حتی نام خود را تحت تأثیر اسلام به محمد خدا بنده تغییر می دهد، ناگهان مسیر فرهنگی به سمت و سوی سازندگی فرهنگی تغییر داده شده و رصدخانه ها، کتابخانه ها و مراکز فرهنگی مختلفی شکل می گیرد. حکومت های محلی نظیر آل بویه که حکومتی شیعه بوده است به ارتقای سطح فرهنگی تمدن اسلامی در دایره اثربخشی خود کمک شایانی نمودند، در حدی که در زمان یکی از حاکمان آل بویه [عضدالدوله دیلمی] مدارس آموزش پزشکی و بیمارستان هایی تأسیس شد که زکریای رازی یکی از دهها پزشک این بیمارستان بوده است و نیز شاعران، ادبا و عالمان زیادی در این عصر پرورش یافتند. اوج کمک حکومت در اعتلای فرهنگ و تمدن را اما می توان





به حکومت صفویه نسبت داد. صفویه خصوصاً در زمان شاه عباس، یک الگوی ناب از شکوه فرهنگی تمدن اسلامی را به منصه ظهور گذاشت تا حدی که مستشرقین این عهد، از ایران در دوران صفوی به عنوان یک کشور شکوهمند با جلوه‌های فرهنگی ناب یاد کرده‌اند.

از طرفی مهم‌ترین عامل تخریب بنای تمدن اسلامی نیز همین حاکمان ناصالح بوده‌اند. زین‌العابدین قربانی در کتاب علل پیشرفت اسلام و انحطاط مسلمین می‌نویسد: «یکی از مهم‌ترین عوامل مهم عقب‌ماندگی مسلمین وجود زمامداران نالایق و رهبران خودکامه و گمراهی بود که با زمامداری نادرست خود تمدن اسلامی را با انحطاط مواجه کردند. به خاطر اهمیت رهبری است که شیعیان معتقدند امام بایستی منتخب از ناحیه خداوند و از مقام عصمت برخوردار باشد.»

تاریخ گواه است، آنجا که حاکمان اسلامی از پیروان مسلک اهل بیت بوده یا در تقرب به مسلک ایشان کوشیده‌اند، به دلیل ظرفیت‌های ذاتی این مکتب، فرصت‌های بسیاری برای نضج تمدن اسلامی پدیدار شده است، اما آنگاه که تفکرات انحرافی فضای پیرامونی دربار یا خلافت را اشباع نموده یا سلاطین در پی کسب منفعت یا افزایش قدرت شخصی خویش برآمده‌اند، تمدن اسلامی را با دوران‌های جبران‌ناپذیر انحطاط مواجه کرده‌اند.

کبری حافظ میراث امامت بوده‌اند و نقش بارزی در پیشگیری از ابتلای دین به آفات انحراف و بدعت ایفا کرده‌اند و همین حفظ میراث نبوی و سنت ائمه اطهار از

جالب آنکه کثیری از دانشمندان علوم طبیعی در سده‌های پس از هجرت، از شیعیان بوده‌اند، چرا که تأکیدات ائمه اطهار بر علوم مختلف و تربیت شاگردان ذوالفنون و مهم‌تر از همه تأکید مکتب شیعه بر خردگرایی به مدلی تبدیل شده بود که ظرفیت سرشاری برای گسترش ابعاد فرهنگی تمدن اسلامی ایجاد نموده بود

به حساب می‌آمدند. جابر بن حیان یکی از معروف‌ترین و برجسته‌ترین یاران امام صادق (ع) است که در علوم مختلف از جمله نجوم، شیمی و طب صاحب نظرات فراوان است. اسلام ظرفیت فراوانی برای رشد و گسترش علوم مختلف فراهم کرده بود که در بستر این ظرفیت و خصوصاً توصیه‌های پیشوایان دینی، جالب آن که کثیری از دانشمندان علوم طبیعی در سده‌های پس از هجرت، از شیعیان بوده‌اند، چرا که تأکیدات ائمه اطهار بر علوم مختلف و تربیت شاگردان ذوالفنون و مهم‌تر از همه تأکید مکتب شیعه بر خردگرایی به مدلی تبدیل شده بود که ظرفیت سرشاری برای گسترش ابعاد فرهنگی تمدن اسلامی ایجاد نموده بود.

نزدیکی دانشمندان به دربار شکوفایی دوچندان این علوم را به همراه داشت و تجربه تاریخی نشان می‌دهد هرگاه حاکمان، حامی و تأمین‌کننده دانشمندان بوده‌اند، دایره تمدن اسلامی شاهد شکل‌گیری انواع دانشگاه‌ها، بیمارستان‌ها، کتابخانه‌ها، رصدخانه‌ها و سایر مراکز فرهنگی و علمی بوده است.

اگر به حدیث نبوی «العلم سلطان» که یک دستورالعمل دائمی برای تقویت مبانی و ساختار تمدنی اسلام است پایبند باشیم، بی‌شک اندیشمندان و فقها را می‌توان «مقومان تمدن اسلامی» نامید.

■ عرفا و پیشرفت تمدن اسلامی

در خصوص عرفان از دیرباز دو نوع دیدگاه مختلف وجود داشته است. در دیدگاه اول اعتقاد بر این بوده است که عرفان، مانع پیشرفت تمدن اسلامی بوده است و چه بسا سهمی از رکود تمدن اسلامی، متوجه عرفا بوده است. این دیدگاه معتقد است وجه فردگرایانه عرفان با ذات تمدن که از جنس مقولات اجتماعی است ناسازگار است و لذا عرفا نمی‌توانستند برای نیازهای اجتماعی - تمدنی پاسخ درخوری داشته باشند.

اما از سوی دیگر نظری وجود دارد که نه تنها عرفان را مانعی در مسیر تمدن اسلامی بر نمی‌شمرد بلکه آن را بستر ساز تمدن اسلامی معرفی می‌کند. اینکه شماری از عرفا در عصر خود کنج انزوا گزیده و نسبت به مسائل اجتماعی بی‌تفاوت بوده‌اند، دلیل بر آن نیست که کلیت عرفان را در فضای

سینه عالمی به عالم دیگر سبب شد که در بسترگاه‌های مناسبی نظیر حکومت صفویه، ظرفیت‌های بی‌نظیر فقه در پیشرفت و تثبیت اقتدار و توسعه فرهنگی تمدن اسلامی خود را نشان دهد.

در سده‌های اخیر نیز نقش علمای دین در به ثمر نشستن پروژه احیای بنیادهای تمدنی اسلام بر کسی پوشیده نیست. از علمای نهضت مقاومت در برابر نفوذ بیگانگان که مانع از تاراج کشور توسط بیگانه شدن از امثال میرزای شیرازی تا علمای صدر مشروطیت و عالمانی مثل شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری. از روحانیون مبارز و نافی استکبار مانند آیت‌الله مدرس و آیت‌الله کاشانی تا بنیانگذار نظام اسلامی ایران ابرمرد تاریخ تشیع آیت‌الله خمینی (رحمت‌الله‌علیهم جمیعاً).

به نظر می‌رسد اوج خودشکوفایی و تکامل نظریه تمدنی اسلام در عصر غیبت، زمانی محقق می‌شود که همین عالمان و فقهای دین، حاکمان دولت اسلامی نیز واقع شوند و این پیوند و یگانگی در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی، کارکرد خود را به خوبی در زمینه تمدن‌سازی و شکل‌دهی به هویت ملی - اسلامی ایرانیان نشان داد.

اسلام مهد پرورش علمای علوم طبیعی نیز بوده است و بسیاری از دانشمندان علوم ریاضی و تجربی در دوران ائمه معصومین از شاگردان ایشان یا از شاگردان شاگردان ایشان

به همین دلیل می‌توان مجموعاً و بنا بر تمایز نوع حکومت‌های پس از اسلام برای حاکمان دو نقش متفاوت و معارض برشمرد و آنان را «بسترسازان تمدن اسلامی» و در عین حال «بنیان‌سوزان تمدن اسلامی» در پاره‌ای از موارد دانست.

■ عالمان و تثبیت اقتدار

اسلام ویژه‌ترین نوع توجه را در میان اقشار گوناگون به علما داشته است، حتی در مراتبی حسب روایات قلم عالم از خون شهید برتر شمرده شده است. جایگاه عالمان نزد اسلام چنان رفیع است که پیامبر اعظم (ص) عالمان را جانشینان خود در زمین معرفی می‌کند: «الْعُلَمَاءُ مُصَابِیْحُ الْأَرْضِ وَ خُلَفَاءُ الْأَنْبِیَاءِ وَ وَرَثَةُ الْأَنْبِیَاءِ».

یعنی علما چراغ‌های روی زمین و جانشینان پیامبران و وارثان من و پیامبران هستند.

در تمدن اسلامی در قرون نخستین و میانی اسلام در تثبیت اقتدار اسلام و معرفی این دین به عنوان یک دین عقل‌گرا با معارفی پویا و قابل بحث و تفسیر، نقشی جدی داشتند. عالمان در سراسر بلاد اسلامی به ترویج و تبیین دین در حوزه‌هایی نظیر علم تفسیر، حدیث و روایت، کلام، فلسفه و حکمت می‌پرداختند و مهم‌تر از آن، حفظ میراث و تراث اسلامی را به عهده داشتند.

خاصه فقهای شیعه که یکی پس از دیگری از زمان غیبت



ساخت تمدن اسلامی بی تأثیر بدانیم. از قضا عرفای بسیاری در طول سده‌های پس از اسلام بودند که با دعوت به اصول اسلامی و ترسیم چشم‌انداز سعادت اخروی و افق جامعه سعادت‌مند، انگیزشی عمومی برای پیمایش مسیر تمدن اسلامی ایجاد کرده‌اند. بر کسی پوشیده نیست که یک عارف صوفی همچون شیخ صفی‌الدین اردبیلی مهم‌ترین نقش را در تشکیل سلسله درخشان صوفیه که یکی از قلل تمدنی ایران پس از اسلام به حساب می‌آید، ایفا کرده است. در همین دوران صوفیه بود که عارف مسلک‌انی چون «شیخ بهایی» پدیدار شدند که او به خلق معماری‌های بی نظیر در عصر خود پرداخت. همچنین مرحوم میرداماد در این دوره ظهور کرد که استاد بزرگمردی فیلسوف نظیر صدرالمتهلین ملاصدراست.

همچنین معرفی دین اسلام در سایر بلاد در بسیاری از مواقع توسط عرفا صورت می‌گرفته است و نقش آنان خاصه در توسعه اسلام در کشورهای شرقی و قاره و همچنین آسیای میانه غیرقابل انکار است. همچنین از دل عرفا و صوفیان افرادی نظیر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، حسن بصری، جنید، حارث محاسبی و یازید بسطامی ظهور کردند که در پیشبرد ادبیات فارسی نقشی بارز ایفا کردند.

مجموعاً همانطور که مشاهده می‌شود، عرفای اسلامی بیش از آنکه فردیات را محور اعمال خود قرار دهند، به بسط و توسعه فرهنگی قرائت خود از اسلام و تبلیغ دین در طول تاریخ مشغول بوده‌اند و در هم‌افزایی با سایر اقشار مؤثر در پیشبرد تمدن اسلامی نظیر فقها و دانشمندان گام برداشته‌اند و فرقه‌های خاص صوفیه و عرفانی که خود را منحصر در فردیات دانسته‌اند، صرفاً اقلیتی غیرقابل تعمیم از جریان عرفانی جهان اسلام را شامل شده است.

اگر بخواهیم در یک جمع‌بندی، نقش عرفا را در پیشرفت تمدن اسلامی بیان کنیم، می‌توانیم از این قشر با عنوان «معرفان تمدن اسلامی» به سایر بلاد یاد کنیم، چه آنکه همانطور که اشاره شد، اسلام در بسیاری از نقاط جهان با وجه رحمانی و عرفانی اش شناخته شد و قلوب و اذهان بسیار را مسخر خود نمود.

■ هنرمندان و رنگ‌آمیزی تمدن اسلامی

در گذر تاریخ، آنچه به عنوان جلوه‌های شکوه فرهنگی یک

معرفی دین اسلام در سایر بلاد در بسیاری از مواقع توسط عرفا صورت می‌گرفته است و نقش آنان خاصه در توسعه اسلام در کشورهای شرقی و قاره و همچنین آسیای میانه غیرقابل انکار است. همچنین از دل عرفا و صوفیان افرادی نظیر مولانا جلال‌الدین محمد بلخی، حسن بصری، جنید، حارث محاسبی و یازید بسطامی ظهور کردند که در پیشبرد ادبیات فارسی نقشی بارز ایفا کردند

هنرهای مشابه نظیر معماری یا خوشنویسی واداشت. به گونه‌ای که آثار معماری اسلامی در این قرون از شرق عالم گرفته تا غربی‌ترین نقاط گستره اسلام دستخوش هنرورزی هنرمندانی بوده که ضمن حفظ میراث محلی و بومی، نوعی یگانگی و تعالی هنری در آثار خود به ظهور رسانده‌اند.

ادبیات اما در دوران اسلامی به اوج خود رسید. در بستر پیشرفت ادبیات و زبان که قرآن و «کتاب‌محوری» دین اسلام مسبب آن بود، ادیبان بزرگی در سرتاسر ممالک اسلامی پدید آمدند که علاوه بر قاعده‌گذاری ادبی (حتی اصول صرف و نحوی عربی پس از ظهور پیامبر اعظم (ص) مدون شد) و بنیانگذاری اصول نهضت ترجمه آثار اسلامی به زبان‌های مختلف، به خلق آثاری بی‌نظیر در شعر و ادب پرداختند. در این بخش ایرانیان به دلیل ذوق و قریحه وجودی و نیز پتانسیل‌های ذاتی زبان فارسی در خلق آثار هنری سرآمد دوران خود بودند.

به نیکی می‌توان از هنرمندان مسلمان با عنوان «ترین‌گران تمدن اسلامی» یاد کرد.

و شعر، سبک معماری، نگاره‌ها و تذهیب‌ها این اصول را منقش نموده و فریاد می‌زدند، حتی در کشورهای اسلامی که پیش از اسلام در حوزه فرهنگی یکه‌تاز بودند، بر اساس اصول خود تفاوت‌هایی ایجاد کرد. در برخی از این کشورها که هنرهایی همچون پیکرتراشی و تصویرگری زمانی رواج داشت، به دلیل احتیاط و گاه اجتناب اسلام از این امور هنرمندان را به رواج

ملت برجای می‌ماند، آثار هنرمندان آن کشور است. آثار هنری در حقیقت منعکس‌کننده احوال یک تمدن در یک عصر هستند. در زمان شکوهمندی تمدن اسلام در سده‌های نخستین نیز اسلام از ذوق و قریحه هنرمندان بی‌بهره نماند. مسلمانان که اصول هنری خود را بر مبنای دعوت به یگانگی و توحید بنا می‌گذاشتند، در آثار مختلف هنری از جمله ادبیات



عبدالحسین خسروپناه از الزامات تمدن‌سازی می‌گوید

باید رمان‌نویس تربیت کنیم

تمدن‌سازی هر چند یک فرایند سخت‌افزاری است اما ریشه در تفکرات و اندیشه دارد. به عبارتی فرایند تمدن‌سازی را می‌توان پروسه تبدیل «فکر» به «فرهنگ» و «فرهنگ» به «تمدن» دانست. لذا برای بنیان‌گذاری یک تمدن نیازمند پایه‌های فکری و فلسفی محکمی هستیم. از سوی دیگر اکنون انقلاب اسلامی در مسیر شدن است و تازمانی که محتوای نرم‌افزار تمدن اسلامی آماده شود، نمی‌توان دست از راهبری موقعیت کنونی کشید. حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر عبدالحسین خسروپناه استاد فلسفه و رئیس بنیاد حکمت نوین اسلامی معتقد است باید در فرایند تمدن‌سازی ضمن آماده‌سازی نرم‌افزار فلسفی لازم در طول زمان، به سیاستگذاری مقطعی در زمینه‌های گوناگون از جمله فرهنگ پرداخت. گفت و گوی «جوان» با عبدالحسین خسروپناه را در ادامه می‌خوانید.

بعد از اینکه بنیادها و روش‌های اصلی تولید علم را شناختیم باید سراغ نهادسازی برویم. از دل ایدئولوژی و متدولوژی‌هایی که استخراج کردیم باید حدود و ثغور فعالیت‌های ما استخراج شود که همان ضوابط «فقه» است. به عبارتی «نظام‌سازی» بر پایه فقه گام بعدی است که باید برای رسیدن به علم اسلامی و ساخت بنیان‌های تمدن اسلامی داشته باشیم

است فرصت مناسبی است که می‌توان از آن برای تدوین فلسفه علوم انسانی و هنر کنونی بهره جست. فلسفه نوصدرایی بستر مناسب و پتانسیل قابل قبولی است که می‌توان فلسفه‌های مضافی را بر پایه این بنیان فکری و این شالوده بنا نهاد.

بعد از اینکه به دنبال فلسفه علوم انسانی بودیم، باید

شناخت جهان از دریچه ذهنیت انسان (سوژکتیویسم) و نیز جدایی و تفکیک دین از دنیا (سکولاریسم) اصولی است که با پذیرش فلسفه علوم انسانی کنونی، باید آنها را نیز بپذیریم در حالی که هیچ نسبتی با آنچه در تمدن اسلامی مطلوب است ندارد.

البته ظرفیت‌های تمدنی ما که از پیشینیان به جای مانده

آیا ما برای تحقیق ابعاد فرهنگی تمدن نوین اسلامی الزاماً نیازمند آن هستیم تا با ریشه‌شناسی مسئله و شناخت مفاهیم، یک بنیان فلسفی برای علوم انسانی بنا کنیم تا امکان تمدن‌سازی محقق شود؟

فرایند تمدن‌سازی اسلامی نیازمند وجود یک علوم انسانی اسلامی است و تحقق علوم انسانی اسلامی خودش نیازمند طی مراحل است که گام نخست آن تهیه و تدوین فلسفه علوم انسانی است. به عبارتی نمی‌توان انتظار تحقق علوم انسانی اسلامی را داشت اما فلسفه خاصی بر آن مترتب نکرد.

ما با فلسفه موجود حاکم بر علم و هنرمان نمی‌توانیم به تراز فرهنگ اسلامی برسیم؛ چه آن که علوم انسانی فعلی سکولار و بر پایه فلسفه‌های مدرن و پست مدرن شکل گرفته که اساساً مبانی آن با مبانی مدنظر ما از زمین تا آسمان متفاوت است. اصالت دادن به انسان در عوض خدا (اومانیزم)،



تمدن اسلامی پاسخ دهیم. در چنین وضعی چه باید کرد؟

البته آن چه گفته شد به این معنی نیست که ما تا آماده سازی مبانی فکری عمل تمدن ساز، از پای بنشینیم. اصلاً این گونه نیست که ما بخواهیم بنشینیم تا مراحل اولیه طی بشود تا ما فکری به حال وضعیت موجود کنیم. یک نهاد سیاستگذار نمی تواند منتظر بنشیند تا سال ها بعد، فکر و اندیشه تولید شود و به او برسد.

ما تجربیات مفیدی در حوزه های فرهنگی خودمان در این زمینه داریم که با حداقل فهم های اسلامی می توان شرایط را به صورت نسبی بهبود بخشید. به عنوان مثال بازار رمان، مدتی در دست مبتذل نویسان بود؛ با کمک نهادهای سیاستگذار فرهنگی و شکل گیری یک موج انقلابی در حوزه ادبیات داستانی بسیاری از رمان های مفید انقلابی و دفاع مقدس شکل گرفت و خلأ موجود را تا حدود بسیار زیادی جبران کرد. رمان های فرهنگی مذهبی بسیار مفیدی در این چندین سال گذشته از انقلاب اسلامی نوشته شده است و بازار در حوزه رمان مذهبی اشباع شده، هر چند آن عقبه فکری کامل و مفصل طی نشده است.

من در جلسهای که با آقای صفار هرندی داشتم همین پیشنهاد را به ایشان دادم که ما در کشور ممکن است هم اکنون ۲۰ نفر رمان نویس متعهد داشته باشیم، آموزش رمان نویسی کار خیلی پیچیده ای نیست، مثل آموزش فلسفه کار مرارت آوری نیست. با چند سال کار و تلاش می توان نیروهای متخصص و هنرمندی را برای ترویج ابعاد فرهنگی اسلامی تربیت کرد.

نهادهای انقلابی باید اراده جدی داشته باشند که اقبال مذهبی در حوزه رسانه و فرهنگ را حمایت کنند. مجموعه های فرهنگی سپاه و بسیاری از ساختارهای دغدغه مند نیز می توانند کمک شایانی به پیشبرد این مسیر

بعد از اینکه بنیادها و روش های اصلی تولید علم را شناختیم باید سراغ نهادسازی برویم. از دل ایدئولوژی و متدولوژی هایی که استخراج کردیم باید حدود و ثغور فعالیت های ما استخراج شود که همان ضوابط «فقه» است. به عبارتی «نظام سازی» بر پایه فقه گام بعدی است که باید برای رسیدن به علم اسلامی و ساخت بنیان های تمدن اسلامی داشته باشیم.

«ایدئولوژی» حاکم بر آن را نیز معین کنیم. در این زمینه نیز بسترهای قابل توجه و اندوخته های مناسبی داریم که از آن جمله رجوع به آثار شهید مطهری (ره) است. البته در طول سالیان اخیر نیز صحبت و آثار زیادی در تبیین ایدئولوژی اسلامی بیان و نگاشته شده است. با وجود ایدئولوژی اسلامی می توانیم چارچوب های اندیشه ای که فرهنگ، علم، سیاست یا امثال اینها بر آن استوار است

نهادهای انقلابی باید اراده جدی داشته باشند که اقبال مذهبی در حوزه رسانه و فرهنگ را حمایت کنند. مجموعه های فرهنگی سپاه و بسیاری از ساختارهای دغدغه مند نیز می توانند کمک شایانی به پیشبرد این مسیر داشته باشند. به عنوان مثال در حوزه فرهنگ کاری که سپاه انجام داده و هیئت ثارالله را در بدنه جامعه راه انداخته است بسیار کاری مفید و از جنس مردم است ولی ای کاش در زمینه های مختلف فرهنگی (در قالب فرهنگسرای) نیز کارهایی شکل می گرفت

در اینجا است که ابواب مختلف فقهی از جمله «فقه هنر» و «فقه رسانه» مطرح می شود. بعد از اینکه فقه های هر حوزه استخراج شد اکنون نیازمند «نهادسازی فرهنگی» هستیم. با شکل دادن به نهادهای مختلف فرهنگی که در چارچوب مهندسی شده فوق عملیات می کنند، می توان انتظار خروجی تراز تمدن اسلامی را داشت.

برای رسیدن به انتهای چنین فرایندی راهی طولانی در پیش است و ما به هر حال باید به نیازهای انقلاب اسلامی در طول مسیر نایل به

را مشخص نماییم و حیطه اندیشه را مقید به یک سلسله حدود نماییم. اما برای رسیدن به یک خروجی مناسب از فلسفه و ایدئولوژی باید پلی به عنوان رابط تفکر و عملیات وجود داشته باشد و ما آن را «روش شناسی» می دانیم. در علوم مختلف ما نیازمند روش شناسی هستیم. روش شناسی علوم اجتماعی اسلامی، روش شناسی در هنر اسلامی و... براساس فلسفه و ایدئولوژی اسلامی می تواند پایه های اندیشه تمدنی ما را اقوام بخشد.



چنین کارهایی نباید دچار دگم‌اندیشی شد و باید بیشترین استفاده را از قالب‌های فرهنگی و هنری برای انتقال مفاهیم به مخاطب عرضه داشت. متأسفانه برخی تا سخن از هنر و ابعاد آن می‌شود با نگاهی بسته به موضوع می‌نگرند و مثلاً مطلقاً موسیقی را حرام می‌دانند. در حالی که رهبر انقلاب هم تنها ترویج آموزش موسیقی را تقبیح کرده‌اند ولی اینکه در کنار هنرهای مختلف از موسیقی‌های با مضامین ارزشمند استفاده شود مشکلی ایجاد نمی‌کند.

ارتباط بین عناصر فکری و اندیشمندان حوزه علوم انسانی اسلامی با مردم از یک سو و با تولیدکنندگان آثار فرهنگی نیز کار مفیدی است که باعث می‌شود ناظر به مردم و نیازهای آنان اندیشه صورت پذیرد. به هر حال علما و بزرگان ما همیشه این ارتباطات را داشته‌اند. امثال شهید مطهری (ره) و بسیاری دیگر از نخبگان علوم انسانی همیشه سعی بر حفظ این ارتباط داشته‌اند؟ و به برخی نخبگان دیگر که از فضای عموم مردم فاصله گرفته‌اند این تذکر داده شود که بیشتر با اقشار مختلف و خصوصاً در زمینه هنر رابطه برقرار شود. ابزار هنر ازاری بسیار بسیار کلیدی برای انتقال فرهنگ و بسترسازی فرهنگی است و ما به هیچ وجه نباید این ظرفیت را از دست بدهیم.

تولیدات فرهنگی تراز در انقلاب اسلامی چه میزان باید ناظر به نیاز مخاطب و چه مقدار منبعث از خواسته و میل او باشند؟ چه آنکه بسیاری از تولیداتی که نهادهای سیاستگذاری که اشاره کردید بنا به دغدغه انقلابی سفارش و تولید می‌کنند اما چون مخاطب احساس نیاز به چنین محتوایی نمی‌کند کاربردی و حتی قادر به تأمین هزینه‌های خود نیز نیست.

خب برای تولیداتمان ما جدائیز به کار جامعه‌شناسی داریم. باید متناسب با نیازهای اجتماعی تولیداتی داشته باشیم که پاسخ درست و در سطح تراز انقلاب اسلامی به یک مسئله داده باشد.

علوم انسانی کار کردش همین است که جامعه‌شناسی کند و مسئله‌ها را استخراج نماید؛ نه اینکه صرفاً کارآمدی‌اش به این باشد که هر کس در این حوزه موفق شد بیاید و استاد دانشگاه بشود.

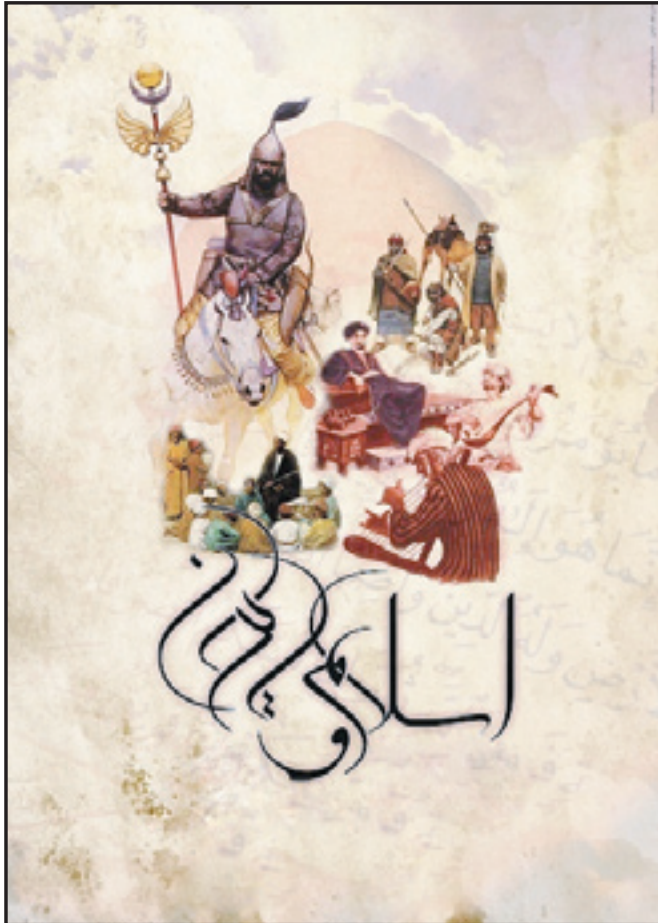
در همین حوزه سینما مثلاً دیده می‌شود که دو فیلم در شرایط مشابه ساخته می‌شوند که یکی ۱۰۰ میلیون هم فروش نمی‌کند و دیگری چندین میلیارد تومان می‌فروشد. اینها واقعاً دلایل جامعه‌شناختی دارند. موفقیت شخصی مثل آقای ده نمکی این است که ایشان به خود من می‌گفت که مطالعه زیادی در زمینه‌های اجتماعی مسئله‌ها می‌کنم و نیز با کارشناسان علوم انسانی مختلف نشست و برخاست می‌کنیم. مایکل آنژ مجسمه ساز معروف، که تصویر انسانی را ساخته است اظهار کرده که یکی از کارهایش چهار سال طول کشیده است. او دو سال را صرف مطالعه برای کشیدن این طرح کرده است ولی مادر تولیدات فرهنگی‌مان چگونه عمل می‌کنیم؟ همین طور فیلمنامه‌ای را دور هم می‌نشینیم و می‌نویسیم و بعد توقع داریم فروش میلیاردی کنیم و همه هم به ما توجه کنند. پس استفاده از تحقیق کارشناسان جامعه‌شناسی می‌تواند هم به توجه مخاطب و هم به خلق ثروت کمک زیادی کند. علوم انسانی به شدت به حوزه‌های هنری و کاربردی نظیر سینما و رسانه و امثالهم می‌تواند کمک کند.



ارتباط بین عناصر فکری و اندیشمندان حوزه علوم انسانی اسلامی با مردم از یک سو و با تولیدکنندگان آثار فرهنگی نیز کار مفیدی است که باعث می‌شود ناظر به مردم و نیازهای آنان اندیشه صورت پذیرد. به هر حال علما و بزرگان ما همیشه این ارتباطات را داشته‌اند. امثال شهید مطهری (ره) و بسیاری دیگر از نخبگان علوم انسانی همیشه سعی بر حفظ این ارتباط داشته‌اند

همین شبکه‌های اجتماعی هم نمونه دیگری از کارهایی است که شده است و زمانی جوانان انقلابی از این فضاها گریزان بودند اما با حمایت برخی نهادهای فضایی شکل گرفت که بخش زیادی از این شبکه‌ها را توانست به همین نیروهای مومن منتقل کند. البته نکته‌ای که در این بین باید مطرح شود آن است که در

داشته باشند. به عنوان مثال در حوزه فرهنگ این کاری که سپاه انجام داده و هیئت ثارالله را در بدنه جامعه راه انداخته است بسیار کاری مفید و از جنس مردم است ولی ای کاش در زمینه‌های مختلف فرهنگی (در قالب فرهنگسرای) نیز کارهایی شکل می‌گرفت که بتواند با قالب‌های مختلف هنری به عموم مردم پیام برسانند.



باز خوانی خلاصه کتاب ارزشمند «خدمات متقابل» اثر شهید مطهری^(ره)

ایرانیان اسلام را پذیرفتند نه عرب را

محمدرضا حمیدی

بی شک «خدمات متقابل اسلام و ایران» علامه شهید استاد مرتضی مطهری (ره) را می‌توان یکی از جامع‌ترین کتب تألیف شده در زمینه تعاملات بین تمدنی ایران و جهان اسلام به حساب آورد. این کتاب در سه فصل به شرح خدمات فرهنگی و علمی پرداخته است که میان تمدن اسلام و فرهنگ ایرانی تبادل شده است. در این نوشتار خلاصه‌ای از فصول این کتاب آورده شده است. مطالعه این کتاب می‌تواند کمک بسیاری در فهم نوع عجین‌شدگی ملت ایران با فرهنگ اسلامی داشته باشد.

■ فصل اول: اسلام از نظر ملیت ایرانی

یکی از بحث‌هایی که در قرن حاضر در میان تمام ملل رواج بسیار داشته است، بحث ملیت است. این موج ابتدا در اروپا بالا گرفت چه بسا در انجام طبیعی بود زیرا مکتبی که بتواند ملل اروپا را در یک واحد انسانی و عالی جمع کند، وجود نداشت. این بحث سپس سلاح استعماری برای اجرای اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» شد. با سرگرم کردن ملت ما به افتخارات موهوم قومی و ملی، آنها را به مرور از یکدیگر جدا کرد و در همین دوره بود که پدیده‌هایی همچون «پان ترکسیم» و «پان عربیسم» به وجود آمد. در جامعه اسلامی هم این بحث نه به دست مردم بلکه از سوی دولت‌ها و حکومت‌ها و بالاتر از آن از سوی قدرت‌های اروپایی و آمریکایی ترویج شد. در پیرامون این بحث لازم است چند نکته تذکر داده شود:

اولاً: به‌طور کلی مسئله ملیت بر خلاف اصول تعلیمات اسلام است.

ثانیاً: شاید گفته شود تهییج احساسات ملی در برخی

را به ضداسلامی تبدیل کند. البته به رغم نکات مذکور توجه داریم که احساسات ملی تا آنجا که جنبه مثبت داشته باشد و نتیجه‌اش در خدمت به هموطنان باشد، قابل قبول است.

رابعاً: منطلق عالی‌تری از منطق احساسات ملی و ناسیونالیستی وجود دارد و آن اینکه یک مسئله علمی یا یک نظریه فلسفی با یک حقیقت دینی را هرگز به دلیل اینکه ملی و وطنی است نمی‌توان پذیرفت همچنان که به بهانه اینکه بیگانه و اجنبی است نمی‌توان آن را نادیده گرفت و رد کرد. بنابراین ما منطقی عالی عقلی و انسانی را کنار نمی‌گذاریم و با همان منطق احساساتی که شایسته انسان‌های تکامل نیافته است وارد بحث می‌شویم و می‌خواهیم ببینیم با منطق احساسات ملی آیا باید اسلام را امری خودی به‌شمار آوریم یا امری بیگانه و اجنبی؟ آیا باید آن را جزو ملیت خود محسوب کنیم یا خارج از آن. بنابراین بحث ما به دو قسمت تقسیم می‌شود.

(الف) کبرای بحث

ملت‌ها باعث رهایی آنها از دست استعمار و استقلال ایشان شده است، ولی باید گفت که برای جامعه اسلامی که قرن‌هاست این مرحله را طی کرده و به وحدت فکری، عقیده‌ای و ایدئولوژیک رسیده است، این جریان سبب تفرقه و جدایی می‌شود و در حقیقت یک ارتجاع به حساب می‌آید زیرا همانطور که تاریخ چند قرن معاصر نشان می‌دهد اسلام می‌تواند در مبارزات ضد استعماری اثرگذاری بیشتری نسبت به ملیت از خود نشان دهد، الجزایر، اندونزی، پاکستان و برخی از کشورهای عربی از این قسمند. از سوی دیگر در مواردی که ملل اسلامی بر قومیت تکیه داشته‌اند شکست خورده‌اند، همچون جریان شکست اعراب از اسرائیل. در این جنگ در اثر قومیت‌گرایی اعراب در حقیقت عربیسم بود که با صهیونیسم می‌جنگید و نه اسلام با صهیونیسم.

ثالثاً: هجوم وسیعی در زیر نقاب مبارزه با عرب و عربیت بر اسلام وارد می‌شود که سعی در تحریک احساسات جوانان خام و بی‌خرد دارد می‌کوشد تا احساسات اسلامی



طبق این مقیاس ملیت یعنی ملاک اینکه چیزی را جزو ملیت یک قوم یا خارج از آن قرار دهیم چیست؟
(ب) صغرای بحث
طبق این مقیاس آیا اسلام از نظر ملیت ایرانی یک امر خودی است یا یک امر بیگانه و اجنبی؟

کبرای بحث

از لحاظ ادبی کلمه ملت لغتی عربی به معنی راه و روش است و در قرآن هم ۱۵ بار به همین معنا ذکر شده است ولی مفهومی که امروز مصطلح فارسی زبانان است و از کلمه ملیت آن را مشتق کرده اند، تفاوت زیادی دارد. از نظر قرآن یک مجموعه فکری و علمی و روشی که مردم باید طبق آن عمل کنند، ملت نامیده می شود. بنابراین کلمه ملت با داشتن یک تفاوت کوچک با دین هم معنی است. این اصطلاح جدید از دوران مشروطه به بعد اشتباهی معمول شده است. بنابراین یک اصطلاح جدید است. ما امروز به جای مردم آلمان، مردم انگلستان می گوئیم ملت آلمان، ملت انگلستان و احیاناً به همه مردم، این کلمه را اطلاق نمی کنیم بلکه مردم را به دو طبقه تقسیم می کنیم.

طبقه حاکم و طبقه محکوم، به طبقه حاکم کلمه دولت و به طبقه محکوم، کلمه ملت را اطلاق می کنیم. اعراب امروزی در مواردی که کلمه ملت را به کار می برند قوم یا شعبه به کار می برند از لحاظ اجتماعی ملت به مجموع مردمی گفته می شود که حکومت واحد و قانون واحدی بر آنها حکومت می کند.

در عرف علوم انسانی کلمه مردم جنبه جامعه شناسی بیشتری دارد. در حالی که ملت بیشتر از نظر حقوق و سیاست داخلی یا بین المللی مورد نظر قرار می گیرد. مسئله بسیار مهم این است که امروز در جهان ملل گوناگون وجود دارد، آنچه هر یک از این ملتها را به صورت واحد در آورده است، زندگی مشترک و قانون و حکومت مشترک است نه چیز دیگر از قبیل نژاد و خون و غیره. وجه مشترک این واحدها این است که حکومت واحدی آن را اداره می کند، حتی از این ملتها سابقه تاریخی زیادی ندارند بلکه مولود یک حادثه اجتماعی اند مثل بسیاری از ملل خاور میانه که مولود جنگ بین الملل

از لحاظ اخلاقی ملیت از خانواده خودخواهی است که از حدود خون و قبیله تجاوز کرده شامل افراد یک ملت شده است و این چنین جانبداری می تواند توسعه بیشتری هم یافته در واحدهای منطقه ای و قاره ای نیز به وجود آید. این حس خواه ناخواه عوارض اخلاقی خودخواهی را در پی دارد. این گرایش به جنبه های قومی و ملی در زبان اروپایی ناسیونالیسم خوانده می شود. اینجا باید تذکر داده شود که جنبه های مثبت ناسیونالیسم که موجب همبستگی بیشتر و روابطه حسنه بیشتر و احسان و خدمت بیشتر به کسانی که با آنها زندگی مشترک داریم بشود، مورد تأیید اسلام است. حال که منظور از کلمه ملیت را شناختیم ببینیم چه ویژگی هایی باعث می شود که پدیده های تحت سیطره ملیت قرار گیرند؟
دو نکته را گوشزد می کنیم:

(۱) از نظر احساسات ملی و عواطف قومی نه هر چیزی که از وطن بر خاست جنبه ملی پیدا می کند و نه هر چیزی که از مرز و بوم دیگر آمده باشد بیگانه به شمار می رود مثلاً مردم ایران بعد از ۲۵ قرن رژیم مشروطه را به جای آن انتخاب کردند. در صورتی که:

اولاً اگر ملاک سابقه تاریخی بود باز می گفتیم رژیم ملی استبدادی است و رژیم مشروطه برای یک رژیم بیگانه است.

ثانیاً رژیم مشروطه را ما ابداع نکردیم و از دنیای خارج به کشور ما آمده بود ولی ملت ما آن را پذیرفت و در راه تحصیل آن فداکاری ها کرد.

(۲) عمده آن است که اولاً بدانیم آن چیز رنگ ملت به خصوصی دارد. یا بی رنگ است و عمومی و جهانی است. ثانیاً آیا ملت مورد نظر آن چیز را به طوع و رغبت پذیرفته است یا نه زور و اکراه. در مورد اول مثلاً نازسم آلمان و صهیونیسم یهود رنگ ملت به خصوصی دارد، اگر افراد یک ملت دیگر بخواهند آن را بپذیرند بر خلاف ملیت خود عمل کرده اند و احیاناً نوعی تغییر ملت به شمار می رود و در مقابل حقایق علمی و پدیدآورندگانشان به همه جهانیان تعلیق دارد و نه به ملیت به خصوصی و در مورد دوم: مثلاً اگرما کیش مانوی و مسلک مزدکی را به اعتبار ابداع کنندگان و پیروان محدودشان در ایران،

۱- یکی آنکه آیا این اسلام که ما از آن صحبت می کنیم، رنگ ملت به خصوصی را دارد یا خیر؟
برخی اروپاییان ادعا می کنند پیغمبر اسلام در ابتدا که ظهور کرد فقط می خواست مردم قریش را هدایت کند ولی پس از آنکه پیشرفت در کار خود احساس کرد تصمیم گرفت که دعوت خویش را به همه ملل عرب و غیر عرب تعمیم دهد. ما پاسخ این بحث را در اثبات دو گزاره زیر خواهیم آورد.

الف - اسلام از آغاز ظهور خویش ادعای جهانی داشته است. در اثبات این مدعا ما چهار نکته را بیان می کنیم. (۱) در قرآن مجید آیاتی هست که نزول آنها در مکه و در همان اوایل بعثت پیغمبر اسلام بوده و در همین حال جنبه جهانی دارد. مانند: «ان هو الا ذکر للعالمین»

این چیزی جز یک تذکر و بیدارباشی برای تمام جهانیان نیست: «یا ایها الناس ائنی رسول الله الیکم جمیعاً» (ای مردم من فرستاده خدا هستم بر همه شما)

(۲) در قرآن هیچ جا خطابی به صورت (یا ایها القریشون) پیدا نمی کنیم.

(۳) آیاتی در قرآن هست که مفاد آنها یک نوع اظهار بی اعتنائی به مردم عرب از نظر قبول دین اسلام استنباط می شود. بلکه از مجموع این آیات استنباط می شود که قرآن مجید روحیه اقوام دیگری غیر از قوم عرب را برای اسلام مناسب تر و آماده تر می داند. این آیات به خوبی جهانی بودن اسلام را می رساند، چنانکه خداوند می فرماید:

«اگر اینان - اعراب - به قرآن کافر شوند همانا ما کسانی را خواهیم گمارد که قدر آن را بدانند و به آن مؤمن باشند». این امر یعنی خروج یک عقیده و مسلک از مرزهای محدود و نفوذ در مرز ما و مردم دور دست اختصاص به اسلام ندارد. همه ادیان بزرگ جهان بلکه مسلک های بزرگ جهان، آن اندازه که در سرزمین های دیگر مورد استقبال قرار گرفته اند، در سرزمین اصلی خود که از آنجا ظهور کرده اند، مورد استقبال قرار نگرفته اند. به طور مثال مسیحیت که اکنون در مغرب زمین بیش از مشرق زمین گسترش یافته است، پیامبرش یعنی حضرت مسیح در فلسطین (منطقه ای از مشرق زمین) به دنیا آمد.

(ب) مقیاس های اسلامی، جهانی است. نه ملی و قومی و نژادی.

در این قسمت ما اسلام را از لحاظ خواص درونی و نوع شاخص هایی که برای ارزیابی پدیده ها به ما می دهد مورد بررسی قرار می دهیم:

اسلام به شدت با مساواتی همچون خویشاوندپرستی و تفاخر به قبیله و نژاد مبارزه می کند. قرآن در کمال صراحت می فرماید: ای مردم ما همه شما را از یک مرد و یک زن آفریدیم و شما را گروه ها و قبائل قرار دادیم تا به این وسیله یکدیگر را بشناسید. گرامی ترین شما نزد خدا با تقوی ترین شماست. در سنت پیامبر هم بیانات و طرز رفتار آن حضرت با غیر اعراب و نیز قبائل مختلف عرب راه اسلام را کاملاً مشخص کرده است زیرا همواره تقوا به عنوان ملاک مقیاس برتری عنوان می شود. پیغمبر اکرم (ص) پال حبشی را همانگونه با آغوش باز می پذیرفت که مثلاً ابوذر غفاری را می پذیرفت. سپس معلوم شد مقیاس های اسلامی، مقیاس های کلی و عمومی و انسانی است، نه قومی و نژادی و ملی.

درباره صمیمیت ایرانیان آنچه ما مدعی هستیم این است که نه همه اما اکثر قریب به اتفاق ایرانیان نسبت به اسلام صمیمی بوده اند و انگیزه های جز خدمت به آن نداشته اند. منشأ اصلی تجزیه حکومت اسلامی به صورت حکومت های کوچک، تبعیضات نژادی و تفاخرات قومی بوسیله اعراب به وجود آمد

ملی به حساب آوریم، عواطف و احساسات اکثریت را نادیده گرفته ایم.

صغرای بحث

در صغرای بحث ما اسلام را از دو نقطه نظر که در کبری بیان کردیم مورد بررسی قرار می دهیم.

آیا اسلام رنگ ملت به خصوصی دارد؟

در اینجا ما باید به دو پرسش پاسخ دهیم:

اول و شکست عثمانی ها است. حقیقت این است که ادعای جدا بودن خون ها و نژادها خرافه ای بیش نیست. نژادهای سامی و آریایی و غیره به صورت جدا و مستقل از یکدیگر در گذشته بوده است. اما حالا آنقدر اختلاط و امتزاج و انتقال صورت گرفته که اثری از نژادهای مستقل باقی نمانده است شاید بسیاری از اولاد ابوسفیان ها امروز سنگ تعصب ایرانی به سینه می زنند.





از ورود اسلام به ایران زبان دید زیرا زمینه بسیار مناسبی را از دست داد.

ب) نفوذ اسلام در ایران نفوذی آرام و تدریجی

تاریخ نشان می‌دهد ایرانیان، پس از ۱۰۰ سال که از فتح ایران به دست مسلمانان گذشت نیروی نظامی عظیمی به وجود آوردند و قطعاً اگر می‌خواستند، می‌توانستند استقلال سیاسی و آیین کهن خویش را تجدید کنند، اما آنها هرگز به این فکر نیفتادند.

حتی هنگامی که به خاطر یأس کامل از اسلامی بودن حقیقی حکومت‌های عربی به فکر استقلال سیاسی افتادند تنها به همان اکتفا کردند و نسبت به آیین مقدس اسلام سخت وفادار ماندند. استقلال سیاسی ایران از اوایل قرن سوم هجری شروع شد و تا آن هنگام بسیاری از مردم ایران به آیین‌ها و کیش‌های قدیم از قبیل زرتشتی، مسیحی و حتی بودایی باقی بودند. دو نوع جریان، یکی احیای زبان فارسی و دیگر مذهب تشیع سیر شد که عده‌ای داشته یا نداشته مغالطه کنند و آنها را نوعی مقاومت و عکس‌العمل از طرف ایرانیان در مقابل اسلام و لااقل در مقابل اعراب قلمداد کنند.

فصل دوم: خدمات اسلام به ایران

آنچه قطعی و مسلم است این است که پس از تشکیل حکومت اسلامی و گرد آمدن ملل گوناگون زیر پرچم اسلام، تمدنی عظیم به نام تمدن اسلامی به وجود آمد. در این تمدن ملت‌های گوناگون از آسیا و آفریقا و حتی اروپا شرکت داشتند ولی به اتفاق همه صاحب‌نظران سهم عمده از آن ایرانیان است.

عده‌ای از محققین ورود اسلام به ایران را موهبت دانسته و از آن به نیکی یاد می‌کنند که در اینجا به دو مورد اشاره می‌کنیم.

آقای دکتر زرین کوب در بحث از ملل تمدن عظیم و باشکوه اسلامی عقیده دارد که اسلام به دنیایی با گذاشت که در حال رکورد و جمود بود. اسلام با تعلیمات مبنی بر جست‌وجوی علم و ترک تعصبات قومی و مذهبی و اعلام مکان هم‌زیستی با اهل کتاب غل و زنجیرهایی را که به دست و پا و گردن مردم جهان آن روز بسته شده بود، پاره کرد و زمینه رشد یک تمدن عظیم را فراهم ساخت.

آقای تقی‌زاده در خطابه‌ای می‌گوید: اسلام به ایران روح تازه داد. ایشان در ادامه سخن خود صریحاً بیان می‌کند که این اسلام بود که زمینه را برای شکفتن استعدادهای ادبی و حکمت عمل از قبیل سعدی و حافظ و برای شکفتن استعدادهای فلسفی و طبی و ریاضی از قبیل ابن سینا و رازی و بیرونی فراهم کرد.

بررسی این بحث مستلزم این است که تاریخ ایران مقارن ظهور اسلام را ورق برنیم و نظام‌های فکری، اعتقادی، اجتماعی، سیاسی، خانوادگی و اخلاقی آن عهد را بررسی کنیم.

بخش اول: نظام فکری - نظامی

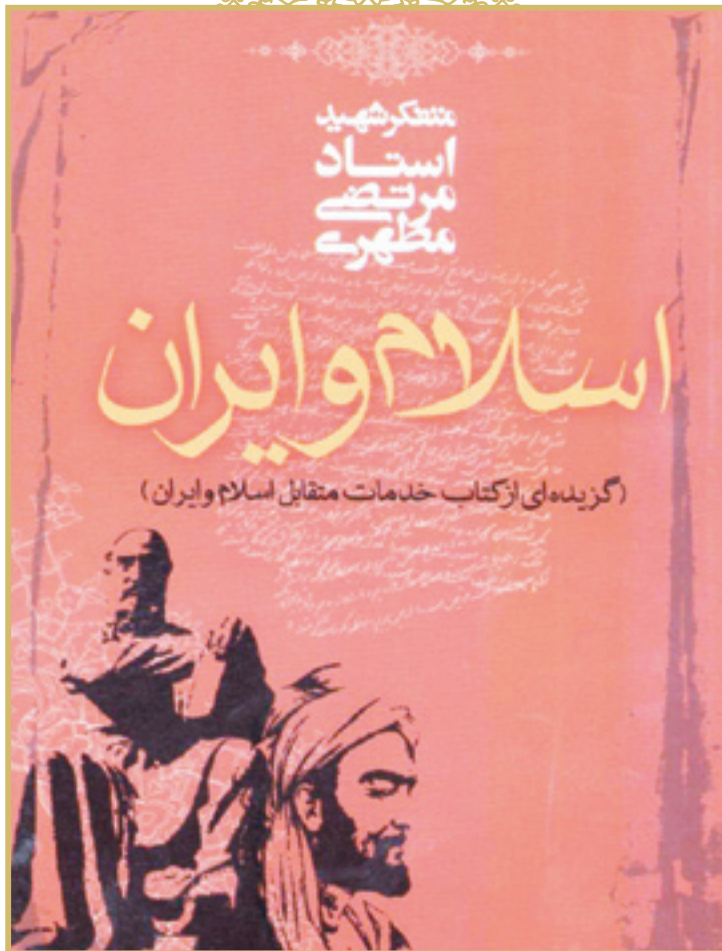
ایرانیان آن روز دین و مذهبی داشتند که همه کسانی که راجع به مذاهب ایران ساسانی بحث کرده‌اند، از وجود و شیوع مذاهب مختلفی در ایران یاد کرده‌اند. سعید نفیسی که مهم‌ترین سبب آشفتگی اوضاع در دوره ساسانیان را اختلافات مذهبی می‌داند، ادیان آن زمان را بدین گونه می‌شمارد:

۱- زرتشتی ۲- دین یهود ۳- نصارا ۴- طریقه مانوی



حال به مسئله شکست ایرانیان از مسلمانان می‌پردازیم. **الف) نارضایتی مردم، دلیل اصلی شکست ایرانیان** حقیقت این است که مهم‌ترین عامل شکست حکومت ساسانی را باید نارضایتی بودن ایرانیان از وضع دولت و آیین و رسوم آن زمان دانست. اگر روح مردمی به اساس یک رژیم یا یک آیین خوش‌بین شد، نارضایتی موقت سبب نمی‌شود که هنگامی که دشمن مشترک روی آورد آن مردم مقاومت نکنند. برعکس، اگر روح ملی زنده باشد معمولاً هجوم دشمن سبب اتحاد بیشتر و از میان رفتن اختلافات داخلی می‌شود. این روح ملی باید از مذهب یا حکومت آنان سرچشمه می‌گرفت. به عقیده محققین اگر هم اسلام در آن وقت به ایران نیامده بود، مسیحیت تدریجاً ایران را مستخر می‌کرد و زرتشتی‌گری را از میان می‌برد. مراکز علمی و فرهنگی ایران آن روز در دست مسیحیان بود. در واقع مسیحیت بیش از زرتشتی‌گری

۲- آیا ملت ایران اسلام را با رغبت پذیرفته است؟ اگر از نظر فردی در نظر بگیریم شاید اولین فرد مسلمان ایران، سلمان فارسی است و چنان که می‌دانیم اسلام این ایرانی جلیل آنقدر بالا گرفت که به تشرّف «سلمان مینا اهل البیت» نائل شد. اما از نظر جمعی طبقات گواهی تاریخ پیامبر اکرم (ص) در سال ۶ هجری نامه‌هایی به سران کشورهای جهان نوشتند و آنها را به اسلام دعوت کردند ولی خسرو پرویز تنها کسی بود که نسبت به آن حضرت اهانت کرد و آن نامه را درید. همچنین در زمان حیات پیغمبر اسلام در اثر تبلیغات اسلامی عده زیادی از مردم بحرین که آن روز محل سکونت ایرانیان محبوس و غیر محبوس بود به آیین مسلمانی در آمدند و حتی حاکم آنجا که از طرف پادشاه ایران تعیین شده بود مسلمان شد. از اولین اسلام‌گروهی ایرانیان در یمن و بحرین بوده است.



۵- طبقه مزدکی ۶- بوداییان.

بخش دوم: نظام اجتماعی

جامعه ایران در زمان هخامنشی و اشکانی تا دوره ساسانی جامعه‌ای طبقاتی و ضعیف بوده و اصول و نظامات طبقاتی به شدت در آن اجرا می‌شده است. بر اساس منابع مختلف تاریخی یونانی، رومی، سریانی، ارمنی و عربی نظام طبقاتی ایران ریشه‌ای کهن دارد.

بخش سوم: نظام خانوادگی

در عهد ساسانی حقوق شخصی، بسیار دستخوش تصرف بود. مخصوصاً احکام نکاح و ارث به اندازه‌ای پیچیده و مبهم بود که موبدان هر چه می‌خواستند می‌کردند. تعدد زوجات و حتی حرمسرا در میان اشراف معمول بود. برای محفوظ بودن خانواده‌ها و اصل مالکیت خاندان‌ها پس از مرگ مردی که فرزند پسر نداشت (ازدواج نیایی) انجام می‌دادند، یعنی زن یا دختر او را به نزدیک‌ترین خویشان ولی به نام مرد متوفی می‌دادند و پسر که از این ازدواج متولد می‌شد قانوناً پسر متوفی و وارث او محسوب می‌شد. ملاک و محور همه مقررات خانوادگی نژاد و ثروت بود. تا جایی که برای حفظ آن ازدواج با محارم نیز صورت می‌گرفته است و آن را باعث آمزش گناهان و مانع آن معذب در دوزخ می‌دانستند. نمونه آن ازدواج بهرام چوبین با خواهر خود.

بخش چهارم: نظام اخلاقی

اخلاق و روحیه دو نوع است: طبیعی، اکتسابی. اخلاق طبیعی یک قوم، خصایص نژادی و اقلیمی آنهاست. وراثت و محیط طبیعی، همچنان که بر خصوصیات جسمی مؤثر است بر خصوصیات روحی و مشخصات اخلاقی نیز مؤثر است با این تفاوت که عامل نژادی یعنی وراثت بر اثر اختلاط از بین می‌رود اما عامل منطقه‌ای و جغرافیایی ثبات نسبی دارد. عاطفه، مهربانی، تیزهوشی و آبروداری از خصایصی است که ایرانیان در همه دوره‌ها به آن ستوده شده‌اند. اخلاق اکتسابی به درجه تمدن انسانی و نه صنعتی یافتی وابسته است. نوع آموزش و پرورش، نظامات اجتماعی و یقین آداب حاکم بر جامعه همگی بر این اخلاق مؤثرند.

در روایات اسلامی خلق و روحیه ایرانی به ویژه بی‌تعصبی و دانش دوستی آنان مورد ستایش قرار گرفته است. امام صادق (ع) فرمود: «آن کس که اسلام را از روی میل و رغبت پذیرفته بهتر است از آن کس که اسلام را از روی ترس پذیرفته است. منافقین عرب از روی ترس اسلام را پذیرفته‌اند ایمان‌شان حقیقی نیست، اما ایرانیان به میل و رغبت خود اسلام را پذیرفته‌اند.»

فصل سوم: خدمات ایران به اسلام

ایرانیان پیش از هر ملت دیگر نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار داده و در این راه صمیمیت و اخلاصی نشان داده‌اند. در این دو جهت هیچ ملتی به پای ایرانیان نمی‌رسد حتی خود ملت عرب که دین اسلام در میان آنها ظهور کرد کمتر به این نکته توجه می‌کنند که ایرانیان شاهکارهای خود را در راه خدمت به اسلام به وجود آوردند و جز نیروی عشق و ایمان نیروی دیگر قادر نیست شاهکار خلق کند به همان نسبت که اسلام یک دین همه‌جانبه است، خدمات ایرانیان به اسلام نیز وسیع و گسترده و همه‌جانبه است. اولین خدمتی که باید از آن نام برد

خدمت تمدن کهن ایران به تمدن جوان اسلام است. درباره صمیمیت ایرانیان آنچه ما مدعی هستیم این است که نه همه اما اکثر قریب به اتفاق ایرانیان نسبت به اسلام صمیمی بوده‌اند و انگیزه‌ای جز خدمت به آن نداشته‌اند. منشأ اصلی تجزیه حکومت اسلامی به صورت حکومت‌های کوچک تبعیضات نژادی و تفاخرات قومی به وسیله اعراب به وجود آمد.

ایرانیان اسلام را پذیرفته بودند نه عرب را. ایرانیان و همچنین سایر مسلمانان غیر عرب، به هیچ وجه حاضر نبودند برتری عرب را بپذیرند. عکس‌العمل ابتدایی آنها در مقابل این تبعیضات، بسیار منطقی و انسانی بود. آنها عرب را به کتاب خدا دعوت کردند.

بدیهی است که فطری و منطقی بودن این دین و هماهنگی آن با نوامیس زندگی عامل اساسی انتشار آن است. مبلغان

مسیحی، جنگ‌های صدر اسلام را دستاویز قرار داده و عامل نشر و توسعه اسلام را زور و جبر معرفی کرده‌اند. عوامل تبلیغ اسلام توده مردم بوده‌اند نه یک دستگاه عریض و طویل تبلیغاتی. صحنه علم و فرهنگ وسیع‌ترین و پر شورترین میدان‌های خدمات ایرانیان به اسلام است. اولین کتابی که اندیشه مسلمانان را به خود جلب کرد و ایشان را در پی درس و تحصیل آن فرستاد قرآن پس از آن احادیث بود. جوشش و جنبش علمی مسلمانان از مدینه آغاز شد.

یکی از علل سرعت و پیشرفت در علوم این بوده است که در اخذ علوم و فنون کوتاهی نمی‌ورزیدند و علم را در هر نقطه و در دست هر کس می‌یافتند از آن بهره‌گیری می‌کردند و به اصطلاح امروز روح تساهل بر آنها حاکم بوده است.



دکتر رضا غلامی در گفت و گو با «جوان» از مقاصد فرهنگی تمدن اسلامی می‌گوید

عنصر «امامت»

گمشده تمدن سازی مسلمانان است

✦ حجت الاسلام دکتر رضا غلامی، مؤسس و رئیس مرکز پژوهش‌های علوم انسانی اسلامی صدرا و همچنین مدیر مسئول و عضو تحریریه فصلنامه علوم انسانی اسلامی (صدرا) است. این پژوهشگر و مدرس در عرصه فلسفه سیاسی و مطالعات فرهنگی در گفت و گو با «جوان» معتقد است هر چند خدمات متقابل بین اسلام و ایران غیرقابل انکار است و ایرانیان سهم عمده‌ای در روش و پرورش فرهنگی تمدن اسلامی ایفا کرده‌اند، اما طرح «مکتب ایرانی» به عنوان یک ایده تمدن سازی، تنها زمینه را برای بروز نوعی فتنه مهیا می‌کند. غلامی همچنین در خصوص ظرفیت‌های تمدن سازی عالم اسلام، با وجود زمینه‌های تمدن زایی فراهم تر در عالم تشیع، زمینه‌های موجود در جهان اهل سنت را نیز برای تحقق الزامات تمدن نوین اسلامی قابل تأمل می‌داند.

شرایط آن عصر هستیم که مورد تجلیل غالب تمدن شناسان قرار گرفته است، لکن در تاریخ تمدن اسلامی، اوج و شکوه تمدن اسلامی مربوط به دو قرن چهار و پنج هجری قمری است که به دلیل وجود شرایط مساعد، تمدن اسلامی در بسیاری از وجوه عینیت یافته و توانسته موقعیت ممتازی را برای جهان اسلام و مسلمانان خلق کند. از نظر ما، بعد از قرن چهار و پنج، دوران صفویه یعنی قرن نهم و دهم و هم اکنون یعنی دوران انقلاب اسلامی نیز جزو نقاط عطف تمدنی محسوب می‌شوند.

آیا فرهنگ اسلامی ممزوج با نمادهای فرهنگی ایرانی، قابلیت تمدن سازی در گستره جهانی را دارد؟

امثالهم که مانند اندام یک موجود زنده، به صورت هدفمند به همدیگر متصل هستند و هر یک در جای خود، کارکرد مخصوصی دارد. البته فرهنگ اسلامی یک هسته دارد و یک پیرامون؛ مثلاً باورها و احکام اسلامی، حتماً هسته فرهنگ اسلامی را به وجود آورده‌اند، اما هنر پیرامون این هسته قرار دارد. با این وصف، این فرهنگ مترقی اسلامی است که مدنیت پیشرفته اسلامی را می‌سازد و در حقیقت، تمدن قائم به آن است و اما در پاسخ به بخش دوم سؤال شما، باید عرض کنم که پایه و اساس تمدن اسلامی در صدر اسلام و در دوران حیات پیامبر اعظم (ص) و ائمه معصوم (ع) شکل گرفت. حتی مادر دوران بی نظیر حیات پیامبر گرامی اسلام (ص)، شاهد بروز و ظهور و جوهی از تمدن اسلامی در چارچوب

در خصوص بُعد فرهنگی تمدن نوین اسلامی توضیح دهید. آیا از نظر فرهنگی در کشورهای جهان اسلام پس از شهادت پیامبر نمونه‌ای از تحقق تمدن فراگیر اسلامی بوده ایم؟

هر تمدنی از یک روح و کالبد تشکیل شده است و فرهنگ اسلامی روح تمدن اسلامی به شمار می‌رود. طبیعی است، اگر فرهنگ اسلامی را از تمدن اسلامی جدا کنیم، دیگر تمدنی وجود نخواهد داشت. حال ممکن است سؤال بفرمایید که در اینجا منظور از فرهنگ اسلامی چیست؟ پاسخ این است که فرهنگ اسلامی عبارت است از مجموعه باورها، احکام، آیین‌ها، سنت‌های حسنه، اخلاق، سبک زندگی اسلامی اعم از فردی و اجتماعی، ادبیات، هنر، دانش، مواردی و



بعد از ورود اسلام به ایران و گرایش مشتاقانه اکثریت ایرانیان به اسلام، بیشتر سنت‌ها و نمادهای ایرانی رنگ و بوی اسلام را گرفت بنابراین امروز صرف نظر از جریان باستان گرایی که جداگانه باید درباره آن صحبت کرد، بین فرهنگ اسلامی و فرهنگ ایرانی جدایی‌ای دیده نمی‌شود. البته اسلام همه سنت‌ها، آیین‌ها و نمادهای ایرانی را تأیید نکرد؛ چراکه بعضی از اینها، مولود طواغیت بود، لکن بخش عمده‌ای از آنچه به عنوان فرهنگ ایرانی رواج داشت و منافاتی با تعالیم اسلامی نیز نداشت به امضای اسلام رسید و بعد، رفته رفته رنگ و بوی اسلامی پیدا کرد؛ اینکه فرمودید آیا این فرهنگ یعنی فرهنگ اسلامی - ایرانی قدرت ساخت یک تمدن در تراز جهانی را دارد یا خیر؟ سؤال مهمی است؛ به نظر من بله، صدر صد این فرهنگ، که سرچشمه آن فطرت الهی انسان است، بالقوه از قابلیت‌های لازم برای تمدن‌سازی برخوردار است ولیکن فرهنگ اسلامی تا به مرحله عینیت نرسد، از بطن آن تمدنی متولد نخواهد شد. عمده عقب‌ماندگی مادر ساخت تمدن نوین اسلامی، در همین مرحله عینیت بخشی به فرهنگ اسلامی است که بحث بسیار ظریف و پیچیده‌ای را طلب می‌کند.

رهبر انقلاب فرایندی پنج مرحله‌ای را پیرامون تشکیل امت اسلامی مطرح کرده‌اند. آیا باید این مراحل را به صورت خطی و زنجیره‌ای نگاه کرد؟

شما تصور کنید، بدون نظام اسلامی می‌توان به دولت اسلامی رسید یا بدون دولت اسلامی می‌توان به جامعه اسلامی رسید، این تصور غلطی است. البته بعضی‌ها فکر می‌کنند منظور

تبعیض است. مسلمان، مسلمان است چه عرب باشد و چه عجم. چه ایرانی باشد، چه عراقی، چه هندی و چه آفریقایی. از طرف دیگر، اینکه بگوییم رشد و تعمیق فرهنگ اسلامی فقط با همت ایرانیان صورت گرفته و بقیه جوامع اسلامی نقشی نداشته‌اند، حرف دقیقی نیست. کسانی که با تاریخ آشنایی دارند و از دقایق تاریخی مطلعند، این حرف را نوعی اغراق تلقی می‌کنند که می‌تواند زمینه شکل‌گیری یک فتنه را به وجود آورد بنابراین ما مدعیات برخی در این زمینه، تحت عنوان مکتب ایرانی را زمینه ساز نوعی فتنه می‌دانیم. البته شکی نیست که تلاش همه جوامع اسلامی برای پیشرفت اسلام و صیانت از مرزهای اسلامی، یکسان نبوده و نیست و این موضوع در روایات نیز تصریح شده لکن این به منزله جواز جادادن اسلام ناب در یک قومیت و نادیده گرفتن بقیه اقوام مسلمان نیست.

در حال حاضر نمی‌توان گفت دولت اسلامی هنوز شکل نگرفته است؛ مرتبه‌ای از دولت اسلامی شکل گرفته و به همین دلیل، مرتبه‌ای از جامعه اسلامی نیز به وجود آمده است، اما نکته اینجاست که این مراتب، برای رسیدن به مقام تمدن‌سازی، مراتب شایسته‌ای محسوب نمی‌شود؛ مثلاً مادر زمینه ساخت دولت اسلامی هنوز با نقطه مطلوب فاصله زیادی داریم و همین امر نیز موجب شده تا جامعه اسلامی در یک مرتبه نازلی وجود داشته باشد

اگر فرض فوق را مردود بدانیم، آیا می‌توان گفت ظرفیت‌های تمدنی فرهنگی در بقیه قسمت‌های اسلامی نیز وجود دارد؟ به عنوان مثال در جهان تشیع میراث پیامبر و وارثان او و نیز عقل و اجتهاد مهم‌ترین منابع تمدن‌ساز شیعه محسوب می‌شود. آیا محتوای تمدن‌ساز جهان اهل سنت از حیث فرهنگی غنای شیعه را دارد؟

شیعه و سنی در عمده مسائل با هم مشترکند. ما همه به قرآن بی‌کم و کاست معتقدیم و خیلی از روایات پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز هم در کتب روایی اهل سنت نقل شده و هم در کتب روایی شیعه. با این وجود دو گمشته در جهان اهل سنت وجود دارد که تا پیدا نشود، زمینه تمدن‌سازی در عالی‌ترین سطح مورد توقع وجود نخواهد داشت. اولین گمشته، عنصر کلیدی «امامت» است. توجه داشته باشید که کار امام معصوم یا جانشین بر حق او یعنی ولی فقیه، فقط ارائه طریق نیست بلکه ایصال به مطلوب نیز هست. وقتی امام نباشد، هم هدایت به نحو کامل انجام نمی‌شود و هم ایصال به مطلوب در مسیر صحیح خودش که تنها از عهد معصوم و نایب برحقش برمی‌آید، محقق نمی‌شود. گمشته دوم، عنصر اجتهاد در غیاب معصوم (ع) است. اگر اجتهاد نباشد، عملاً حرکت اسلامی در گذشته متوقف می‌شود و

از جامعه اسلامی، جامعه مسلمانان است؛ یعنی همین که مسلمانان شناسنامه‌ای دور هم جمع شدند و جامعه‌ای را با برخی ظواهر اسلامی شکل دادند، صرف نظر از اینکه سکولار باشند یا نباشند، جامعه اسلامی تأسیس شده است در حالی که جامعه اسلامی به آن جامعه‌ای اطلاق می‌شود که احکام اجتماعی اسلام به صورت سیستمی در رگ‌های آن جاری و ساری است و لذا جامعه اسلامی، اساساً با سکولاریسم قابل جمع نیست.

برخی مدعی هستند با توجه به اینکه اسلام ناب در بستر فرهنگی ایران بروز و ظهور پیدا کرده است؛ بنابراین قرائت ایرانی از اسلام، قرائت کامل است. تا چه حد این نظریه قابل قبول است؟

بله، ما خدمات متقابل اسلام و ایران را قبول داریم و می‌دانیم که ایرانیان به ویژه علما و دانشمندان مسلمان ایرانی، چه خدمات عظیمی در جهت اعلا کلمه اسلام داشته‌اند ولیکن اینگونه خط‌کشی‌ها را صحیح نمی‌دانیم. اسلام را نمی‌توان و نباید در نژادها و قومیت‌های گوناگون تعریف کرد و به آن هویت داد. این کار ضد برنامه اسلام در مقابله با

به عبارتی تا زمانی که یک دولت صد در صد اسلامی شده نداشته باشیم نباید روی مسئله جامعه اسلامی کار کنیم و از آن مهم‌تر به فکر ساخت زیربنای فرهنگی امت اسلامی باشیم؟

پاسخ این سؤال، هم مثبت است و هم منفی؛ از یک طرف این مرحله‌ای که رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی فرمودند بر یکدیگر مترتب هستند و از طرف دیگر، ما نمی‌توانیم به هر یک از این مراحل صفر و صدی نگاه کنیم. مثلاً در حال حاضر نمی‌توان گفت دولت اسلامی هنوز شکل نگرفته است؛ خیر، مرتبه‌ای از دولت اسلامی شکل گرفته و به همین دلیل، مرتبه‌ای از جامعه اسلامی نیز به وجود آمده است. اما نکته اینجاست که این مراتب، برای رسیدن به مقام تمدن‌سازی، مراتب شایسته‌ای محسوب نمی‌شود؛ مثلاً ما در زمینه ساخت دولت اسلامی هنوز با نقطه مطلوب فاصله زیادی داریم و همین امر نیز موجب شده تا جامعه اسلامی در یک مرتبه نازلی وجود داشته باشد. بنابراین، اینگونه نیست که منتظر بمانیم تا به ترتیب مراحل نظر رهبر معظم انقلاب به وجود بیاید، خیر هر مرحله در هر سطحی که باشد، زمینه شکل‌گیری هر مرحله بعد در همان سطح را فراهم خواهد کرد. البته اینکه



**به سمت تمدن اسلامی را که به نظر می‌رسد در
مرحله دولت‌سازی قفل شده است، جلو برد؟**

البته نقد‌های رهبر بزرگوار انقلاب به دولت‌ها (بالمعنی
الاخص) یا یک‌وزار تخانه خاص به مفهوم قطع امید از
دولت‌ها نیست؛ ثانیاً، دولت اسلامی فراتر از مفهوم متعارف
دولت که هر چهار سال یکبار بارای مردم بر سر کار می‌آید،
یعنی حاکمیت اسلامی. در ضمن دولت اسلامی به معنای
حاکمیت، با مهندسی‌ها و باز مهندسی‌ها و همچنین با
تجارب کامیاب و ناکام، سرجمع و در یک سیر صعودی،
در حال شکل‌گیری است و یک عنصر مؤثر برای تسریع
در شکل‌گیری حاکمیت مطلوب اسلامی، نقد عالمانه و
سازنده است. به نظر می‌رسد، رهبر معظم انقلاب از طریق
باز کردن میدان نقد، مسیر رسیدن به دولت اسلامی
مطلوب را هموار کرده و موانع را کنار می‌زنند. البته ایشان
از چند طریق دیگر نیز در حال برداشتن موانع بزرگ
هستند. مثلاً تحول بنیادین در علوم انسانی که مغزافزار
اداره کشور است، خود زمینه‌دستیابی به دولت اسلامی
را مهیا می‌کند. مگر می‌توان با علوم انسانی سکولار یک
کشور اسلامی را در چارچوب احکام و ارزش‌های مترقی
اسلام اداره کرد؟! خیلی از اشکالاتی که امروز در مدیریت
کشور مشاهده می‌شود، ناشی از کنار گذاشتن تعالیم
اسلامی در آن جای بخصوص مثلاً بانک‌هاست؛ یا طرح
الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت از ناحیه رهبر معظم انقلاب
که نقشه راه دولت اسلامی در پیشبرد اهداف کلان نظام
اسلامی و زمینه‌ساز خلق دولت اسلامی مطلوب خواهد
بود. ما باید به الگوی خودمان برای پیشرفت برسیم و این
الگو، حتماً شامل تغییرات ساختاری در دولت اسلامی
نیز هست.

که با وجود تکیه بر مبانی اسلامی، عمدتاً در قلمرو عقل جزئی
و ابزاری تعریف می‌شوند. باید توجه داشت که ما نیز در این
زمینه، یعنی اعتباریات، به دلایلی با عقب‌ماندگی‌های جدی
روبه‌رو هستیم که در جای خود محل بررسی است.

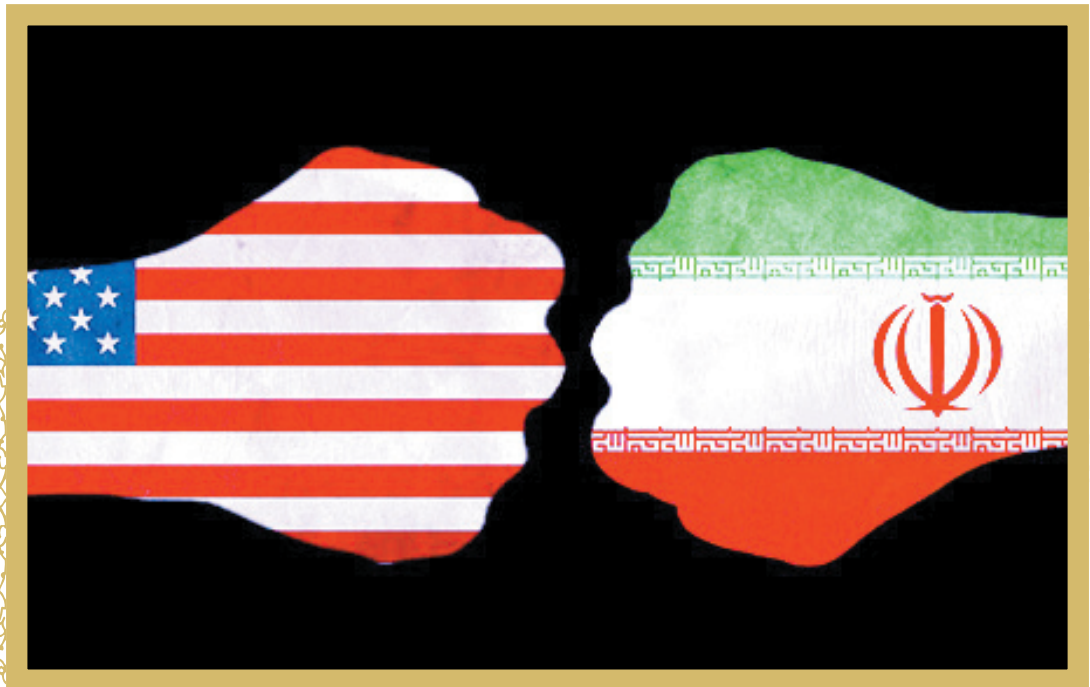
**رهبر انقلاب از طرفی معتقد به ضرورت تحقق
دولت اسلامی برای نیل به تمدن اسلامی هستند
و از طرفی چند سالی است از دولت در بسیاری
از زمینه‌ها قطع امید کرده‌اند - به عنوان مثال
همین چند شب پیش در دیدار شاعران فرمودند
از ارشاد ناامیدم - با این وصف و با وضعیت
ناامیدکننده کنونی تحقق دولت اسلامی چه
طور ممکن است؟ و چگونه باید مسیر حرکت**

**ماهیچه‌گاه در بین اهل سنت
شاهد تعطیلی کامل عقل‌گرایی
نبوده‌ایم و اساساً چنین قضاوت
مطلق در باره آنها کار صحیحی
نیست، لکن طبیعی است که
شیعه امامیه یک مذهب به
مراتب عقل‌گراتر و به تبع آن،
پیشروتر محسوب می‌شود
و اساساً عقل‌گرایی به معنای
درست آن، جزئی از هویت
شیعه محسوب می‌شود**

امکان مواجهه درست و متشعرانه با حال و آینده منتفی
می‌شود. لذا با این ملاحظه می‌توان گفت که راه برای به ثمر
رساندن تمدن اسلامی از طرف شیعیان به مراتب هموارتر
است هر چند ما به دنبال ایجاد تمدن شیعی نیستیم، بلکه
می‌خواهیم حتی الامکان با برقراری ارتباط و تعامل سازنده
میان شیعه و سنی و ایجاد هم‌افزایی میان این دو، به تمدن
نوین اسلامی دست پیدا کنیم که در آن همه مذاهب اسلامی
با هم مشارکت دارند.

**تمدن بدون زایایی اندیشه امکان گسترش ندارد
و تشیع با توجه به اینکه از ابتدا به عقل‌گرایی
(مسلسک اعتزالی) نزدیک بوده طبیعتاً توان
زایایی فرهنگی دارد. این جریان در جهان اهل
سنت با توجه به غالب بودن رویکردهای اخباری
و اشعری گری چه گونه ممکن است و آیا انحراف
زود هنگام جریان بیداری اسلامی سندی دال بر
صدق مدعای فوق نیست؟**

ماهیچه‌گاه در بین اهل سنت شاهد تعطیلی کامل عقل‌گرایی
نبوده‌ایم و اساساً چنین قضاوت مطلق در باره آنها کار
صحیحی نیست، لکن طبیعی است که شیعه امامیه یک
مذهب به مراتب عقل‌گراتر و به تبع آن، پیشروتر محسوب
می‌شود و اساساً عقل‌گرایی به معنای درست آن، جزئی از
هویت شیعه محسوب می‌شود. البته ما در شیعه نیز شاهد
وجود جریان‌های عقل‌ستیز و متحجر مانند اخباریون هستیم،
لکن این جریان‌ها هیچگاه در یک دوره طولانی به جریانی
غالب و مسلط تبدیل نشده‌اند. علی‌ای حال، بله، زایش فکر
اسلامی در مذهب امامیه قوی است، اما چنانکه علامه
طباطبایی (ره) تصریح می‌کنند، در تمدن‌سازی، به جز فکر
اسلامی، نیازمند جریان پر خروش خلق اعتباریات هستیم



دو گانه های فرهنگی تمدن اسلامی با تمدن غرب

آنچه هستند، آنچه هستیم

ناصر
ترابی

جامعه اسلامی در سال های اخیر و به خصوص پس از انقلاب عظیم اسلامی ایران خیز بلند و جهش بزرگی را جهت نیل به تمدنی نوین اسلامی برداشته است و این حرکت بزرگ نه تقریباً بلکه تحقیقاً در طول تاریخ بی سابقه بوده است. بی سابقه از جهت پی ریزی و پایه گذاری تمدنی فراگیر، جامع نگر و همچنین از جهت مخالفت ها و دشمنی های خصمانه صورت گرفته توسط گفتگمان های رقیب و جریان های خرد و کلان تمدن های دیگر به خصوص غرب در قرن اخیر.

پازل یک تمدن از قطعات مختلفی تشکیل گردیده، مانند اقتصاد، فرهنگ، اجتماع، سیاست، علم و... که هر کدام از این قطعات ارکان های متفاوتی دارد اعم از اخلاق، معماری، مناطق جغرافیایی و... همچنین هر کدام از این بخش ها و تکه های پازل در سطوح خرد و کلان نرم افزارهای خاصی جهت مدیریت می طلبد. فارغ از اهمیت هر کدام از این امور، باید پذیرفت که «فرهنگ» نقش مهمی را در این پازل دارد و باید آن را مهم ترین بخش تمدن ها نامید. این قطعه چنان پراهمیت و کلیدی است که بعضی تمدن را محصول فرهنگ می دانند و تمدن را بخشی از پازل فرهنگ می شناسند. گذر از صحت و سقم هر کدام از دیدگاه ها و نظریات نکته مهم و قابل تأمل جایگاه ویژه فرهنگ در تمدن سازی است چه به عنوان کل و چه جز.

تمدن اسلامی و گفتگمان های رقیب

تمدن نوین اسلامی در ادوار گذشته فراز و نشیب های فراوانی داشته از جهت عمق و گستره نفوذ در سطح جهان تا تولید علم، از منظر حاکمیت سخت و نرم تا برخورد های تئوریک و انتزاعی و مواجهه های مردمی یا حکومتی با سایر ملل و تمدن ها اما در دوره اخیر با یک اتفاق منحصر به فرد روبه رو است.

اول اینکه گفتگمان های رقیب و مخالف که بر پایه روش غیر الهی استوار هستند در طول تاریخ آزمون خود را پس داده اند و تمامی آنها (تأکید می شود تمامی آنها) در اکثر یا بخش های زیادی مردود گشته اند و راهکار و برنامه ای برای نجات خود و رهایی شکست و به فراموشی سپردن

نداشته اند. دوم آنکه همان طور که بیان شد مواجهه جریانات مقابل در ابعاد مختلف به شدت سنگین است و نمی توان آن را سایش گفتگمانی تمدن ها نامید بلکه یک نبرد تمام عیار است برای نابودی و مقابله با جلوگیری از شکل گیری تمدن اسلامی؛ و سوم شرایط حاکم بر جهان است که به صورتی رقم خورده که ناچار باید با فرانسیس فوکویاما هم نظر شد که وضعیت کنونی وضعیت پایانی تاریخ است (البته نه با پیروزی لیبرالیسم - کاپیتالیسم) و هر تفکر و نرم افزاری بتواند بر حریفان خود چیره گردد و خود را به جهان ثابت کند، پیروز راند آخر جنگ تمدن ها است؛ جنگی که ساموئل هانتینگتون آن را به خوبی بیان کرد.

مانند مسابقات اتومبیلرانی، گفتگمان ها در ادوار مختلف

دورهای خود را در پیست زده اند و اکنون دور آخر رسیده و کسی پیروز نهایی است که در دور آخر زودتر از خط پایان رد شود؛ مسئله ای که غرب به خوبی آن را درک کرده است. پس از خروج ادبیات ها و جریانات دیگر در این مسابقه نهایی تنها دو بازیگر اصلی حضور دارند؛ تمدن نوین اسلامی با عقبه الهی و برآمده از فهم ماوراء طبیعی و دانش بشری حامی آن و تمدن غربی با دگر دینی از قرون وسطی به دوره مدرنیته و پسامدرن.

از آنجا که فرهنگ نقش اصلی و طلایی را در تمدن سازی ایفا می کند مقایسه و بررسی این دو آموزه لازم به نظر می رسد تا هم بتوانیم نقاط ضعف و قوت غرب را بشناسیم و هم نقاط تقابل و همسویی را. ولیکن پیش از ورود به بحث ذکر یک



نکته ضروری است و آن تعریف از غرب و تمدن غرب است و اینکه آیا اصلاً می توان نبردی بین غرب و اسلام متصور بود؟

■ آن چه «غرب» هست

در مواجهه غرب با اسلام باید به این نکته توجه کرد که غرب یک منطقه جغرافیایی است و اسلام یک دین و یک فرهنگ اعتقادی، آیا یک دین می تواند با منطقه در تقابل باشد؟ و آیا بررسی و مقایسه این دو صحیح می باشد؟ و بهتر نیست غرب را با شرق مقایسه کنیم و اسلام را با مسیحیت؟ در پاسخ باید بیان داشت ضمن صحت این مطلب و اینکه اسلام فراتر از قیاس با یک منطقه یا حتی تمدن یک منطقه جغرافیایی است، اسلام با مسیحیت (واقعی) هیچ گونه تضادی ندارد که بخواهیم آن را در صفحه ترازو بسنجیم و تمدن اسلامی فرای تمدن شرقی است و اکنون اندیشه شرقی جایگاهی در صحنه کنونی جهان ندارد.

در واقع منظور از تمدن غرب آنچه است که اکنون به عنوان سبک زندگی و مدیریت در لایه های مختلف جامعه و فرهنگ غربی آموزش، ترویج و اجرا می شود. نوع تفکر و اندیشه غربی با تمام و جوه آن در تمام ساحات مختلف آن که اکنون مختص منطقه غرب کره زمین نیست و بخش عظیمی از جهان را در بر گرفته و شاید تعبیر بهتر برای آن تمدن ماشین گرا و ماشین پرست، فرد محور است.

یکی از خطاهایی که در مقایسه تمدن غرب با تمدن اسلامی صورت می گیرد بررسی یک موضوع با دو تعریف متفاوت است در صورتی که با تعریف اسلامی آنچه از پیشرفت تکنولوژیک در غرب صورت می پذیرد را نمی توان تمدن نامید، بلکه تمدن یک بسته به هم پیوسته پیچیده است و با رشد کاریکاتوری یعنی برجسته شدن یک بخش مانند علوم تجربی نمی توان سایر گزینه ها را نادیده گرفت و مانور تبلیغاتی و پروپاگاندای رسانه ای نیز تازمان خاصی نتیجه می دهد و شکست در یک حوزه روی نواحی دیگر نیز تأثیر خواهد داشت.

■ تفاوت در منظومه فکری

عمده ترین تفاوت در تمدن غربی با تمدن اسلامی را باید در منظومه فکری آنان دانست، اگر با نگاهی منصفانه و بی طرف به قیاس بپردازیم باید پذیرفت تمدن غربی در شکل دهی



وحی به انسان انتقال یافت و ریشه در عمقی دارد که فهم بشر قادر به درک آن نیست گرچه دستاوردهای عقلی بشر تماماً بر این راهبردها و راهکنش ها صحنه می گذارد. از شباهت های تمدن غربی با تمدن اسلامی داعیه جهان شمولی و میل به گسترش آن است اما تفاوت در فرهنگ آن است. تمدن غربی مهاجم و سلطه گراست و سعی دارد حتی از روش های خشن به اهداف خود که یکی از آنان حذف گفتمان های رقیب است، بپردازد اما تاریخ نشان نداده و اسلام نیز به آن معتقد نیست که به صورت تهاجمی فرهنگ اسلامی غالب گردد. ساختمان مدینه فاضله اسلام با خشت های صلح بنا شده گرچه اتمسفر حاکم رسانه ای جریان غرب در پی القای وارونه آن هستند. نه در غرب بلکه در هر محیط دیگر راهبردهای مادی و لذت های زودگذر حکم فرما شود به ذات خشونت سازی صورت می گیرد.

■ انسان شناسی غربی، وجه تمایز کلیدی

روند تعریف، تبیین، تشریح و ابلاغ فرهنگی در غرب نتیجه یک شناخت غلط از انسان است یعنی فرهنگ غلط، ریشه انسان شناسی ناصحیح دارد. از دیرباز در علوم اسلامی برای ساحت انسان چهار وجه و بخش قائل بودند شامل جسم، ذهن، روح و قلب اما در علوم پوزیتیویستی غرب تنها به دو بخش جسم و ذهن توجه می گردد و در ادوار گذشته و در بخش های اندکی توسط افراد قلیلی در روش های تفهیمی از مکاتب غربی برای روح نیز جایگاهی مشخص نمودند اما همچنان هم از درک کارویژه قلب غافل هستند و هم روح

ماند. اما باید یک تفکیک اساسی صورت بپذیرد بین روش و راهکارهای اجرایی غرب و اصول آن و دوم اصالت و حقانیت اصول و سوم سلسله مراتب منظومه فکری و وفاداری به آن. شاید در تمدن اسلامی به دلایل مختلف منظومه فکری اسلام تبیین نگردد و در مواقعی که تبیین شد در گام

به دلیل ثبات اندیشه در تمدن فرهنگی اسلامی که مبنای آن فرازمینی و خارج از حوزه اندیشه انسان ۱۴ قرن پیش و انسان معاصر است اگر این دین در هر نقطه دیگر از جهان ظهور و بروز داشت از امریکای جنوبی تا آفریقا از مدیترانه تا شرق آسیا باز همچنان اصول و مبانی دین تغییری نمی کرد و با تغییر نژادها و افراد تغییری در محتویات صورت نمی پذیرفت

بعدی به آن وفاداری صورت نگرفت اما این مسئله دلیل بر حقانیت اندیشه غربی نیست، روش شناسی و اجرا مبرای از حق و صحت می باشد؛ صحتی که با شکست های غرب در حوزه فرهنگ به ویژه در دوران معاصر اصالت آن با سؤالات جدی مواجه است.

در تمدن اسلامی راهبرداصلی در اجرای فرهنگ ها و فرهنگ اجرای معنویات و ارزش های الهی اسلامی است که از طریق

به منظومه و وفاداری به منظومه خود کم نقص بوده است. غرب در یک روند کلی در چند دهه در ابتدا توانست با خط مشی گذاری صحیح، فلسفه، ایدئولوژی، نظریات و تئوری ها، دکترین و در مجموع اصول و سیاست های کلان خود را در عرصه های مختلف تبیین و ترسیم نماید و سپس در گام بعدی راهبردها و تاکتیک های خود را با این اصول بنیادین تنظیم نمود و واقعاً نیز به این سلسله مراتب پایبند



حاکم بر مدیریت فرهنگی غرب روح پوزیتیویستی است. در غرب همچنان تفکرات اومانستی فرمانده و تصمیم‌سازی می‌کند. انسان غربی با درک حداقلی از محیط اطراف و با عقل ناقص (با تصور کامل) عاجز از درک این موضوع است که بشر حتی با اتکا به آرای عمومی در بسیاری از موارد توان اداره و حتی فهم موضوعات و معضلات جامعه را ندارد و باید در این گونه موارد مسلمان باشد یعنی تسلیم امر خالق خود. شاید نقطه کانونی تفاوت فرهنگ غربی در تمدن‌سازی با فرهنگ اسلامی در شکل‌دهی به تمدن، همین تسلیم شدن به اوامر حق تعالی است. انسان مسلمان دانش خود و نظریات و دکترین خویش را با محک‌های نقلی و عقلی دین تطبیق می‌دهد و برنامه‌ریزی خویش را منوط به آن می‌نماید و مطمئن است که نیروی فرای نیروهای ضعیف بشری مسبب و عامل تغییرات و اقدامات است.

تمدن غربی ریشه در تفکر مغرب زمین دارد یعنی محیط بر این نوع اندیشه و گفتمان و در نهایت جریان تأثیر داشته اما برخلاف نظریات بعضی مستشرقین و اسلام‌شناسان (از جمله «آرنولد جوزف توبین بی» تاریخ دان انگلیسی) که فرهنگ اسلامی را متأثر از اقوام ایرانی و عرب می‌دانند، نگارنده معتقد است به دلیل ثبات اندیشه در تمدن فرهنگی اسلامی که مبنای آن فرازمینی و خارج از حوزه اندیشه انسان ۱۴ قرن پیش و انسان معاصر است اگر این دین در هر نقطه دیگر از جهان ظهور و بروز داشت از آمریکای جنوبی تا آفریقا و مدیترانه تا شرق آسیا باز همچنان اصول و مبانی دین تغییری نمی‌کرد و با تغییر نژادها و افراد تغییری در محتویات صورت نمی‌پذیرفت البته نباید نقش افراد و اقوام را در صورت‌بندی و نحوه گسترش دین اسلام و شکل‌گیری تمدن اسلامی و فراز و فرودهای آن نادیده گرفت اما نباید نقش بیشتری هم به آن داد. این قاعده همچنین بر روابط بین ملت‌ها و ملل در اعصار مختلف نیز حاکم است.

جامعه‌شناس امریکایی «پیتیریم سوروکین» معتقد است تمدن اسلامی تنها تمدنی است که زادروز مشخص (هجرت پیامبر(ص) ۵۷۰ میلادی)، بنیانگذار مشخص و نام مشخص دارد اما نکته‌ای که اندیشمندان غربی به آن کمتر پرداختند یا دوست نداشتند به آن بپردازند این نکته بود که گرچه تمدن اسلامی افول و نشیب و فرود داشته و به شرایط و به فراخور شرایط، مانند تابع سینوسی حرکت کرده اما هرگز نمرده و نمی‌میرد. ارزش‌ها و باورهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، علمی، فلسفی، اخلاقی، حقوقی، زبان و سایر ارزش‌های فرهنگی آن تأثیر خود را از دست نداده، بلکه موضوع بحث و صاحب‌نظران است و اما تمدن‌های فراوانی بودند که از مسیر مستقیم خارج شدند در برهه‌ای شکوفایی و رشد و فراگیری داشته‌اند اما پس نقطه کانونی و عطف خود شیب نزولی را طی کردند و اکنون تنها از آنها نامی باقی مانده است.

استدلال گرای در فرهنگ اسلامی

از وجوه تمایز فرهنگی در تمدن اسلامی و غربی اعتقاد حقیقی به آزادی و قرار دادن آزادی در معیارها و چارچوب صحیح آن است و تمایز قائل شدن بین آزادی و اباحی‌گری است. آزادی که ملهم از قرآن است. «و اسئیلی ولادیمیر وویچ بار تولد» ترک‌شناس و ایران‌شناس روسی در مقایسه تطبیقی بین امپراتوری بیزانس و حکومت اسلامی یکی از امتیازات بزرگ اسلام نسبت به تمدن بیزانس را «آزادی دینی» می‌داند.

اسلام برخلاف تفکرات کلیسایی بر فهم مبتنی بر استدلال تأکید داشته و مانع تقلید در اصول و پذیرش کور کورانه است. دکتر زرین کوب در این باره می‌نویسد: تمدن اسلامی، نه تقلید کننده صرف از فرهنگ‌های سابق بود، نه ادامه‌دهنده محض؛ ترکیب‌کننده بود و تکمیل‌کننده و سازنده. تمدن اسلامی ضمن اینکه به دانش و تجربه بشری ارجح می‌نهد، در صورت نیاز شاگردی می‌کند و از همه کس می‌آموزد و از کسی تقلید نمی‌کند و در پی نوآوری در استراتژی‌ها و بومی‌سازی آنها است.

اخلاق محوری تمدن اسلامی

تمدن اسلامی در تمام مراحل پیدایی، پویایی و پایایی به ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی خود پایبند بود و اخلاق در آن امری مطلق و ثابت است، ولیکن در تمدن غربی امری نسبی است که با گذشت زمان یا تغییر فرهنگ‌ها تغییر پذیر است. به عنوان نمونه مسلمانان همیشه حق معنوی مؤلف را رعایت نمودند و پذیرفتند و بیان نمودند آنچه از اندیشه مغرب زمین و سایر مناطق جهان آموختند، اما غرب با عدم پایبندی به این اصل در اکثر مواقع دست به سرقت علمی ادبی زد که اسناد بسیاری از آنها اکنون موجود می‌باشد؛ سرقتی که همراه با لجاجت و کتمان حقیقت همراه بود.

«مونگمری وات» اسلام‌شناس انگلیسی می‌نویسد: «هنگامی که انسان از تجربه‌های فراوان مسلمانان، افکار و تعلیمات و نویسندگی‌های آنها آگاه باشد، می‌یابد که علم و فلسفه اروپا بدون کمک گرفتن از فرهنگ اسلام، توسعه نمی‌یافت.» وی ادامه می‌دهد: «هنگامی که انسان تمام جنبه‌های درگیری اسلام و مسیحیت در قرون وسطا را در نظر بگیرد، این روشن خواهد بود که تأثیر اسلام بر جامعه مسیحیت بیش از آن است که معمولاً شناسایی می‌شود.

اسلام نه تنها در تولیدات مادی و اختراعات تکنولوژی اروپا شریک است، و نه تنها اروپا را از نظر عقلانی در زمینه‌های علم و فلسفه برانگیخت، بلکه اروپا را با داشتن تا تصویر جدیدی از خود به وجود آورد.»

فرجام سخن

مبانی تفکر تمدن غربی بر ستون‌های زیر بنا شده است: انسان محوری، نسبی‌گرایی، اصالت لذت و سود، پوچ‌گرایی، تکثرگرایی، ایجاد دوگانه علم و دین، پیشرفت و ترقی در علوم تجربی و توسعه و تکامل آن، جدایی و دوام‌مندی ضدیت با دین. در تمام این موارد هدف رشد دنیوی است برخلاف اسلام که غایت و کمال انسان را در رشد معنوی می‌داند و سعادت و کمال بشر را ورای این امور می‌داند لذا برنامه فرهنگی آن نیز در این راستا تنظیم می‌گردد در تمدن غربی تئوری‌ها ساخته و پرداخته شدند برای توجیه همین موضوع یعنی نظریات توجیه‌گر هستند که البته در این مسئله نیز موفق بودند مانند مردم سالاری، قانون‌مداری و...

اما در تمدن اسلامی راه، راه‌حل و راهکار برای رسیدن به هدف طراحی می‌گردد لذا نظریات برای تحقق رسالت‌ها است نه اغواگری و فریب‌نسل‌ها. در غرب سبک زندگی به مثابه دین است اما در تمدن اسلامی دین به مثابه سبک زندگی و نقشه راه حرکت به سمت کمال دنیوی و اخروی است. نکته پایانی اینکه در شناخت فرهنگ غرب نباید از حدود اعتدال خارج شد نه افراط داشت و نه تفریط، فرهنگ غرب مجموعه‌ای از زیبایی‌ها و زشتی‌ها است گرچه در دوره‌های زیبایی‌های آن در رخ جهانیان بود اما به مرور زشتی‌های آن نیز هویدا گشت و اکنون زشتی‌ها بر زیبایی‌ها غلبه نموده و باید منتظر افول و نابودی تمدن غرب بود.



بررسی مؤلفه‌های فرهنگی بایسته در شکل‌گیری تمدن اسلامی شریعت تمدن ساز است

احیای فرهنگ نوین و انقلاب فرهنگی پا به عرصه وجود نهاد. این انقلاب با تبیین دین اسلام و فراهم آوردن دانش نظری شکل‌گیری تمدن، خودآگاه ارزش‌ها و باورها را به عنوان اصلی اساسی در شکل‌گیری تمدن اسلامی نوین اخذ کرد و در عین حال آن را در زیرساخت‌های اساسی کشور به کار برد؛ ارزش‌هایی همچون ایثار، شهادت، فداکاری و شهامت، بنابراین تمسک به ارزش‌ها امری ضروری و اساسی در مسیر تمدن اسلامی است. در این دوره و در زمان شکل‌گیری این ارزش‌ها همواره عصر طلایی و قیاس‌ناپذیری را مشاهده می‌کنیم که در آن فکر انسان و روح انسان با سرشاری وصف‌ناپذیر شکوفا می‌شود. توجه به ارزش به عنوان امری گریزناپذیر و گسترده یکی از ابعاد فرهنگی این تمدن را نشان می‌دهد و در عین حال گوشزد می‌کند که هنوز به تمامی آن گزینهای که به عنوان تمدن نوین اسلامی یاد می‌شود از درون توجهی نشده است. این مسئله نمایانگر این مدعاست که به ضرورت تام، به ارزش و سنت توجهی نشده یا هنوز به صورت کامل این ارزش‌ها به شکوفایی اصلی خود نزدیک نشده‌اند. ارزش و دین و سنت به عنوان مثلی سه‌گانه و در دسترس، قطعاً در فرهنگی سالم و درست رشد و نمو پیدا می‌کند و از همین جهت شایسته تأمل و بررسی از سوی نسل‌های بی‌شمار بعدی خواهد بود، بنابراین می‌توانم به صورتی نسبی و نه قطعی این ادعا را مطرح کنم که «مسئله ارزش به عنوان ساختار و اصلی از فرهنگ، هنوز بیش از اندازه ارزش‌گذاری نشده است»، لذا در این مسیر ایجاد

تمدن در هر صورت و در هر وجهی خلق و آفرینش است، به عبارتی تمدن مسیری است که می‌توان آن را با حرکت فرهنگی یکسان شمرد اما پیش از همه این مسائل باید خاطر نشان کرد که تمدن واژه‌ای مبهم است و به دلیل همین ابهام می‌توان از واژه فرهنگ به جای آن استفاده کرد. و اما فرهنگ راه مشترک زندگی، اندیشه و کنش انسانی‌ای است که به صورت گسترده با نیازهای اقتصادی، اجتماعی و سایر دستاوردها و ساختارهای اجتماعی پیوند خورده است.

بنابراین فرهنگ شامل باورها، ارزش‌ها، نهادهای اجتماعی (به خصوص دانشگاه، دستگاه‌های فکری، فرهنگی، هنری و دینی - مذهبی هر جامعه است).

در این راستا و در تبیین مؤلفه ارزش‌ها، به خصوص در تبیین تمدن اسلامی همواره باید دانست که دین اسلام دین آفرینش است. دین اسلام به عنوان دینی تمدن‌ساز جدای از مسائل تشریعی تمام ابعاد فرهنگی را مدنظر قرار داده است. به علاوه در شکل‌گیری این تمدن، توجه به مسئله ارزش به عنوان کانون و مرکز توجهات، به قطع امری است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت اما برای شکل‌گیری و ایجاد ساختارهای نوین در افق شکل‌گیری این تمدن نمی‌توان اصول موضوعه را از خلا استخراج کرد، لذا با تبیین وضعیت موجود و توجه به ساختارهای کهنه (سنتی) می‌توان افق جدیدی با تمرکز بر مسائل فرهنگی در شکل‌گیری این تمدن ترسیم کرد. انقلاب اسلامی ایران به عنوان نقطه مرکزی و عطفی در تاریخ با شعار

مرتضی رضایی در روند شکل‌گیری تمدن‌ها همواره نیاز به دانستن و دانش (wissenschaft) و همچنین نیاز به ارزشی دانش، اولین مرحله در شکل‌گیری آن تمدن به شمار می‌رود. از همین رو واژه تمدن (Civilization) برگرفته از واژه‌ای قدیمی تر و یونانی به معنای شهر است، لذا درک این نکته دشوار نیست که بدانیم تمدن و شهرنشینی رابطه‌ای دوسویه و استلزامی با یکدیگر دارند. به این صورت که اگر شهر شکل گرفته باشد آنگاه تمدن منطقاً شکل خواهد گرفت و اگر تمدن شکل گرفته باشد درون خود شهرنشینی را دارا خواهد بود اما در شکل‌گیری شهرنشینی و تمدن همواره مؤلفه‌های فراوانی به چشم می‌خورد که عوامل و بایسته‌های فرهنگی در صدر این مسائل قرار دارد. در این یادداشت می‌کوشیم تمرکز اصلی را بر نیروی آفرینش در تمدن با تمرکز بر عوامل فرهنگی در شکل‌گیری تمدن اسلامی تشریح کنیم و در عین حال نشان دهیم چه عاملی باعث انحطاط یا نابودی یک تمدن خواهد بود.

آفرینش تمدن

به کار گرفتن معادل آلمانی (schafenskraft) به معنای نیروی آفرینش به صورت عمیق با مسائل و دغدغه‌های فرهنگی پیوند خورده است یا می‌تواند پیوند داشته باشد.



ساختار (صفر و ۱) در تبیین مسئله ارزش امری ناصوری و در عین حال عاملی در جهت به پس رفتن توسعه تمدن اسلامی خواهد بود، لذا بر هر یک از مابین پرسش فرامی رسد که چگونه می توانیم تمدن بسازیم و با این همه می سازیم؟ درک این نکته دشوار نیست که ما از نیروی ابداعی و خالق بر خوردار هستیم که تنها به مدد توجه به مسئله ارزش و امور فرهنگی قابل استناد و استنباط خواهد بود، بنابراین ارزش همواره امری (در خود و برای خود) است (Ding an und Sich) و از طرفی توجه و مسئله اندیشه به عنوان محرک آفرینش تمدن، ارزش ها را از فروبستگی خود به درون تمدن و ساختارهای آن سوق می دهد، به عبارتی ستون ارزش، بر سقف تمدن نوین اسلامی همواره استوار است که در صورت عدم چنین ستونی سقف فرو خواهد ریخت اما ارزش به دلیل ساختار درونی و عدم تحرک بدون محرک اصلی، قطعاً در درون خود مسکوت باقی می ماند و از همین رو بر اندیشمندان است که از فروبستگی خارج شده و با اعجاز، دویاری و خلأهایی را که ممکن است در مسیر ایجاد ارزش هاسدی ایجاد کند بر طرف کنند.

■ ارزش ها، زیر ساخت اساسی تمدن

در شکل گیری تمدن اسلامی ارزش هایی همچون ایثار، شهادت و... با توجه به ساختار مادی خود قابل درک و استناد هستند اما بعضاً ارزش هایی در ساختار اصول موضوعه دینی و تمدن اسلامی وجود دارد که با عقل معاش مادی قابل درک نیست و از همین رو عقل به ناخود آگاه آن مسیری را در مورد ارزش انتخاب می کند که آن را به تجربه درک می کند. در این صورت گویی ما با دویاری در مسیر تمدن نوین اسلامی مواجه شده ایم و در همین صورت است که ارزش های معنوی ذاتیات خود را از دست می دهند. پس در جهت برون رفت از این بحران اصلی و اساسی در ساختار ارزش، باید معنویات از آسمان به زمین کشیده شده و قابل درک و لمس برای محرک اصلی تمدن نوین اسلامی باشد. من در اینجا بیش از حد بر مسئله

و بخشی از آن در سلطه همین دنیای مادی (نه چنگال های سرمایه داری) قرار بگیرد. در این صورت معنویت در کنار مادیت نتیجه اش ارزشی خواهد شد که دوسویه امر را داراست و در این صورت می تواند به عنوان مؤلفه ای اصلی در شکل گیری تمدن نوین اسلامی نقش ایفا کند.

از همین رو می بینیم که در اندیشه متفکران معاصر به خصوص استاد شهید مرتضی مطهری همواره تعلیم و تعلم و دانش به عنوان اصلی مهم در پیدایش و گسترش تمدن اسلامی بوده است، بنابراین با تبدیل ارزش به دانش می توان گفت یکی از ستون های فرهنگی تمدن اسلامی برقرار شده است و در عین حال نهادهای مهم اجتماعی از جمله حوزه و دانشگاه ها ضامن اجرایی این اندیشه و تفکر خواهند بود.

در افق این فرا روی از ارزش های کهن (ارزش های اقراطی) به ارزش های نوین اسلامی نهادهای دانشگاه های ارزشی مؤلفه دوم و اصلی شکل گیری در تمدن اسلامی هستند؛ دستگاه هایی که با هر ارزشی مخالفت می ورزند اگر چه در ذات خود و در ظاهر ضامن اجرایی اصول تمدن اسلامی هستند. به اذهان بیماری گرفته هشدار می دهند به عنوان مثال از ارزش ها و فرهنگ های خود دوری کنید، بنابراین هر آن کس که در پی موجه ساختن ارزش های تمدن اسلامی است باید نشان دهد تنها در یک فرهنگ سالم ارزش ها در چه هدفی مورد استفاده قرار می گیرند. در آن صورت نیز این گمان می رود که دستگاه های اجتماعی به عنوان متولیان فرهنگی و به عنوان مؤلفه ای اصلی، به این معرفت عاقبت آفرین دست یابند که ارزش ها به حال آنان و به حال هر آنچه منافع دنیوی و مادی آنها را مورد خطر قرار داده است سودمند واقع نخواهد شد، لذا رواج اندیشه سرمایه داری - ارزشی (نه مادیت و اقتصاد سالمی که مورد نیاز تمدن است) در نهادهای اجتماعی هرگز تمدن اسلامی را رقم نخواهد زد. تاکنون کجا دیده شده است که سرمایه داری عاقبت به بار آورده باشد یا راهی بخش و پیش گیرنده عمل کند؟

در شکل گیری تمدن اسلامی ارزش هایی همچون ایثار و شهادت با توجه به ساختار مادی خود قابل درک و استناد هستند اما بعضاً

ارزش هایی در ساختار اصول موضوعه دینی و تمدن اسلامی وجود

دارد که با عقل معاش مادی قابل درک نیست و از همین رو عقل

ناخود آگاه آن مسیری را در مورد ارزش انتخاب می کند که آن را به

تجربه درک می کند

هر کجا که تفکر و اندیشه سرمایه داری نفوذ کرد بیماران بیمار تر و هر کجا که فرهنگی و ارزشی در حال تجزیه بود و هر کجا که نیروی کشش میان نهاد اجتماعی بیشتر بود، سرمایه داری نتوانست افراد و دستگاه ها را در یک دیگر ادغام کند. هر کجا که ارزشی در حال نابود شدن بود سرمایه داری بر گسست آن دامن زد و آن را در اثر همین انزوا و گسست به نابودی کشانید، لذا شایسته است که نهادهای اجتماعی به عنوان مؤلفه تمدن ساز در ساختار های خود بازنگری کنند.

■ حوزه و دانشگاه، متولیان فرهنگی تمدن سازی

اما نقش حوزه و دانشگاه به عنوان متولیان ترویج و شکل گیری تمدن اسلامی به صورت قطع انکار ناپذیر است، به عبارتی تمام مؤلفه های بایسته در شکل گیری تمدن نوین اسلامی از جمله

ارزش ها، دین، هنر، سنت، اندیشه، اقتصاد و سیاست سالم از دل حوزه و دانشگاه استخراج خواهد شد. از مهم ترین اهداف حوزه و دانشگاه کمک مثبت این ساختار های مهم به شکل گیری تمدن اسلامی است اما به هر روی استخراج اندیشه با آسیب شناسی نهاد حوزه و به خصوص دانشگاه قابل استنباط است. در غیر این صورت سایر افکار و مختصات اندیشه، امری از سنخ تکرار مکررات و سستایش ها و مدح های بی مورد از اشتباهات عظیم دانشگاه خواهد بود. اتفاقاً در این شرایط بحرانی است که بی مقدمه بر سر انتقاد از تمامی رسالت دانشگاه در اجرایی شدن مؤلفه های فرهنگی و اجتماعی خواهیم رفت و قلم عتاب و سرزنش خود را وارد خواهیم کرد. از دل دانشگاه فعلی قلمدانی از خون بر کاغذ کتاب ها نشسته است. صاحب این قلم که نیشش از شمشیر تیز برنده تر است؛ سرزنش ها بر این نهاد جاری خواهد کرد و ملامت ها بر رؤسای دانشگاه ها جاری می کند، باشد که در یابند تمدن اسلامی از دانشگاه اسلامی شکل می گیرد؛ امری که به صورت فعلی در ساختار دانشگاه موجود نیست، لذا انقلاب اسلامی ایران با تبیین هنر، دین، ارزش و توجه به نهاد خانواده به عنوان کلمه پاک قادر بر این امر بر آمد که ساختار های تمدن ساز فرهنگی را بار دیگر در حوزه عمومی وارد کند. از طرفی این رسالت و تبیین و تحلیل آن را به حوزه و دانشگاه واگذار کرد که:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار به نام من دیوانه زدند

نه اینکه انقلاب اسلامی توانایی به دوش کشیدن این امانت را نداشته باشد که به دلیل وظیفه حوزه و دانشگاه در بر آوردن خواسته های انقلاب امانت به دوش طلاب و دانشجویان نهاده شد. اینکه آیا حوزه و دانشگاه در بر آوردن این مؤلفه ها موفق بوده است یا خیر مجال دیگری می طلبد اما به هر روی، از درون همین حوزه و دانشگاه است که دستگاه های فکری به عنوان مؤلفه سوم فرهنگی در تمدن نوین اسلامی شکل می گیرند. در طول تاریخ تمدن هایی پایدار مانده اند که ارزش دانش را درک کرده و بر این نکته واقف بودند که تا زمانی که تمدن ها محتوای دانش (آگاهی) خود را گسترش ندادند، هرگز قادر بر درک توسعه نخواهند بود و از دیاد مقالات و پیشرفت صنعتی نامش پیشرفت نیست و از همین رو از دیاد مقالات در هر زمینه ای قطعاً منجر به پیشرفت تمدن اسلامی نخواهد شد، بنابراین در اندیشه اسلامی ویژگی هایی همچون تشویق اسلام و مسلمانان به کسب علم، تشویق به شناخت جهان طبیعت و ارزش ذاتی علم، موجب گسترش دانش و رشد و پیشرفت تمدن اسلامی شده است، بنابراین اگر در پی ایجاد ساختاری نظری برای فرهنگ و تمدن اسلامی هستیم باید از ساختار های سخت و ایجاد دشواری های تشریعی خارج شویم که خود بر سر راه خود ساخته ایم (البته اگر درست فهمیده باشیم که خروج از شریعت مدنظر نیست بلکه توجه به برداشت های نوین از شریعت اسلامی و مذهب است). توجه به اندیشمندان، توجه به نهاد خانواده و همچنین هنر همگی به عنوان اصول فرهنگی و زیربنایی دیگری در تمدن اسلامی به شمار می روند، لذا هرگز هنر امری جدای از تمدن نیست و از طرفی تمدن بدون هنر بی محتوا خواهد بود. همچنین است خانواده به عنوان هنر عظیم تمدن.

تاکنون من به لحاظ منطقی نشان داده ام که هر کدام از مؤلفه های فرهنگی به چه صورت از یکدیگر استخراج می شوند و چگونه این تضاد در مفاهیم به اعتلا ی فرهنگ و تمدن اسلامی کمک کرده است، پس گمان نبریم که تضاد ها همیشه عامل



تمدن اسلامی در هنر به صورت تقلید از اصول طبیعت رشد کرده و هر آن چیزی که تاکنون به صورت ذهنی محرکان تمدن اسلامی از آن به عنوان فرهنگ یاد شد، اکنون در هنر به صورت قابل لمس و قابل رؤیت درآمده است



است چرا که هنر او و اندیشه او متصل به عقلی است که فرهنگ و ذاتیات خود را از امر ناپایدار مادی اخذ نکرده است، بنابراین تمدن با اندیشه به حرکت در می آید و تمدن اسلامی با اندیشه جاوید محرک است. اندیشه نیز تمام آن مؤلفه های فرهنگی ای است که جدا از یکدیگر بودند و اکنون داخل امری واحد گرد آمده اند. اندیشه، هنر و مذهب و دین و سنت و تمامی مؤلفه های را که از آن به عنوان فرهنگ یاد می شود درون خود دار است. اندیشه عامل محرک تمدن اسلامی است. اندیشه درون تمدن اسلامی است و تمدن قطعاً بدون آن ساکن و ایستا خواهد بود، لذا اگر چه نمی توان تأثیر تمدن غرب را در عدم شکل گیری تمدن اسلامی نادیده گرفت اما فرهنگ غرب یکسره عامل انحطاط این تمدن نخواهد بود. عامل انحطاط تمدن اسلامی جنگ و حمله های بی محابا نخواهد بود. انحطاط اصلی این تمدن در عین حال ظلم و ستم صرف نیست بلکه تنها در یک جمله خلاصه می شود: «به تحلیل رفتن قوه اندیشیدن». اندیشه حرکت است و تمدن اندیشه است، لذا تمدن حرکت است و خلق و تمدن اسلامی از این رهگذر عین نیروی آفرینشی است که با اندیشیدن حاصل می شود و اندیشیدن تمام آن مؤلفه های فرهنگی است که ذکر آن رفت.

منابع:

- ۱- تاریخ تمدن از کهن ترین روزگار تا سده ما، جلد یکم صفحه ۲۰.
- ۲- فلسفه در عصر تراژیک یونانیان، گئورگ ویلهلم فردریش نیچه، صفحه ۴۹-۱۰
- ۳- مرتضی مطهری مجموعه آثار، ص ۳۹۵-۳۹۴.
- ۴- عوامل مؤثر در شکوفایی علم در تمدن اسلامی، مجموعه مقالات دانشگاه تمدن ساز اسلامی، بایسته های نظری تهران معاونت فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری.
- ۵- تاریخ تمدن، ویل دورانت جلد یکم صفحه ۱۵.
- ۶- دایره المعارف علوم فلسفی، بخش هنر و فلسفه، گئورگ ویلهلم فردریش هگل، صفحات ۴۶۷ و ۴۷۷.
- ۷- کلمه طیب، خانواده قرآنی در پرتو رهنمودهای مقام معظم رهبری، مهدی اسمعیلی صدرآبادی و همکاران، صفحه ۱۱.

را شکل می دهد و اگر چه ماده عینی آن را فراهم می کند اما هرگز قادر به تشریح محرک اصلی تمدن اسلامی نیست، پس چه چیزی می تواند تمامی آن دانشی را فراهم آورد که تمدن اسلامی را نشان می دهد؟

فرجام سخن

چنانکه اشاره شد و به نقل از استاد شهید مرتضی مطهری علم و تعلیم و تعلم می تواند عامل اعتلای تمدن اسلامی شود، از طرفی با توجه به مسائلی که در باب هنر به عنوان مؤلفه ای شایسته در تمدن اسلامی از آن یاد شد، دانش اصلی ما که اکنون تمدن اسلامی را شکل می دهد در این مرحله، حال دشواری پیشین را در خود ندارد. در این مقیاس وحدت مذهب، دانشگاه، دین، تفکر و هنر در نهایت عامل اصلی شکل گیری تمدن اسلامی است. مجموع این مؤلفه ها در ذات خود علم هستند و علم عامل و محرک تمدن اسلامی. در اختیار داشتن این علم، فرهنگ است و در عین حال فرهنگ نیز عامل محرک، همه آنچه تاکنون ذکر آن رفت، در جریان تمدن سازی اسلامی به یک بعد خاص توجه می کرد. هنر به جنبه مادی که نمادین و سمبلیک می نمود، دانشگاه به عنوان امری توخالی و ظاهری و نهاد های اجتماعی با اختلاط سرمایه داری و دین به عنوان امری مطلقاً فراطبیعی. مجموعه این دانش ذهنی که اکنون با عنوان تفکر و اندیشیدن از آن یاد می شود می تواند عنوان فرهنگ را نیز در تمدن سازی اسلامی داشته باشد. اندیشه و تفکر به صورت صرف دانشگاه و هنر و مذهب را گرد یکدیگر نمی آورد که فقط ایده ای نوین مطرح شده باشد بلکه از این اندیشه و از این تفکر است که تمدن اسلامی بروز و نمود پیدا می کند. در این راه و روش اندیشه ذهنی با ترکیب هنر و مذهب به هنر جنبه ای فراطبیعی می بخشد و با تقلیل مذهب به عالم مادی نیز نقش مذهب را در تمدن سازی نادیده نمی گیرد. هر آن چیزی که تاکنون به عنوان عواملی متضاد با یکدیگر خوندنمایی می کرد در اندیشه تمدن اسلامی گردآوری شده است. اندیشه از این راه علاوه بر اینکه بر خود می اندیشد بر تمدن اسلامی نیز می اندیشد. هر آن چیزی که تاکنون در این مؤلفه های فرهنگی عامل حرکت بود اکنون از طریق اندیشه و تفکر عامل حرکت پیدا کرده است. آن چیزی که قبلاً به عنوان عقل زمینی عامل راهبردی حرکت و شکل گیری تمدن اسلامی بود، اکنون عقل الهی را در شکل گیری آن دخیل می داند. این تمدن اسلامی با این مؤلفه های عظیم فعلیت مطلق و جاویدان است.

جاویدان

انحطاط است که بالعکس از دل تضادهاست که پیشرفت حاصل می شود (به عنوان مثال بنگرید به تضاد طرفداران پلورالیسم دینی و رادیکال ها). اما در این راستا باید نشان داده شود که آیا هنر مرحله نهایی شکل گیری تمدن اسلامی است؟

تمدن، مسئله هنر

شکل این آگاهی تازه یا «هنر» قطعاً به صورت بیواسطه در عرصه درونی دانشگاه و سپس تمدن پیشین اسلامی بازمی گردد. دانشگاه به عنوان عاملی متضاد با هنر سرمستی و دیونوسیوسی، روحیه ای به وجود می آورد که هنر در خفا فرو می رود و از طرفی همین هنر به عنوان امری ملموس و عینی به مثابه ایده آل تمدن اسلامی است (تضادی عظیم که منجر به اعتلای ساختارهای تمدن اسلامی است). در این هنر عینی ... که با وجود تضاد با دانشگاه از روحیه درونی دانشگاه زاده می شود، تمدن اسلامی خود را در ساختارهای عینی و ملموس نشان خواهد داد. این امر بیرونی حسی یعنی هنر به زیبایی ای ختم می شود که پشتوانه اش دانش نظری ای است که پیش از این از سوی نهادهای ارزش ها و دستگاه های فکری مهیا شده بود. اکنون هنر (معبود) است و با این معنویت قابل حس، ساختار تمدن اسلامی را به صورت عینی به ما نشان خواهد داد. هنر در وجهی عمیق تر به صورت سنگ نگاره های زیبا در ساختار مساجد، اماکن مقدس، دانشگاه ها و ... خوندنمایی می کند، موضع تأملات و اندیشه ها را فراهم می کند و در عین روحیه سرمستی و فعال، بازسازی تمدن اسلامی را آشکار خواهد کرد، لذا تمدن اسلامی امری جدای از هنر نیست. خلق و آفرینش آن اگر چه با ساختارهای مادی در هم آمیخته شده است اما مادی نیست یا حداقل وجهی از آن مادی خواهد بود. تمدن اسلامی در هنر به صورت تقلید از اصول طبیعت رشد کرده و خود را می نمایاند. هر آن چیزی که تاکنون به صورت ذهنی و در ایده آل های ذهنی محرکان تمدن اسلامی از آن به عنوان فرهنگ یاد شد، اکنون در هنر به صورت قابل لمس و قابل رؤیت درآمده است. هنر امر نامتناهی خداوندی و دست عظیم خداوند را در تمدن نشان می دهد و در عین حال امری را که تاکنون به عنوان محرک تمدن اسلامی دسترس ناپذیر می نمود برای مادر دسترس قرار می دهد. از این هنر است که روح عالی و روح سرمستی تمدن اسلامی زاده می شود. در این میان که هنر در حال بازنمایی تمدن اسلامی است، روح خداوندی به دلیل مرکز ثقل خود (روح و بار سنگین و غیر قابل درک) نمی تواند به یک باره ظاهر شود. از همین رو خود را در تمدن اسلامی نشان می دهد و زمانی که غناش و عظمتش به تفصیل مشخص شد، آنگاه هم هنر و هم تمدن فرقی با یک دیگر نخواهند داشت. اکنون نه دانشگاهی است که بخواهیم به مدح و ستایش آن بپردازیم و نه نهادی که سرمایه داری آن را از پای درآورده باشد.

اما با کمی عمق و وسعت بخشیدن با مسئله هنر و ایده و شکل حسی ای که در آن ظاهر می شود، به مغایرت و ناسازگاری تمدن اسلامی و هنری که در قالب نمادهای سمبلیک ظاهر و حاضر می شود پی می بریم. استفاده از ماده هنری در شکل گیری تمدن اسلامی اگر چه به خودی خود خطایی در پی ندارد اما به واقع تمام آن مسیری نیست که تمدن اسلامی باید آن را طی کند، لذا اکنون پی می بریم که هنر هرگز قادر نیست نامتناهیات خداوند و دست خداوند را در طبیعت تمدن سازی نشان دهد و از همین رو تمدن اسلامی که در جریان تاریخ حرکت می کند هرگز مؤلفه فرهنگی خود را از امری فراطبیعی کسب نمی کند، مگر اینکه آن را به نحو کامل شناخته باشد. هنر اگر چه تمدن





بررسی داشته‌های مادر ساخت تمدن اسلامی در گفت‌وگو با دکتر احمد رهدار

تمدن‌سازی آیات «نظام» می‌خواهد نه آیات عظام!

قرآن و سنت، میراث قطعی ما برای ساخت تمدن است

مسئله‌ای که در ساخت فرهنگی تمدن اسلامی باید متوجه آن باشیم این است که هیچ تمدنی از «صفر» ساخته نمی‌شود. تمدن‌ها همواره بر پایه داشته‌های فرهنگی که میراث گذشته همان سرزمین است می‌توانند شکل بگیرد. به عنوان مثال تمدن غرب مدرن، بر پایه هیچ ساخته نشد و مبانی فرهنگی خود را تا حدودی از داشته‌های اعصار مختلف یونان و روم و نیز عصر کلیسا با ایجاد تحولاتی بنیادین در شیوه نگرش به جهان، عاریت گرفته است. حتی می‌توان گفت بسیاری از داشته‌های یک تمدن جدید از تمدن‌های دیگر گرفته می‌شود و متأثر از تعاملات میان فرهنگی خواهد بود. تمدن نوین اسلامی نیز از این قاعده مستثنی نیست. در زمینه داشته‌هایی که می‌تواند به تمدن اسلامی هویت ببخشد به گفت‌وگو با حجت‌الاسلام دکتر احمد رهدار نشستیم. رهدار، معاون و استاد دانشگاه باقر العلوم (ع) قم و محقق در زمینه تاریخ و علوم انسانی اسلامی است. وی در گفت‌وگو با ما معتقد است، ما علاوه بر اینکه باید از داشته‌های سایر تمدن‌ها و خصوصاً ظرفیت‌های ملی و ایرانی در ساخت تمدن اسلامی بهره بگیریم، نیز سه میراث کلیدی را از اسلام می‌توانیم به عنوان توشه تمدن آتی و نوین مورد انتظار به کار ببندیم. رهدار این سه میراث را «قرآن»، «سنت» و «تجربیات موفق مسلمین در طول اعصار اسلامی» برمی‌شمرد.

مدنظر باشد، خب این میراث که از گذشته ما وجود دارند؛ پس چرا نتوانسته‌اند تمدن نوین اسلامی را ایجاد کنند؟ در حقیقت این نشان می‌دهد علاوه بر این میراث، چیز دیگری نیاز داریم تا بتواند تمدن را شکل بدهد. این را شاید در حوزه‌های دیگر علم نیز بتوان تبیین کرد. بحث‌های ثابت و متغیر در عالم اسلامی دنبال چنین عقلانیتی است که گذشته به تنهایی برای تکامل تاریخ کافی نیست و اگر چنین بود دین تنها ثابت‌هایی را می‌آورد و اجازه پویایی

به «تحفظ» گذشته و سویه دیگر ناظر به «تحول» گذشته است. اینکه می‌گوییم یک تمدن نیاز دارد از گذشته خود عناصر رسوب یافته‌ای را کمک بگیرد که صورت جدید گرفته است این، سویه تحفظ گذشته است. اما اگر این «تحفظ» به گونه‌ای باشد که امکان تحول را از شما بگیرد، دیگر رخداد جدیدی رخ نمی‌دهد. ترکیب تحول و تحفظ است که می‌تواند تمدن‌ساز باشد. ما باید در تحفظ به میراثمان یادمان نرود که اگر میراث باماهو میراث

آقای دکتر ما اکنون با جامعه‌ای مواجه هستیم که سبک زندگی خود را از جهان مدرن عاریت گرفته. اگر بخواهیم به فضای تمدن اسلامی بازگردیم، چه اندوخته‌هایی از پیشینه خودمان داریم که مؤثر و قابل استفاده برای تمدن‌سازی است؟

من چنین فکر می‌کنم که هر اتفاقی که در تاریخ می‌افتد، نسبت آن اتفاق با گذشته آن دو سویه دارد. یک سویه ناظر



و تغییر را نمی داد.

و اما آن میراث در اختیار مسلمانان برای تمدن سازی چیست؟

اینکه میراث فرهنگی ما در گذشته تاریخی چه بوده است که می تواند به ما برای ساخت تمدن نوین اسلامی کمک کند، به نظر می رسد در گذشته ما یک میراث قطعی و نیز یک میراث غیر قطعی داریم. میراث قطعی ما «قرآن» و «سنت» ماست. ما در استفاده از میراثی همچون قرآن بسیار کم کاری کرده ایم. آیا مسلمانان به این مقید هستند همانطور که موبایل دم دستشان هست، قرآن نیز همیشه همراهشان باشد و در هر مسئله ای به قرآن رجوع نمایند؟ آیا می توانیم به اندازه این همه حرف لغو یا حرف های عرفی ناکارآمد و دنیوی از آیات قرآن نیز بخوانیم؟ قرآنی که بین دو جلد قرار گرفته است به چه درد ما می خورد و چقدر می تواند تحول در زندگی ما ایجاد کند؟ حال اینکه قرآن مهم ترین دستورات را برای اداره فردی و اجتماعی یک جامعه داده است.

این قرآن به عبارتی قانون اساسی اسلام است و سند مهمی است که باید برای مشکلات مسلمین به آن رجوع شود. این سند را ما نادیده گرفته ایم. شیعیان به یک شکل و اهل سنت به شکل دیگر.

روایت هستند - که بیش از ۸۰ سال سن دارد. این فرد می گوید من در طول عمرم پنج بار هم به دکتر مراجعه نکرده ام. با روایات صحت خود را حفظ کرده و هرگاه بیمار شده با روایات خود را در مان نموده است. هر وقت ما بیمار می شویم و با دوا و دکتر بهبود نمی یابیم، سراغ او می رویم و او با دستور العمل هایی طبیعی بر گرفته از روایات حال ما را بهبود می بخشد. حالا ما اگر این روایات را می توانستیم تبدیل به فرهنگ خود کنیم نیاز نبود هر بار به چنین فردی مراجعه کنیم و بسیاری از مواردی را که ما به خاطر آن به پزشک مراجعه می کردیم، پیش نمی آمد.

چرا ما از روایات اسلامی برای ایجاد کاربرد ملموس در زندگی و ایجاد فرهنگ فاصله گرفته ایم؟

مردم حتی برای پولدار شدن خودشان سراغ روایت نرفته اند. یعنی در مسائل دنیوی هم از روایات غافل شده ایم. من آنقدر تجربه شخصی دارم از اینکه با فلان عمل به ثروت می توان رسید. ما در اسلام اصلاً چیزی به اسم پس انداز پول نداریم، در حالی که همسایه یا آشنای ما نیازمند پول است. در اسلام در مقابل پولی که ما به بانک برای افزایش سود قرض می دهیم، قرض الحسنه را داریم. بارها در قرآن و روایات «من یقرض الله قرضاً حسناً» آمده

در ساخت تمدن نیاز به رویکردها و اندیشه های تطبیقی هم مهم است. این حتی نیاز دارد ارتباط و نسبت فرهنگ های مختلف بر یکدیگر را بشناسیم. باید ما این تکلیف را مشخص کنیم در تمدنی که می خواهیم بسازیم، مظاهر تمدن های دیگر کجا حضور دارند و حضور این عناصر تا چه حدی باعث می شود به تمدن ما ضرر به نخورد و شیر بی یال و دم و اشکم نشویم

است و حتی تأکید شده «فیضعاف له ضعفا» یعنی نه حتی دو برابر که آن را چند برابر می کنیم، ما به بانک که می گوید ماهانه ۱۸ درصد سود می دهم اعتماد می کنیم اما به خدا اعتماد نمی کنیم که می گوید چند برابر به تو سود می دهیم. چون ما در غفلت زندگی کنونی درک نمی کنیم که سبک بازگرداندن خدا چگونه است، فکر می کنیم نمی دهد و بانک را از خدا مطمئن تر می انگاریم.

مجموعاً روایات ما آنقدر غنی است که اگر کسی تنها به بخش کوچکی از آنها عمل کند، جای برای بسیاری از امور مدرن تنگ خواهد شد. اگر افرادی این روایات را از مدل انضمامی خارج ساخته و عینی و قابل مشاهده کنند، بسیاری از مردم به آن خواهند پرداخت.

ما آخوندهای مدرن، آخوند برای مردم نشدیم! در حالی که آخوندهای سنتی بیش از ما پایبند به روایات بودند و برای همین با زندگی مردم ارتباط وثیق تری برقرار می کردند. من بیکار که یکی از سخنرانی های شیخ حسین انصاریان را پیاده می کردم دیدم بیش از ۶۰ روایت در این یک سخنرانی وجود دارد! روایات باید تبدیل به مثل های زندگی ما شوند. آنقدر ما از روایات دور مانده ایم که وقتی می خوانیم طوفان به پا می شود. من خودم کسی هستم که طبق نظام آموزشی غلط حوزه، کفریات را بیشتر از اسلامیات خوانده ام و مناظرات دینی با افراد اندیشمند نیز

اهل سنت نیز ظاهر قرآن و حفظ آیات آن را بیشتر اهمیت می دهند در حالی که قرآن نیامده است تا حفظ شود بلکه آمده تا عمل بشود. قرآن اگر عمل بشود حفظ هم می شود، اما برعکس صادق نیست. تشیع نیز به گونه دیگری به قرآن بی مهری می کند. قانون اساسی که سالی یک ماه آن را از غربت بیرون بیاوریم بخوانیم. این نحوه مراجعه غیر کارآمد هم کمکی به ما نکرده است و نخواهد کرد.

بحث دیگر روایات ما هستند. روایات ما چه بلایی سرش آمده است؟ ما باید ارتباط تنگاتنگی با روایات می داشتیم. حتی طلبه های ما هم کمتر با روایات مأثوس هستند. من از درون حوزه گزارش می دهم. در سیستم آموزشی و پژوهشی ما اهمیتی به روایات نیست. یک نفر می تواند در این سیستم پیش برود و به اجتهاد برسد، در حالی که کمتر از یکصد روایات را دیده باشد.

بسیاری از روایات ما ناظر به سبک زندگی و فرهنگ ما است. می گوید به آب نگاه کن، دستت را بشور، زباله را از محیط زندگی خود دور کن، خوش بخر و خور باش و... اینها در زندگی مردم غایب است. ما آنقدر از سبک زندگی دینی فاصله گرفته ایم که تصویری نداریم از اینکه اگر این روایات در زندگی مردم پیاده شود چه اتفاقی می افتد. ما ۴ هزار روایت تنها در خصوص نظام سلامت داریم. یک عالم در شهر ما هست - از روحانیون تفکیکی که قائل به

زیاد داشته ام. اما اولین باری که من به دادگاه ویژه روحانیت احضار شدم به دلیل خواندن یک روایت در یک دانشگاه بود! من در شب احیا به دانشگاهی رفته بودم و آنجا روایتی از پیامبر خواندم. آن جلسه به هم خورد و دانشجویان هم تحصن و اعتراض کردند. رئیس دانشگاه که انسان خوبی هم بود علیه بنده در تحصن سخنرانی کرد. من آنجا روایتی از کتاب میرزا جواد آقای ملکی تبریزی، استاد حضرت امام خواندم. پیامبر می فرماید کسی که نمازش را عمداً ترک می کند نسبت به کسی که ۷۰ بیگناه را کشته و نسبت به کسی که به ۷۰ دختر باره تجاوز کرده و ۷۰ بار با مادر خودش در بیت الله الحرام زنا کرده است، از رحمت خدا دور تر است. من این روایت را توضیح دادم و تفسیر کردم رفیقی که کنار شما می نشیند و می داند نماز نمی خواند و شما هم با او گرم رفاقت هستید! اگر به جای او فردی دیگر نشسته بود که به مکه مشرف شده بود برای اینکه کنار کعبه از شب تا صبح با مادر خودش زنا کند، نسبت به او چه حسی داشتید؟ آیا همین طور نسبت به مسئله بی تفاوت بودید؟

اگر فرهنگ روایی ما گشوده شود بسیاری از ناهنجاری های اجتماعی ما به صورت پیش دستانه رفع می شود. در برخی مجامع سنتی بسیاری از کارها با اینکه امکان قانونی آن هست، اما امکان عملی آن نیست. بی حجابی در افغانستان غیر قانونی نیست اما شما به صورت سنتی در این کشور بی حجاب نمی بینید. چون فضا برای بی حجابی آنقدر سنگین است که نیاز به قانون ندارد یا مثلاً شما در فضای حرم مطهر نگاه کنید. چگالی عفت و حیا در حرم معمولاً بیشتر است و کسی که در چنین جوی قرار می گیرد بسیاری از رفتارهای خارج از آن را به صورت طبیعی انجام نمی دهد. اگر همین «منطق حرم» به همه فضاهای تسری باید خیلی از مسائل اجتماعی رخ نمی دهد. پس ما پایه قوی روایات را نباید برای ساخت تمدن نوین اسلامی نادیده بگیریم. به عبارتی روایات ما علاوه بر اینکه مناسب است، هستند، منسک ساز هم هستند.

غیر از میراث و تراث ثابت اسلامی یعنی قرآن و سنت، چه منبع قابل استفاده ای برای ساخت تمدن اسلامی در اختیار ما می تواند قرار بگیرد؟

علاوه بر قرآن و روایات، پایه دیگر فرهنگی که ما برای تمدن سازی داریم و عرفی اما کارآمد و معقول است، «برداشت مسلمانان ما از اسلام» در عقبه تاریخی مان است. در این ۱۵ قرن پس از اسلام ما از اسلام برداشتی داشته و کوشیده ایم تا بخشی از آن را اجرا کنیم. این تجربه زیستی برای ما یک اندوخته و توشه است. ما که الان برای ساخت تمدن نوین اسلامی خیز برداشته ایم، باید از خودمان بپرسیم در گذشته تاریخی مان چه چیزی داریم. ما می دانیم مثلاً از ۱۰ مقطع تاریخی، ما در سه مقطع در اوج بوده ایم و باید آن دوران و تجربه زیستی آن را مورد بررسی قرار دهیم. مثلاً ما می دانیم در تاریخ پس از صفویه و از ۵۰۰ سال پیش به بعد، فهم شیعه تسری پیدا کرده است و فارغ از اشتباهات و کاستی های این مقطع مهمی است. اتفاقات دو قرن اخیر از مقاطع دیگری است که برای حرکت به سمت آینده نیاز داریم آن را بدانیم. همین مقاطع هم قابل برش به انواع گوناگون از جمله فرهنگی است. لذا باید کدهای فرهنگی موجود در این اعصار را احصا کنیم



و با مقطع کنونی مورد مقایسه قرار دهیم. مثلاً وضعیت خانواده متمرکز در ایران گذشته چگونه شده و چه نسبتی با خانواده پراکنده و جزیره‌ای امروز دارد که برای ساخت تمدن اسلامی به مثابه زهر است. با زحمت می‌توان این عناصر فرهنگی را احیا نمود و در صورتی که برخی از اینها احیا نشود، ساختن تمدن از جنس اسلامی شدنی نیست. امثال و حکم چکیده فرهنگ‌ها هستند. شما به امثال و حکم فرهنگی ما نگاه کنید. الان تیپ امثال و حکم جامعه را در نظر بگیرید که مثلاً وقتی بزرگی می‌خواهد ما را با این حکم نصیحت کند، می‌گوید: «امروزه باید هوای خودت را داشته باشی چون کسی به کسی نیست!» این را مقایسه کنید با زمانی که حکمت رایج متبلور در ادبیات ما «بنی آدم اعضای یکدیگرند» بود. این یعنی نقش‌های اجتماعی در جامعه ما کمرنگ شده است. همه این نسبت‌ها امروز دارد بریده می‌شود. مشکلات در روزگار گذشته زود ترمیم می‌شد ولی در روزگار کنونی واقعاً خدا نکند کسی زمین بخورد؛ بر خاستن برایش کاری بسیار دشوار است. چون به معنای واقعی کلمه انسان‌ها از نظر فرهنگی پاره شده‌اند و به جزیره‌های جدا از هم تبدیل شده‌اند. تمدن نمی‌تواند با عناصر پاره پاره شده شکل بگیرد چرا که تمدن یک سیستم است و اصل کلیدی در یک سیستم سالم، به هم پیوستگی است.

ما باید یک فهرستی جمع‌آوری کنیم که در گذشته تاریخی خود چه داشته‌ایم که به درد ساخت تمدن می‌خورد و اکنون از بین رفته است. آنچه قبلاً داشته‌ایم، خاصه اگر در گذشته نزدیک ما بوده باشد، بیشتر قابلیت احیا دارد. این مسائل نیاز به غبارروبی دارند تا دوباره در فرهنگ مطلوب آینده ما نقش آفرین شوند. ممکن است ۲۰۰ مؤلفه کلیدی استخراج شود و می‌توان با یک طرح راهبردی برای بازآفرینی آن سیاستگذاری کرد.

به نظر می‌رسد شما در خصوص شیوه استفاده از میراث دینی و اسلامی در تمدن‌سازی معتقدید آثار میراثی نظیر قرآن و روایات باید مستقیماً در زندگی مردم مشاهده شود تا به سمت و سوی فرهنگ اسلامی تراز حرکت کنیم اما

خورد به زندگی مردم به دور افتاده است. حوزه که انتزاعی شود مباحثش هم انتزاعی می‌شود. ما الان آخوند نداریم، در عوض «حجت‌الاسلام دکتر» داریم! الان زیادند روحانیونی که در مؤسسه‌های پژوهشی مشغولند یا اصلاً خودشان مؤسسه دارند اما چند نفر روحانی می‌شناسید که به جای مؤسسه، «مسجد» داشته باشد. روحانی که یک مسجد در حوزه فعالیت خود دارد،

انتها باید به ملموسات و مباحث قابل رؤیت و مشاهده برسیم. یعنی باید در نهایت مسئله ما این باشد که مثلاً چرا همه ما از خرج‌های سنگین عروسی‌ها می‌نالیم اما خود ما وقتی به آن لحظه می‌رسیم همین خرج‌ها را داریم. اگر ما توانستیم ۱۰۰ مسئله اصلی که برای جامعه ما ایجاد مشکل کرده است را یک به یک احصا کرده و برای هر یک راهی از جنس کف خیابان ببندیشیم، می‌توانیم به ساخت تمدن ببندیشیم. هر چیزی که در ساحت نظر تولید می‌شود نیاز به یک الزام عملی دارد. همین الزامات عملی خودشان ظرفیت‌های نظری مجدد ایجاد می‌کند و در واقع روابط دیالکتیکی بین نظر و عمل وجود دارد. ما برای تمدن‌سازی و فقه‌خودمان به آیات «عظام» احتیاج نداریم، به آیات «نظام» احتیاج داریم. چنین فردی اندیشه انتزاعی ندارد و صرفاً از منطق درونی تحول علم بهره نمی‌گیرد، بلکه خاستگاه مسائل ذهنی او جامعه است. در ساخت تمدن چقدر می‌توان به عناصر فکری سایر تمدن‌ها و بهره‌گیری از آنها توجه داشت؟

در ساخت تمدن نیاز به رویکردها و اندیشه‌های تطبیقی هم مهم است. این حتی نیاز دارد ارتباط و نسبت فرهنگ‌های مختلف بر یکدیگر را بشناسیم. باید ما این تکلیف را مشخص کنیم در تمدنی که می‌خواهیم بسازیم، مظاهر تمدن‌های دیگر کجا حضور دارند و حضور این عناصر تا چه حدی باعث می‌شود به تمدن ما ضرر بخورد و شیر بی‌یال و دم و اشکم نشویم. من معتقدم محال است ما تمدنی بسازیم و عناصر تمدن‌های دیگر در آن نباشد. مهم چیدن نسبیت‌ها و تعریف کار ویژه‌ها به گونه‌ای است که آب این عناصر به

من به هویت ملی اعتبار ویژه می‌دهم و همان طور که معتقدم اگر چه فردی که از «مکتب ایرانی» نام برد، آن را درست تبیین نکرد و بستری غلط برای بیان صحبتش ایجاد کرد؛ به همان میزان معتقدم افرادی که با این ایده مخالفت کردند نیز همین قدر اشتباه کردند. در هویت ایرانی ظرفیت‌هایی برای جهان اسلام نهفته و ما که شیفته اسلام هستیم هیچ دلیل معقولی نداریم که به جنگ مکتب ایرانی برویم

یک محله در حوزه اختیارش دارد که شامل پیر، جوان، زن و مرد است. مساجد ما امروزه سرچایش نیست و آخوند مسجد هم سرچایش نیست. باید از آن طرف شهر بیاید، ۱۰ دقیقه نماز بخواند و برود.

نکته مهم دیگر این است که تمدن، یک تفاوتی با فرهنگ دارد. اگر فرهنگ را لایه نرم افزایش بدانیم که رفتارهای افراد را نشان می‌دهد و تمدن را جنبه سخت افزاری بدانیم که نظم آشکار و بوروکراسی روان در جامعه ایجاد می‌کند و اگر ما این نسبت را درست بدانیم، در مقام تمدن‌سازی در

مقابلاً عده‌ای معتقدند پیش از هر چیز باید مبانی و اصول فلسفی از دل آیات و روایات استخراج شوند و این اصول مبانی ساخت اندیشه و افکار تمدن جدید قرار بگیرند و با فلسفه‌های نظری و مضاف ممزوج شوند.

این خود یک دعوی بزرگی است که چرا امروز متفکر ما در مقام بنای تمدن اسلامی صرفاً میل پیدا کرده به مبانی نظری و فلسفی. مباحث عقلی صرفاً بخشی از ملزومات تمدن اسلامی است اما چرا ما به این سمت کشیده شده‌ایم؟ دلیلش این است که حوزه علمیه ما از مباحث گره



جایی رشد می‌کند که از نظر فرهنگی بیشتر تجانس را با آن داشته باشد.

اگر به یک استاد دانشگاه برای مأموریت، چند مرکز پیشنهاد شود؛ مثلاً یک مرغداری، یک رستوران و یک مجموعه پژوهشی، خیلی طبیعی است بستی را انتخاب می‌کند که بیشترین تجانس را با شخصیت او دارد. اسلام ناب، به طور طبیعی در سرزمینی نضج پیدا می‌کند که بیشترین تجانس را با داشته‌های فرهنگی آن دارد. فرهنگ ایرانی بیشترین تجانس را با فرهنگ شیعی داشته است. شهید مطهری هم در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران همین را می‌خواهد بگوید که ایران ظرفیت‌هایی داشت که اسلام را با دل و جان پذیرفت.

اتفاقاً من می‌خواهم روی ظرفیت‌های فرهنگی ایران پیش از اسلام هم تأکید کنم. اگر با نگاه و عینک اسلامی به آن وضعیت فرهنگی نگاه کنیم می‌بینیم عناصر قابل بهره در این فرهنگ اصلاً کم نیست. به عنوان مثال ما برای تمدن نیازمند عناصری برای «انسجام بخشی» هستیم. قطعاً نوروز که در فرهنگ ملی ما وجود دارد یک پتانسیل بسیار قوی برای انسجام بخشی می‌تواند ایجاد کند. بسیاری از غفلت‌ها و اختلافات نسبت به ظرفیت‌های خویشاوندی در این فرصت بازسازی می‌شود. از نظر اخلاقی در نوروز بسیار خوش اخلاق می‌شویم. شما واقعاً برای تمدن به چنین چیزهایی نیاز دارید. دقیقاً همانطور که برای انسجام سیاسی سالانه به یک ۲۲ بهمن و روز قدس نیاز داریم. همین روز قدس یکی از یادگارهای ماندنی امام راحل است، چراکه در این روز، افراد با تفکرات مختلف سیاسی را کنار هم قرار می‌دهند و یک شعار را سر می‌دهند. اسلام هم برای انسجام، ظرفیت‌هایی مثل حج و نماز، جماعت ایجاد کرده است. چه اشکالی دارد در ساخت تمدن‌مان از عناصری مثل نوروز بهره بگیریم. مگر ضرر کرده‌ایم که بخواهیم به بهانه اینکه اسلام آن را ایجاد نکرده کنارش بزنیم.

اسلام هستیم هیچ دلیل معقولی ندارد به جنگ مکتب ایرانی برویم. ایران همواره پایگاه فرهنگی اهل سنت بوده است. به طور قطع می‌گویم هر جای جهان اسلام حتی عربستان اگر شیعه می‌شد، خطرش به مراتب کمتر بود از اینکه ایران، شیعه شود. گول‌های فکری اهل سنت ایرانی تبار هستند و فهم فرهنگی آنان غیرقابل مقایسه با هر نقطه جهان اسلام است. چنین اسلامی در یک برهه زمانی شیعه اثنی عشری شده است. این ورژن عالی و کامل اسلام که همان شیعه ۱۲ امامی است به صورت خیلی طبیعی

**ما آخوندهای مدرن، آخوند
برای مردم نشدیم! در حالی که
آخوندهای سنتی بیش از ما
پایبند به روایات بودند و برای
همین بازندگی مردم در تباط
و ثیق تری برقرار می‌کردند. من
یکبار که یکی از سخنرانی‌های
شیخ حسین انصاریان را
پیاپی می‌کردم و دیدم بیش از
۶۰ درصد در این یک سخنرانی
وجود دارد! روایات باید تبدیل
به مثل‌های زندگی ما شوند.
آنقدر ما از روایات دور مانده‌ایم
که وقتی می‌خوانیم طوفان
به پامی شود**

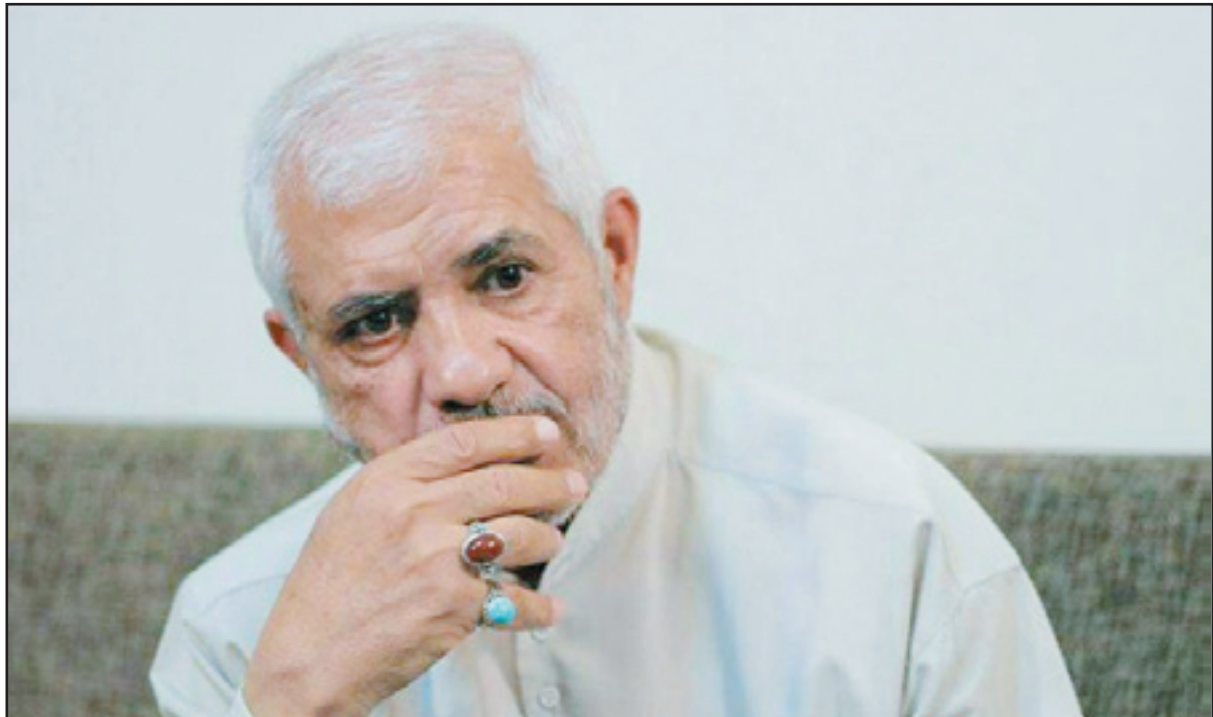
تمدن شمار یخته شود و نه تمدن رقیب.

شما فرض بفرمایید حضرت امام در ساخت انقلاب اسلامی چقدر از آلمان‌های غربی استفاده کردند. از ساختارها تا قانون اساسی اما امام به گونه‌ای این عناصر را وارد کرد که مجموعه آن به درد تمدن غرب نمی‌خورد و برای همین هم با نظام ما دشمنی می‌کنند. امام هوشمندانه و داهیه‌انه، در تمدن غرب تفرج کرده و عناصر به درد بخورش را در آورده‌اند.

البته نکته مهم که باید توجه کرد این است که عناصری که از تمدن دیگر در ساخت تمدن خود به کار می‌بندیم، نمی‌تواند هسته اصلی (Hard Core) تمدن ما باشد. عناصر اصلی و کلیدی تمدن باید برای خود ما باشد و این کاملاً طبیعی هم هست؛ لکن اگر ما در مقام نظریه پردازی فرهنگی برای تمدن اسلامی، اصلاً به تعاملات بینا فرهنگی نیندیشیم امکان دیالوگ، تأثیر گذاری و تأثیر پذیری از دیگران را از دست داده‌ایم و این مطلوب ما نیست. تمدن اسلامی شکل نمی‌گیرد تا تنها الگوهای اجتماعی مسلمانان را سامان دهد، بلکه شکل می‌گیرد تا ظرفیتی برای تصرف کارآمد غیرمسلمانان نیز ایجاد کند. اگر ما تمدنی داشتیم که نتوانست به مشکلات اساسی بشر پاسخی درخور بدهد، امم و ملت‌های دیگر به طور طبیعی شیفته شما خواهند شد.

**هویت ملی چه جایگاهی میان میراث در
اختیار ما برای ساخت تمدن و شکل دهی به
فرهنگ بومی تراز تمدن اسلامی دارد و چقدر
باید روی آن تأکید کرد؟**

من به هویت ملی اعتبار ویژه می‌دهم و همانطور که معتقدم اگر چه فردی که از «مکتب ایرانی» نام برد، آن را درست تبیین نکرد و بستری غلط برای بیان صحبتش ایجاد کرد؛ به همان میزان معتقدم افرادی که با این ایده مخالفت کردند نیز همین قدر اشتباه کردند. در هویت ایرانی ظرفیت‌هایی برای جهان اسلام نهفته و ما که شیفته



نگاه توحیدی به تمدن‌سازی در آثار استاد اصغر طاهرزاده تمدن و هم یا تمدن تعالی

استاد اصغر طاهرزاده، در نوع نگاه تربیتی خود به انقلاب اسلامی، مجموعه انقلاب اسلامی را در یک مواجهه سراسری با تمدن غرب می‌داند. این استاد تفسیر قرآن و نهج البلاغه، کتاب‌های ارزنده‌ای در زمینه‌های خودشناسی و شناخت فضای پیرامونی انقلاب اسلامی دارد، که عمدتاً حاصل جلسات بحث و تفسیر ایشان است؛ در چهار کتاب «تمدن‌زایی شیعه»، «گزینش تکنولوژی از دریچه مدرنیته» و «علل تزلزل تمدن غرب» و «فرهنگ مدرنیته و توهم» مفصلاً به نقد مبانی انسان‌شناختی و تربیتی تمدن غرب و ذکر تقابل بنیادین انقلاب اسلامی با این تمدن می‌پردازد. در گفتار زیر، گزینش شده بخش‌هایی از این کتب را مطالعه خواهید کرد.

■ رمز ناکامی تمدن‌ها

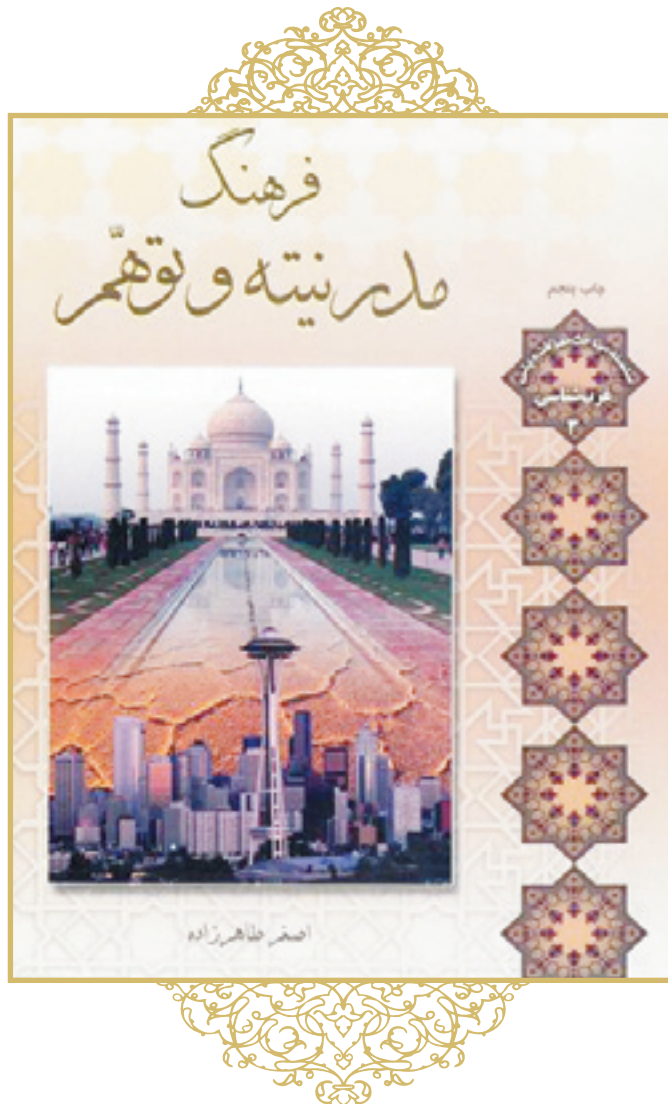
نگاه توحیدی برای تمدن‌سازی تمام‌روابط و وسایل را در جای خود قرار می‌دهد و مانع از آن می‌شود که موضوعات فرعی و وهمی به صورت هدف در آیند. جایگاه انبیا در این امر جایگاه بسیار حساس و ارزشمندی است، زیرا آنها در طول تاریخ نه تنها رمز هلاکت اقوام و ملل گذشته را متذکر می‌شوند، بلکه راه ورود به زندگی توحیدی را می‌نمایانند تا انسان‌ها از بی‌ثمری به بهره‌مندی در دنیا و آخرت نایل آیند.

همواره انبیا الهی انسان‌ها را متوجه این نکته می‌کنند که اقوام و ملل گذشته بعضاً در تمدن خود به موفقیت‌های چشمگیری از نظر بهره‌مندی از علم و توانایی تصرف در زمین دست یافتند؛ ولی چون با بینش و روش توحیدی زندگی را ادامه ندادند نه تنها هیچ بهره‌ای از آن تلاش‌ها نصیب‌شان نشد، بلکه از طریق همان پیشرفت‌ها به سوسی هلاکت خود پیش رفتند. به عنوان نمونه قرآن می‌فرماید: «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ

عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدُّ قُوَّةً وَأَثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»؛ آیا کسانی که منکر نبوتند در زمین نگشته‌اند تا ببینند فرجام کسانی که پیش از آنان بودند چگونه شد؟ آنها از حیث نفر بیشتر از آنان و از حیث نیرو و توان تغییر در زمین قوی‌تر بودند ولی با این‌همه آنچه به دست آوردند آنها را بی‌نیاز نکرد. چنانکه ملاحظه می‌فرمایید خداوند در آیه فوق می‌فرماید چرا منکران تفکر توحیدی - تفکری که انبیا متذکر آن هستند - بر سر نوشت گذشتگان نظر نمی‌اندازند، در حالی که از نظر تعداد و توانایی در تغییر زمین، از اینها برتر بودند با این همه آنچه به دست آورده بودند آنها را کفایت نکرد و نتوانستند از نتیجه زحمات خود بهره‌مند شوند. سپس در آیه بعد علت مسئله را روشن می‌کند و می‌فرماید: «فَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُم مِنَ الْعِلْمِ وَخَافَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»؛ و چون پیامبران با دلایل روشن به‌سوی آنها آمدند، آنها به آن علمی که نزدشان بود خرسند بودند و سرانجام آنها را همان چیزی

که مسخره می‌کردند، فرا گرفت.

در آیه فوق رمز بی‌نتیجه‌شدن و ناکامی تمدن‌های گذشته را در این می‌داند که به علم خود که همان تصرف قدرتمندانه در زمین بود، مغرور و مسرور بودند و لذا تذکر انبیا الهی را که از خطر آینده آن زندگی خبر می‌دادند، نه تنها جدی نمی‌گرفتند، بلکه مسخره هم می‌کردند، با این تصور که هر بلایی را با علم خود دفع و بحران‌ها را کنترل می‌کنیم. در آخر آیه می‌فرماید: ولی همان چیزی که به مسخره می‌گرفتند - یعنی عذابی که پیامبران از آن خبر داده بودند - آنها را احاطه کرد. چون اینها تصور می‌کردند مشکلاتی که پیامبران از آنها خبر می‌دهند در عرض همان مشکلاتی است که با آن‌ها آشنا نیستند و لذا می‌گفتند خودمان می‌توانیم آن را دفع کنیم غافل از اینکه اراده الهی و عذاب او در طول زندگی و تمدن آنها قرار دارد و لذا آن‌ها را بطور است که بتوانند آن را ببینند، و نه طوری است که بتوانند با آن مقابله کنند، چون آن عذاب همه زندگی و تمدن آنها را در بر می‌گیرد. مثل



دشمنی با هر جریان معنوی که به باطن وجودی عالم نظر دارد را پیشه خود کرده است، مگر اینکه معنویاتی در میان باشد در حد خیال و جهت تخلیه روانی. ولی در آن فرهنگ معنویت به عنوان عالمی متعالی که عالم مدرنیته را به چیزی نمی گیرد، به شدت نفی می شود و نیلایسم پیش آمده به جهت غفلت از عالم قدس را به عنوان پذیرش واقعیت، سرنوشت طبیعی بشر می پندارد. هر حرفی که به این غفلت مدد برساند در خود می پذیرد، حال چه این غفلت اسلام غافل از ولایت امام معصوم باشد و چه فرهنگ بودایی و دالایی لامایی، عمده آن است که هیچ فکری حق ندارد به عالمی بالاتر و برتر از فرهنگ مدرنیته اشاره کند و گرنه با انواع حیل‌های فرهنگی از میدان به در می شود.

در مکتب انبیا و به نور توحید از طریق تزکیه و صفای باطن، سیر از ظاهر به باطن جزء زندگی افراد قرار می گیرد، ولی در فرهنگ مدرنیته همه تلاش برای توجه به ظاهر و چهره‌های متناوب همین ظاهر است، بدون آنکه

کامانی برای نظر به باطن در آن فرهنگ مطرح باشد، ولذا تربیت یافتگان آن فرهنگ طوری عالم را می بینند که گویا هیچ معنویتی در نهاد این ظواهر موجود نیست. در این فرهنگ درس فیزیک و شیمی درس مشغول شدن به ظاهری می شود که متذکر هیچ باطنی نیست و این است که بشریت امروز از طریق این علوم چشم باطن خود را از دست داده است. انسانی که در قشر عالم مانده در صدد بر می آید تا دلتنگی خود را با انواع مشغولیات ظاهری جبران کند و این همه سرگرمی در دنیای مدرن حاصل چنین دلتنگی‌هایی است.

فرهنگ غرب مدعی است بر مدار راسیونالیسم یا عقل اداره می شود ولی مسلم این عقل آن عقلی نیست که انسان را متوجه جلال و جمال خداوند کند و روحیه خشوع و اطاعت را در انسان بپروراند. اگر در متون روایی ما خداوند می فرماید بهتر از عقل خلق نکردم، عقل را نیز به معنی اطاعت الهی معرفی می فرماید و لذا می توان گفت عقل غربی هیچ ارتباطی با عقل قدسی ندارد و به همان

احاطه نفس انسان است بر بدن او، آیا بدن انسان می تواند با نفس انسان مقابله کند و اگر مثلاً نفس اراده کرد چشم بدن را ببندد، ماهیچه‌های چشم می توانند در مقابل آن مقاومت کنند؟

مشکل تمدن‌های مادی و حسی آن است که از حضور توحید که بر همه عالم وجود احاطه دارد غافلند و آن را نادیده می گیرند و لذا در چپتی به غیر از جهت خدای یگانه سیر می کنند، در حالی که توحید حقیقت بقا، یگانگی و انسجام است، پس هر چه از توحید دور شوند عملاً از بقا، یگانگی و انسجام دور شده‌اند، تا آنجایی که در سست وقتی آن تمدن در اوج درخشش خود، در اوج دوری از خداست، آثار اضمحلال و هلاکت آن ظاهر می شود.

چنانچه بتوانیم با چنین دیدی حادثه‌ها، دولت‌ها و تمدن‌ها را بنگریم، می فهمیم که آنها در کجای تاریخ قرار دارند. مسلم است که هر تمدنی، از جمله تمدن غربی که خود را از درون خود می بیند، مدعی باشد برای ماندن در همیشه تاریخ برنامه‌ریزی کرده است و اگر کسی با نگاه به برنامه‌های آن تمدن بخواهد آن را ارزیابی کند به همان باوری می رسد که خود آن تمدن مدعی آن است، اما اگر با نگاه توحیدی به موضوع بنگرد آن را به صورتی دیگر می بیند و رمز بقا و عدم بقای آن را در نزدیکی و دوری از توحید جست‌وجو می کند، دیگر قدرت ماشین‌های غول آسا و اسلحه‌های مخوف و برنامه‌های دقیق حجاب وی نمی شود تا سقوط و بی‌آیندگی آن تمدن را نبیند.

عبرت از تاریخ یعنی با نگاه توحیدی از ظاهر رویدادها عبور کنید و متوجه باطن و آن اسمی باشید که آن تمدن را در قبضه خود گرفت و هلاک کرد. عبرت از تاریخ یعنی تصدیق سخن انبیایی که با بصیرت توحیدی خود، ماورای غوغای زمانه و حجاب‌هایی که تمدن‌های غیر توحیدی ایجاد می کردند، نظر را به حقیقتی ماورای مظاهر قدرت‌ها می انداختند و لذا خرافه‌هایی را که به اسم نظر کارشناسان بر بشریت تحمیل می کردند، به چیزی نمی گرفتند و تشریفاتی را که به اسم تمدن عامل توقف بشریت بود بی‌ارزش می دیدند و در نتیجه به جای آنکه این ظواهر آنها را حیران کند، متوجه رازهای حیرت‌انگیز عالم می شدند و از خدا تقاضا می کردند: «ز ذنبی تَخیراً»؛ پروردگارا نسبت به خودت بر حیرتم بیفز، که از این ظواهر دروغین حیرت نکنم.

■ تمدن مورد انتظار

صاحبان بینش توحیدی به ذوق حضور و الهام فطری متوجه ظلمات مدنیت‌های غیر الهی می شوند و هیچ حیل‌های از حیل‌های آن مدنیت‌ها که عوام را مشغول خود می کند، آنها را فریفته نمی نماید. صاحبان بینش توحیدی، فرهنگ زمینی زمینیان را در مقابل تمدنی که جلوه عالم عرش است به چیزی نمی گیرند و همواره در انتظار ظهور تمدنی هستند که از طریق حقیقت واسطه فیض، عرش را به فرش متصل می سازد، تا فرشیان نیز عرشی شوند، بی آنکه کتاب و سنت را وسیله تأیید تمدن مدرنیته قرار دهند و موجب ادامه غیبت واسطه فیض گردند و از الهامات ربوبی و احیای دین محروم شوند.

در فرهنگ مدرنیته نه تنها هیچ تلاشی برای پیوند زمینیان به آسمان معنویت نمی شود، بلکه تمام تلاش آن است که باطن معنوی هر چیز نادیده گرفته شود و در این راستا



آرزوهای پوچ زندگی کند و هر کس هم از او دور شد، با واقعیات زندگی کند.
سپس خداوند سخن شیطان را مطرح می‌کند که گفت: «وَلَا مَرْئِيَهُمْ»؛ من به آنها فرمان می‌دهم و زندگی آنها را طوری در اختیار می‌گیرم که برنامه‌های من را عمل کنند.
«فَلْيَبْتَكَنْ أَذَانُ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرْئِيَهُمْ فَلْيَغْيِرْ خَلْقَ اللَّهِ»؛ پس فرمان می‌دهم تا گوش‌های حیوانات را سوراخ کنند و آنچه را خدا خلق کرده است تغییر بدهند. شیطان می‌گوید من برنامه شیطانی خود را اینگونه می‌ریزم که اینها در مخلوقات خدا و نظام طبیعی تصرف کنند و نظام عالم را تغییر دهند. از این جاست که یک بحث اساسی پیش می‌آید که خداوند از قبل دارد به بشریت می‌گوید: «روح شیطانی را بشناسید که با آرزوسازی‌های دروغین می‌خواهد به دست شما نظام خلقت را تغییر بدهد.»

بعد در ادامه می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرًا مُبِينًا»؛ و هر کس شیطان را سرپرست خود گرفت و برنامه‌ریزی‌های او را پذیرفت، به پوچی و بی‌ثمری آشکاری گرفتار می‌شود، به طوری که اگر کسی برنامه‌های شیطان را بر خودش حاکم کرد و شیطان فرمانده او شود، تمام برآیند زندگی او به صفر می‌رسد.

«يَعِدُّهُمْ وَيُمْنِيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» ای مردم بدانید شیطان یک عنصر فعال در زندگی شماست، به طوری که به انسان‌ها وعده می‌دهد و برای آنها آرزوسازی می‌کند ولی سراسر وعده‌ها و امیدهایی که شیطان ایجاد می‌کند، دروغ و غیر واقعی است و اینطور نیست که فکر کنید فریب‌های شیطان و نقش آن در تصمیم‌گیری‌های شما چیزی نیست و به راحتی می‌توان آن را نادیده گرفت و هر طور خواستید عمل کنید. به قول مولوی:

فلسفی که منکر دیوی بود

در همان دم سُخره دیوی بود
آن عده‌ای که منکر شیطان هستند، عملاً در همان لحظه تحت تأثیر شیطان هستند، خود شیطان، انکار شیطان را به تو القا می‌کند. خداوند برای نجات بشر می‌فرماید شما باید به نقش پدیده‌ای به نام شیطان در زندگی خود با دقت هر چه بیشتر توجه کنید و چگونگی عمل کردن او را بشناسید.

خداوند می‌فرماید؛ شیطان به انسان‌ها وعده می‌دهد «يَعِدُّهُمْ»؛ شیطان در زندگی به شما وعده‌های شیطانی می‌دهد و لذا افق‌ها و آرمان‌هایی را مدنظر شما می‌آورد و شما را در به‌دست آوردن آن اهداف - که دروغ و غیر قابل دسترس است - امیدوار می‌کند و به عبارت دیگر، شما را به ناکجاآبادها مشغول می‌کند. شیطان برای آنها آرزوسازی می‌کند، «وَمَا يُمْنِيهِمْ»؛ آری، برای شما آرزوسازی می‌کند تا در خیالات خود، مشغول آن اهداف و آرزوهای کاذب و شیطانی باشید و سراسر عمرتان را صرف آنها کنید، «وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» و هر چه وعده داده و برای شما هدف‌سازی کرده است، چیزی جز فریب نیست، پس شیطان با این کارش در زندگی شما یک فریب بزرگ است.

■ **گزینش تکنولوژی، اولین گام ساخت تمدن اسلامی**

در ساختن تمدن اسلامی، ما باید مراحل‌ی راطی کنیم و هر

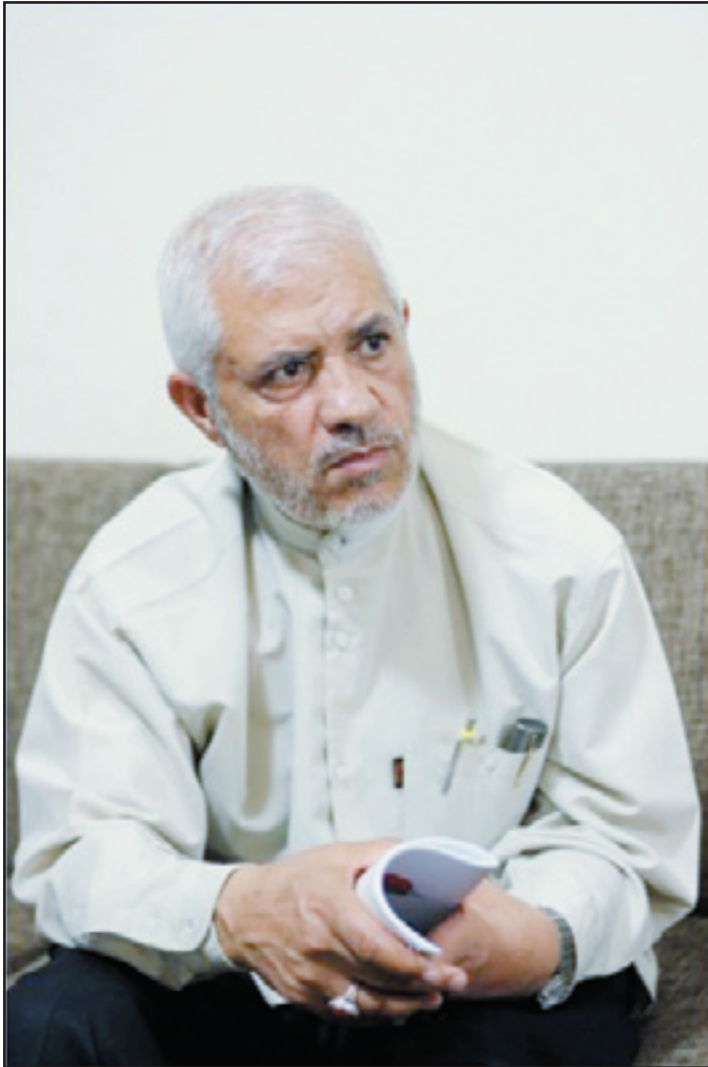


■ **تمدن غرب؛ تمدن وهم**

ادعای ما این است که غرب بعد از رنسانس که معنی انسان را گم کرد، وارد ضعف بینش نسبت به «انسان»، «جهان» و «خدا» شد و لذا تمدنی را پایه‌گذاری کرد که به جای جواب‌گویی به عقل و قلب، «وهم» را راضا کرد و رو به سوی خیالات کرد و نه رو به سوی حقایق.

در قرآن بینش شیطان به عنوان یک بینش سوء انحرافی مطرح است، حالا حرف شیطان این است: «خدا یا! من حتماً پندیده‌های تو را همراه می‌نمایم و حتماً برای آنها آرزوسازی می‌کنم.» بعضی مواقع می‌گوییم فلانی در آرزوهای خود به‌سر می‌برد. یعنی چیزهایی را که هیچ واقعیتی ندارند، در خیال خود ساخته و با آنها خوش است. خدا در قرآن از عمل شیطان خبر می‌دهد که برای انسان‌ها آرزوسازی می‌کند تا به جای اینکه با واقعیت‌ها زندگی کنند، با خیالاتشان زندگی کنند و خداوند در واقع دارد می‌فرماید من هم مانع این نوع فعالیت‌های شیطان نشده‌ام، تا هر کس به شیطان نزدیک شد، با خیالات و

اندازه نیز متوجه انحراف خود نمی‌شود. این عقل به جای نبی‌الله، تکنسین‌ها را اقرار می‌دهد - تا پیروان خود را به مرتبه‌های عالی معبود و همی‌شان راهنمایی کند - در عقل تکنیکی پرستش هست، ولی پرستش صورت‌های متعالی تکنیک. در این نوع پرستیدن، عقل اطاعت در حجاب می‌رود و عقل ظاهر بینی قوت می‌گیرد و روحیه خود استقلال به جای بندگی خدا رشد می‌کند و از این عقل، روشنفکران دنیای مدرن پروریده می‌شوند و بشر مدار تفکر قرار می‌گیرد و ترقی ماشینی، هدف جریان روشنفکری می‌شود و لذا مقصدشان غرب خواهد بود. روشنفکر پروریده‌شده توسط عقل تکنیکی عالمش عالم غیر دینی است، اگر بتواند به کلی دین رانفی می‌کند و اگر نتواند به اسم خرافه‌زدایی آنقدر از آن می‌زند که در عمل جز یک باور شخصی از دین نمی‌ماند و ساخت جامعه به دست عقل سکولار که در عمل لایبک خواهد بود، می‌افتد و چنین القا می‌شود که دوره دین گذشته است و از این طریق پشت کردن به توحید را به نهایت می‌رسانند.



مرحله مقدمه مرحله بعدی خواهد بود. اولین مرحله، توجه به عالم دینی و گزینش تکنولوژی است و هر چه جلوتر رفتیم، این معادله تغییر می کند و زمینه ظهور علمی فراهم می شود که آن علم و آن نگاه ماهیتاً با علم غربی فرق می کند. قسمت دوم سؤال را بنده کاملاً قبول دارم. ما در حال حاضر گرفتار همین علمی هستیم که عالم و آدم را به نحو خاصی می نگرد و بر اساس آن نگاه، نمی توانیم به راحتی خود را از این فضایی که ابزارهای حاصل از دیدگاه مدرنیته ما را احاطه کرده است، برهانیم.

به نظر بنده در منظر مدرنیته، معرفت به «عالم»، «آدم» و «خدا» عوض شده است. خدای مدرنیته، خدایی است که این طبیعت را ساخته و آن را رها کرده است. به تعبیر لاپلاس، خدا مثل یک ساعت ساز ناشی عمل کرده و به همین جهت گاهی این ساعت خراب می شود و بشر باید آن را تعمیر کند! یعنی این طبیعت دائماً باید وصله پینه بشود، یعنی خدای مدرنیته خدای حکیم علیم نیست. پس عنایت داشته باشید که خدای مدرنیته، خدای تقلیل یافته است، غیر از خدایی است که کمال مطلق است و بشر در تمام ابعاد زندگی، او را می خواهد و به او وابسته است. انسان مدرنیته هم انسان خاصی است که اصطلاحاً آن تفکر را اومانیزم، یا انسان محوری یا انسان خودبنیاد می گویند که تا حدی در متن کتاب شرح داده شد. انسان دینی، انسانی است که بندگی خدا برایش اصل است و خود را در بندگی خدا معنی می کند اما نگاه معرفتی اومانیزم به انسان می گوید خدا انسان را خلق کرده، ولی در واقع خدا، بنده این انسان است و خدا چیزی را که میل انسان است باید فراهم کند و این دو نگاه به انسان، خیلی فرق می کند. یک وقت است می گویند خدایا! هر چه تو می گویی، من می خواهم باشم، ولی یک وقت می گویند خدایا! هر چه ما می گوییم، تو باید باشی. شما گاهی تعجب می کنید که فردی خدا را قبول دارد، ولی اصلاً مقید به دستورات دینی نیست، دقت داشته باشید خدایی که این فرد قبول دارد، غیر از خدای پیامبران است. خدای خالق غیر از خدای معبود است، انسان مدرنیته در عین اینکه خدای خالق را می شناسد، ولی خود را می پرستد

به نظر بنده در منظر مدرنیته، معرفت به «عالم»، «آدم» و «خدا» عوض شده است. خدای مدرنیته، خدایی است که این طبیعت را ساخته و آن را رها کرده است. به تعبیر لاپلاس، خدا مثل یک ساعت ساز ناشی عمل کرده و به همین جهت گاهی این ساعت خراب می شود و بشر باید آن را تعمیر کند!

شما قول می دهم اگر خیاط نباشید اکثر آجواب می دهید، نمی دانیم چه شکلی بود. برای اینکه شما نیامده اید شکل و رنگ پیراهن من را نگاه کنید، رنگ و شکل پیراهن من در ذهن کسی می ماند که آمده است پیراهن مرا ببیند یا خیاط است و دغدغه اش بررسی شکل و رنگ لباس هاست. بر اساس همین قاعده، انسان ها در شرایطی که روح مدرنیته بر آنها سیطره ندارد، طبیعت را صورت علم خدا مشاهده می کنند و آن را اشاره به رازها می یابند. امروزه نگاه اکثر انسان ها به عالم، آدم و خدا، مثل نگاه آن نجار شده است. یعنی طبیعت را ماده تصرف می بینند، نه وسیله معاشرت. این نگاه خیلی فرق می کند با نگاهی که مدرنیته به عالم دارد و آن علمی که از این زاویه به «عالم»، «آدم» و «خدا» می نگرد و به دنبال دیدن ساحات دیگر هستی است، علم حضوری است و می تواند معلوم خود را نیز به حضور آورد تا با آن انس بگیرد و این علم، لوازم خود را دارد و تمدن مناسب خود را هم به وجود می آورد و نسبت او به همه چیز غیر نسبی است که انسان مدرن با اشیاء دارد.

می بیند که یک دنیا راز و انس هستند. اما یک نجار که ماشین الوار سازی دارد وقتی به جنگل نگاه می کند فقط الوار می بیند. نگاه بشر مدرن به طبیعت، مثل نگاه این نجار به جنگل است، همه چیز را «ماده تصرف انسان» می داند، بنابراین چیزی از واقعیت را نمی بیند، این نجار چه چیزی از جنگل را مشاهده می کند، مسلم از جنگل چیزی نمی بیند، چون نمی خواهد جنگل را ببیند، هر کس هر چیزی را که خواست می بیند. اگر فردا از شما می پرسیدند پیراهن من چه شکلی بود؟ به

ونه خدا را.

سومین مورد که در منظر مدرنیته عوض شد، «عالم با طبیعت» است. طبیعت مد نظر فرهنگ مدرنیته، یک جسد مرده ای است که مرتباً باید در آن تصرف کرد و آن را به میل خود در آورد، به اصطلاح، طبیعت از نظر مدرنیته «ماده تصرف انسان است» باید گر می گوید: یک انسان عادی که نگاهش تحت سیطره مدرنیته در نیامده است، وقتی به جنگل نگاه می کند، در ختان یا شکوه تودرتو را

مشخص است که هنر فی نفسه ارزش نیست بلکه یک توانایی است که اگر در راه حق به کار گرفته شود، ارزش و عامل آن هنرمند ارزشی است و اگر در راه باطل از آن استفاده شود بی ارزش و عامل آن غیر ارزشی است



نقش ایدئولوژی در جهت دهی به فرهنگ و هنر

شمشیر دولبه هنر

سید محمد رضا حسینی

جنگ جهانی دوم اگر چه به ظاهر صحنه نبرد بلوک متحدین و متفقین است لکن ریشه اصلی آن قدرت طلبی و کشور گشایی صرف نیست بلکه مبارزه بر سر

اندیشه هاست. برخی مورخان و اندیشمندان ریشه اصلی آن را رقابت سیاسی فاشیسم و دموکراسی های غربی و مارکسیسم دانسته اند.

آنچه با واکاوی افکار و گفته های هیتلر حاصل می شود این است که جنگ جهانی دوم از یک ایدئولوژی و مکتب فلسفی سرچشمه می گیرد. با این مقدمه می توان گفت اعتقادات یک فرد، ریشه در باورهای بنیانی و وابستگی او به مکاتب فلسفی دارد.

هر تفکر سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی برگرفته از یک نوع عقیده بنیانی و ایدئولوژی است. در تعریف فرهنگ می توان گفت: مجموعه مایه هایی که رفتار انسان را از رفتار حیوان متمایز می سازد. به طور کلی سه بخش اساسی برای فرهنگ می توان در نظر گرفت: اول: شناخت ها و باورها دوم: ارزش ها و گرایش ها سوم: رفتارها و کردارها. انسان دارای دو نوع گرایش است که خدای متعال در نهاد او قرار داده است؛ یکی غرایز حیوانی و دیگری میل های متعالی.

هر کسی برای نیل به اهداف خود در جامعه راهکارهای فراوانی را تدوین می کند. اعم از اقتصادی، نظامی، سیاسی یا فرهنگی. یکی از سخت ترین اما مؤثرترین و راهبردی ترین شیوه، فرهنگ است. کار فرهنگی کاری زیرکانه امازمانیر و پایدار است. وقتی عنصری وارد فرهنگ یک جامعه شد، مبارزه با آن سخت می شود. هر انقلابی بر اساس رهیافتی شکل گرفته است. پژوهشگران، انقلاب اسلامی ایران را انقلابی فرهنگی می دانند. هنر یکی از ابزارهای فرهنگ است. امروز هم در دنیا آنان که به دنبال برنامه های بلندمدت فرهنگی اند از هنر به عنوان ابزاری اساسی بهره می برند.

به گفته مقام معظم رهبری: «شکی نیست کسانی که تفکرات یا انگیزه ها یا اهوائ غلط دارند، از هنر استفاده خواهند کرد. هنر چیزی است که همه ذهن شعورهای عالم - عامل و مستمع - با به کار بردن و بالتأذ به آن،

می خواهند استفاده کنند. در دنیا کسی وجود ندارد که صاحب عقل باشد، ولی نخواهد از هنر استفاده کند. یکی از انواع استفاده از هنر هم این است که یک نفر، اندیشه ناپاکی را با یک ابزار هنری در ذهن نهادینه کند، بنابراین آن فرد هم می خواهد از هنر استفاده کند، همچون پول و سلاح که بشر از آن استفاده می کند.» اما آیا حقیقتاً هنر هر چه باشد خوب است؟ آیا آن موسیقی که سبب ایجاد روحیه حماسی در وجود انسان می شود با آن موسیقی که سبب تضعیف عقل و قوای فکری می شود برابر است؟ آیا هر هنرمندی ارزشی است؟ باز پگری که در نقاشی شهادی را بازی می کند یا باز پگری که در هالیوود مرز عفت را در می نوردد، مساوی و هر دو ارزشی هستند؟ برای ریشه یابی این طرز تفکر، لازم است به معرفی و نقد برخی مکاتب فلسفی بپردازیم.

در نظریه شکاکیت یا نسبیت گرایی، شک گراها معتقدند هیچ شناخت یقینی ممکن نیست و نسبی گراها معتقدند هیچ شناختی مطلق نیست، از این رو نمی توان به هیچ شناختی درباره یک امر به صورت یقینی و مطلق دست یافت. پس شناخت هر موضوع و پدیده ای نسبی است و نمی توان به آن اعتماد کامل کرد، پس معرفت یقینی ممکن نیست. حال از پیروان این مکاتب سؤال می شود، آیا به نظریه خود معرفت یقینی دارید؟ اگر بگویند آری، نظریه خود را نقض کرده اند چون به یک شناخت یقینی اعتراف کرده اند و اگر بگویند خیر، پس شناخت یقینی ممکن و نظریه آنها مردود است.

در نگاه پلورالیستی، حقیقت به دین یا مذهب ویژه ای اختصاص ندارد بلکه هر یک از ادیان و فرقه ها بهره ای از حقیقت داشته و راهی به سوی حق (The Real) است. آنها معتقدند از هر راهی می توان به بهشت راه یافت اما واضح است که پذیرفتن این نظریه خود مستلزم تأیید نسبیت گرایی و شک گرایی است که نقد و رد آن

گذشت. همچنین بر اساس این نظریه که ریشه در برخی فرقه های مسیحیت پروتستان دارد، شیطان پرست ها و همجنسگراها و بت پرستان نیز بحق هستند. حال دو جمله «آب مایع است»، «آب تشنگی را برطرف می کند» را در نظر بگیرید. مایع بودن و برطرف کردن تشنگی، هر دو از اوصاف آب هستند. اولی صرف نظر از پدیده های دیگر، جزو ویژگی های ذاتی آب است و دومی برای اثبات نیاز فرد تشنه است. اما اگر کسی بگوید «هنر یعنی ارزش» و «هنرمند، ارزشمندی است که با کار خلاقانه به تعالی می رسد» صفت ارزش را برای ذات هنر ذکر کرده است. اما آیا ارزش جزو صفات ذاتی یک پدیده است؟ وقتی گفته می شود یک انگشتر ارزشمند است، در مقام مقایسه با یک شیء دیگر آن را سنجیده اند مثلاً با پول یا جواهرات دیگر. ممکن است این انگشتر در برابر یک الماس شیء ارزشمندی به حساب نیاید، از این رو ارزش، یک صفت غیر ذاتی برای هنر است که نمی تواند مستقل از پدیده های دیگر باشد. از سویی دیگر این نوع نگاه ها با نظریه پلورالیسم مطابقت دارد که می گوید: «هر هنری ارزش است، صرف نظر از نوع و روش آن.» در این نگاه با پذیرفتن صفت ارزش برای ذات هنر، سعی می شود «هنر» صفتی مناسب برای هر کار دیگری به شمار برود. مشخص است که هنر فی نفسه ارزش نیست بلکه یک توانایی است که اگر در راه حق به کار گرفته شود، ارزش و عامل آن هنرمند ارزشی است و اگر در راه باطل از آن استفاده شود بی ارزش و عامل آن غیر ارزشی است.

شکی نیست کسانی که تفکرات یا انگیزه ها یا اهوائ غلط دارند، از هنر استفاده خواهند کرد. هنر چیزی است که همه ذهن شعورهای عالم - عامل و مستمع - با به کار بردن و بالتأذ به آن، می خواهند استفاده کنند. در دنیا کسی وجود ندارد که صاحب عقل باشد، ولی نخواهد از هنر استفاده کند.





در کدام مرحله از تحقق فرهنگ تمدنی اسلامی هستیم؟

انقلابی فکر کن، جهانی عمل کن

❧ رویکرد تمدنی به هنر و فرهنگ اسلامی ملازم با عرصه‌سازی برای فهم گفتمان انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی ایران به رهبری حضرت امام خمینی (ره) طلایه‌دار نوعی تعامل ویژه در رویارویی با غرب است که بنا دارد در جوهر تمدن جدید غربی به نفع جوامع مسلمان و بلکه همه ملل محروم عالم تصرف کند و فطرت انسانی خوابیده را بیدار کند و سر آغاز دوران تاریخی تازه‌ای باشد. با این احوال رسالت هنر و فرهنگ انقلابی و میزان تصرف و تجلی آن در عصر حاضر تا چه میزان تأثیرگذار بوده است؟

حیدر فیض‌آبادی

بود که برایش انقلاب کردیم. نمی‌توان دوباره به همان وضع قبلی بازگشت. باید هجرتی صورت می‌گرفت به جایی که دیگر جای فحشا نبود. هنر و فرهنگ انقلاب اسلامی حجابی تازه بر تن این جان‌عریان کرد و پا به پای انقلاب پیش آمد، در شعر و سرودهای انقلابی که نقش شور و شعور انقلابی داشت و این وظیفه به نحو احسن توسط شعرا و حنجره‌های انقلابی به پیش رفت. در هشت سال دفاع مقدس این نمایش ادامه پیدا کرد و جهاد در عرصه هنر انقلاب جلوه‌گر شد اما این روند ادامه پیدا نکرد. ذهن و قلب انقلابی مورد تصرف اندیشه‌های جعلی و غیرانقلابی قرار گرفت. پوسته انقلاب به انکل این تفکرات آلوده شده بود و مسائل و دغدغه‌های انقلابی رخت بر بسته بود و جای خود را به دغدغه‌های غیرحقیقی و تصنعی مرفه‌نشینان بی‌در داد.

نگاه‌ها هر روز نازل‌تر و از انقلاب دورتر می‌شد، طوری که صدور تفکر و اندیشه انقلاب در هر ساحتی با وضعیت

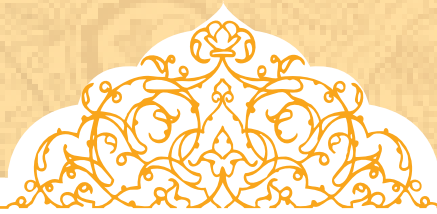
را هنر آن بدانیم، هر تمدنی در بدو حیاتش در هنرش پوست می‌اندازد و خود را به نمایش می‌گذارد. این روند در ساحت‌های بعدی یک تمدن مثل سیاست، اقتصاد، اجتماع و فرهنگ آن نفوذ و رسوب پیدا می‌کند. تمدن غرب به عنوان تمدن مسلط امروز چه بخواهیم و چه نخواهیم توانسته در عرصه هنر، تن خورده بیشتر با فرهنگ‌های جوامع دیگر پیدا کند و به نوعی یکی از اولین تهاجم‌های فرهنگی تمدنی غرب جدا از تهاجم‌های سخت نظامی و نیمه‌سخت اقتصادی، تهاجم فرهنگی در قالب و نقاب هنر است.

❧ انقلاب اسلامی که داعیه‌دار نسبتی تازه با حیات منقطع شده و اسلام‌قشری و متحجر بود، در آغاز نسبت و سنخیت خویش را با این ویرترین تمدنی غرب مشخص کرد: «ما با سینما مشکل نداریم با فحشا مشکل داریم.» این بیان امام (ره) حد و رسم ما را با فرآورده‌های تمدنی غرب مشخص کرد. فحشا و منکر همان چیزی

هرچه در مسیر انقلاب پیش می‌رویم پرسش و جدال‌های ما با عالم جدید بیشتر می‌شود. یکی از محل‌های برخورد و نزاع ما با مدرنیته، ساحت فرهنگ و هنر التقاطی آن است؛ ساحتی که هویت یک جامعه را می‌سازد و ماهنوز از وضعیت عصری آن مغفول مانده‌ایم. برای شناخت و تأویل این دو حوزه گسترده و دامنه آن را باید تبیین کرد و به نقد و تحلیل وضعیت فرهنگی حال و روز امروز و فردایمان پرداخت. در سرفصل‌هایی اجمالاً به شرح مآل و موقع وضعیت فرهنگ و هنر از لحاظ تاریخی و حکمی پرداخته می‌شود:

❧ هنر و فلسفه هنر غربی به تراژدی می‌گراید و عالم دیونیزیوسی و هرج و مرج طلب را در حدیث نفس خویش طلب می‌کند. این انانیت و اگوئیسم، در پرده‌داری و تبرج در آثار هنری مکتب‌های مدرن، پست‌مدرن و ترانس‌مدرن جلوه‌گری می‌کند. اگر پوسته روپین یک تمدن و نظام معنایی نشانه‌مند متخیل شده یک تمدن

اگر در هنر نسبی گرای رسوخ کند، ثبات و سکونتی در ظهور اثر شکل نمی گیرد و دچار نوعی بی تعینی، ذهنیت مالیخولیایی، بی تعهدی، واقعیت گریزی و جنگ زدن به هر آنچه می شود که موهوم است و نفس سرکش و خیال طلب می کند



طیف هنری غیر انقلابی
روشنفکر مآب طی
این سال هانیز انفعال
خویش را در نحوه
مواجهه با فرآورده های
هنری تمدن غرب
پذیرندگی محض،
مقلدانه و تو خالی ادامه
داد و این روند در آثار
بی هویت و تجلی کرد
و در قامت و لفافه آثار
بین المللی، جهانی،
معناگرا یا جشنواره ای
جلوه کرد. محدود
آثار هنری انقلابی
مقبول تربیون ها و
تبلیغاتچی های غربی
قرار نمی گرفت و در
اذهان و قلوب آنها
جایی باز نمی کرد



برداشت.

این سیر در روند تثوریک خویش در نظام آموزش هنر در سطح آکادمیک و عالی ادامه پیدا می کند و هنرجویان باز تولید تثوریک این جرثومه باطل می شوند. اساتیدی که پیوند و علقه خود را با این جریان رها نکرده اند اما مان ضلالت و گمراهی می شوند و هر جریانی که در برابر این سیستم قد علم کند، کمابیش محکوم به حذف یا انزواست. هر کس در این سیستم بخواهد مطالبه محتوای دینی کند متهم به قشری گری و تحجر می شود و نهیب می خورد که این مباحث باید صرفاً در حوزه های علمیه مطرح شود! اینان حوزه علمیه را متولی این مباحث می دانند و خود را مستثنی از مطالبه ضروریاتی نظیر فقه هنر می دانند و آنچنان در ساختار هنری بی هویت خویش منحل شده اند که جایی برای دغدغه های انقلابی برایشان نمانده است. برای گذر از وضع نابسامان معرفتی سازمانی باید پیش از هر چیز خود را در خط مقدم این شهر آشوب بیمار افسرده فرهنگی هنری قرار داد تا بتوان برای نسل آینده جوان و مؤمن انقلابی الگو و طریقتی درست در حرکت به سوی آرمان ها و افق های محجوب انقلاب باز کرد.

می کند. این نسبی گرایی در تمام شئون تمدن غرب چه سیاست، اقتصاد، فرهنگ و هنر نشت می کند. اگر در هنر نسبی گرایی رسوخ کند، ثبات و سکونتی در ظهور اثر شکل نمی گیرد و دچار نوعی بی تعینی، ذهنیت مالیخولیایی، بی تعهدی، واقعیت گریزی و جنگ زدن به هر آنچه می شود که موهوم است و نفس سرکش و خیال طلب می کند.

طیف هنری غیر انقلابی روشن فکر مآب طی این سال ها نیز انفعال خویش را در نحوه مواجهه با فرآورده های هنری تمدن غرب، پذیرندگی محض، مقلدانه و تو خالی ادامه داد و این روند در آثار بی هویت او تجلی کرد و در قامت و لفافه آثار بین المللی، جهانی، معناگرا یا جشنواره ای جلوه کرد. محدود آثار هنری انقلابی مقبول تربیون ها و تبلیغاتچی های غربی قرار نمی گرفت و در اذهان و قلوب آنها جایی باز نمی کرد. شبکه جهانی رسانه ای صهیونیست که جشنواره های بین المللی در ید قدرت اوست، در نحوه رسانه ای کردن آثار و شرایط پذیرش و جهت دهی به تولید آثار حضور مستمر داشتند. هنرمند ایرانی گاه در برابر هجمه این رسانه ها هنرمند مقهور شد و سر در یوغ طاعت آنها سپرد و گاه هویت خویش را حفظ کرد و در مسیر فهمش از جهان زیست پیرامونی خویش گام

امروز سخت هموار می شد. گویا ایمان ما به اندیشه ها و تثوری های غربی بیشتر در قلب مان نفوذ کرده بود تا ایمان انقلابی و مسیر قهقرایی که در پیش گرفتیم که ما را به اندیشه های قبل انقلاب رهنمون می کرد. برای گذر از این وضعیت باید رجعتی صورت می گرفت با احیای ایمان انقلابی، با احیای تفکر و عقل انقلابی، با احیای این اندیشه که «انقلابی فکر کن و جهانی عمل کن».

هنر انقلابی بینش و درک حضور بالایی را می طلبد و به مهارتی دوچندان نیز در فرآیند ارائه اثر باید مجهز باشد. مهارتی که برای عبور از مرزها و محدودیت های مرسوم و بت شده در قالب کاری خویش، ابتکار و جعل نسخه ای جایگزین برای گذر از وضع موجود لازم است. اثر انقلابی منشأ ظهورش قلب هنرمند است، جایگاه کفر، ایمان، شک و یقین، قلب محل نزاع و نمایش این نبردگاه و جلوه گری آن در اثر هنرمند انقلابی است. اگر اثر هنرمند انقلابی نمایشگر این نزاع و برخورد نباشد، پس اثر او نشانگر چیز دیگری است و این چیز، هر چه هست دیگر انقلابی نیست.

هنر در تمدن غرب به فرمالیسم و انتزاع می گراید که برآمده از اندیشه و ذهنیت فرمالیسم و مادی آنهاست. فلسفه در زبان تجلی می کند و زبان اگر برآمده از قلبی مطمئن و موقن نباشد به نسبی گرایی میل



گفت و گو با دکتر محمد حسین ساعی، روزنامه نگار، مدرس و پژوهشگر فرهنگی

هنر در جوامع غربی آزاد نیست

«در غرب هنر آزاد نیست، کافی است هنرمندی در یکی از آثار خود ملزومات نظام حقوقی غرب را رعایت نکند یا رد کند، به شدت با آن برخورد خواهد شد.» این جمله بخشی از صحبت‌های محمد حسین ساعی است که با استدلال‌های ویژه خودش، خیلی از بنیان‌های تقریباً نهادینه شده درباره آزادی هنر را مورد نقد قرار می‌دهد؛ روزنامه نگار و پژوهشگر جوانی که «ظرف بودن» هنر را به صورت تام قبول ندارد و آن را در حوزه اندیشه ماندن تا عملیاتی شدن، متفاوت می‌داند.

این نتیجه رسیده‌اند آن مفاهیم خالص ابتدایی که الان همان‌ها به یک نوعی دارد در جامعه ما تبلیغ می‌شود پاسخگوی نیاز ما نیست.

قاعداً تا این نگاه تأثیرات اجتماعی دارد. به نظر شما آثار و پیامدهای عدم مرزبندی هنر،

در عرصه فرهنگ و جامعه چیست؟

در حوزه اجتماعی‌اش خیلی واضح است. یعنی هر جامعه‌ای که قصد دارد در هر حوزه‌ای پیشرفت کند، پیشرفت یک نوع نظم و حس زیباشناسانه می‌خواهد، پیشرفت یک نظام عادلانه و هم‌آوا و یک عزم ملی و همگانی می‌خواهد. تمام این مفاهیم با ترویج نوع نگاهی که اصلاً هیچ فرقی بین هیچ چیزی وجود ندارد، شکسته می‌شود و حتی اگر یک جامعه‌ای کاملاً مادی بخواهد به این مسئله نگاه کند در حقیقت این شکستی که داخل همه این مفاهیمی که گفته شد ناشی از عدالت، زیباشناسی و مسائل شبیه این، کاملاً از پیشرفت خودش باز خواهد ماند و در پیشرفت‌اش اختلال ایجاد خواهد شد. بخش مهمی از انرژی‌های آن جامعه مصروف درگیری‌های داخلی خواهد شد. الان یک مثال رسانه‌ای بزنم، دقیقاً در داخل هنر هم اینطور

جامعه هم بالاتر باشد. اینکه لذت افراد موضوعیت دارد. حتی لذت یک فرد می‌تواند از نیازها و مصلحت‌های یک جمع و جامعه بالاتر باشد و کسی هم نمی‌تواند تعرضی داشته باشد. به نظر من ریشه‌هایش را آنجا می‌شود دید. حال اندیشه‌هایی مثل پلورالیسم، اندیشه‌هایی است که از این فضا منشعب شد. الان به نظر می‌رسد یک عده‌ای یا یک فضای تبلیغی و تربیتی وجود دارد که می‌خواهد به ما بگوید اینکه آیا به ارزش‌ها توجه کنیم یا نه، هیچ مهم نیست. شما سعی کنید زندگی خودتان را داشته باشید و مفاهیمی از این دست. به نظر من مفاهیمی مثل آزادی و هنر و رسانه، با قیود درون انسان‌ها اگر مهار نشود نه تنها زندگی جمعی ما را لذتبخش نمی‌کند، بلکه به جهنم تبدیل می‌کند. حال همان کسانی که این مفاهیم از جوامعشان درآمد الان سعی می‌کنند با واژه‌هایی درونی آن را هدایت کنند. یعنی وقتی می‌گویند آزادی، برای آن یک اخلاق آزادی هم می‌نویسند، وقتی می‌گویند هنرمند برود هر کاری دوست دارد انجام بدهد، یک اخلاق هنر هم برایش می‌نویسند. الان طی ۵۰-۴۰ سال گذشته بحث اخلاق در خود جوامع غربی جدی‌تر شده است، برای اینکه به

برخی معتقدند در عرصه فرهنگ نمی‌توان آثار فرهنگی و هنری را با نگاه تفکیکی بررسی کرد. یعنی به عبارتی، فرهنگ و هنر یک جانمایه واحد دارد که آن عجین شدن سوژه (انسان) با عناصر محیطی (ایژه) است. این مرزبندی تفاوت‌های تمدنی را نادیده می‌گیرد و در پدیده‌هایی چون علم، هنر معنویت اینها را دارای نسخه‌های قابل تعمیم به همه بشریت می‌داند. این نوع نگاه موافقانی دارد که تفکیک هنر را به اسلامی و غیراسلامی غلط می‌داند و از طرفی مخالفانی جدی حتی میان خود غربی‌ها (از جمله پست مدرنیست‌ها) دارد. نگاه صحیح به این مقوله چیست؟

به نظر من این نگاه یکسان انگاری هنر دینی و غیردینی لیبرال محض است؛ یعنی نه لیبرال و نه حتی نتولیبرال. نگاه نتولیبرالی که الان جدیداً هم خیلی مطرح است نسبت به آن چیزی که در قرن نوزدهم بوده، اصلاح شده است. اینکه انسان‌ها را واجد حقانیتی بدانیم که این حقانیت حتی در زاویه فردی‌اش می‌تواند از حقانیت



داشته باشد. این نوع تربیت و این نوع ادبیات، به نظر من برای جامعه سم مهلک است.

شما قبول دارید که هنر شبیه ظرفی است که می شود در آن هم شراب ریخت و نوشید و هم با آن آب طیب و پاک میل کرد؟

من این حرف را قبول ندارم به این صورت نیست، اولاً این حرف را نمی شود کلی زد، چراکه ممکن است از هنری به هنر دیگر فرق کند. مثال می زنم، شما ممکن است یک اعتقادی داشته باشید یا در یک فضایی باشید یا در یک جامعه ای باشید که آن جامعه شما نسبت های مساوی با همه انواع محتوای هنری برقرار نکند. مثال بزنم: سینما هنر است یا نیست. آیا سینما یک ابزار صرف است؟ آیا نسبت مساوی با همه جوامع یا اعتقادات برقرار می کند؟ اینها محل تأمل و سؤال است.

اصل هنر آن حالت درونی هنرمند است و هر چقدر ملموس تر می شود از میزان هنر آن کاسته خواهد شد. یعنی وقتی هنرمند آن حسسی را که پیدا کرده در قالب یک شعری ریخت، آن شعر هنر داخلش کمتر از هنری است که در درون هنرمند وجود دارد. حسی که مجسمه ساز در درون خود داشته، هنری تر از مجسمه ای است که می سازد. حتی اگر ما هنر را در ذات هم ببریم، آنجا هم ما انواع و اقسام هنر داریم. به تعبیری که شهید آوینی داشتند.

برخی معتقدند که بحث هنر در تمام دنیا در مقام عمل هدایت شده است، حتی گاهی حرف هایی شنیده می شود مبنی بر اینکه هنر باید مثل جوامع غربی آزاد، بدون چارچوب و ممیزی باشد، در حالی که در جوامع

بسیاری از کشورهایی که مرجع فکری برخی از این آقایان حساب می شوند، شما می بینید که هنرمند طوری تربیت می شود که متوجه مصلحت های عمومی، منافع علمی و حافظ منافع جمعی باشد. حال شما این فضا را در نظر بگیرید، حتی اگر بخواهیم کاملاً مادی نگاه کنیم، نظام پیشرفت چنین جامعه ای دچار اختلال خواهد شد. این حداقل کاری است که فکر می کنم قدری متقن است. حالا من وارد مسائل معنوی، روحی و فرهنگی نمی شوم. ما از آن طرف روایت های خیلی صریحی داریم. موقعی که پیامبر (ص) حضرت علی را برای جنگ خیبر می خواست بفرستد که منجر به فتح

است چون این مثال عینی است. چند سال پیش یک مناظره ای بین آقای حسام الدین آشنا که در حال حاضر مشاور رئیس جمهور هستند، با آقای شمس الواعظین که یک روزنامه نگار برجسته است و آقای عنایت فانی که سردبیر بی بی سی فارسی بود، برگزار شد که از رادیو گفت و گوی جمهوری اسلامی هم این بحث پخش شد. آنجا یک بحثی شد راجع به اینکه آیا روزنامه نگار موقعی که می خواهد کار خبری انجام بدهد باید متعهد به منافع ملی باشد یا خیر؟ خیلی جالب بود. آقای عنایت فانی که سردبیر بی بی سی فارسی بود، آنجا گفت روزنامه نگار باید متعهد به منافع

الحمد لله در جمهوری اسلامی آزادی زیاد است که آدم های لیبرال حرف خودشان را بزنند اما دولت اسلامی حق ندارد از بودجه و اقتدار و اعتبار خود برای آن شخص هزینه کند و این کار قطعاً یک حرام شرعی است

قلعه خیبر شد، جمله معروفی دارند و می گویند: اگر تو بتوانی یک نفر را هدایت کنی از آنچه خورشید بر آن می تابد، ارزشش بیشتر است. حال می توان برعکس این را هم متصور بود، یعنی اگر یک نفر منحرف شود، معلوم است که چه می شود.

اصلاً من وارد فضایش نمی شوم که اگر یک نفر منحرف بشود چه تبعات و مضراتی می تواند برای جامعه بشری

ملی کشورش باشد ولی آقای شمس الواعظین قبول نمی کرد و می گفت روزنامه نگار چه کار به منافع ملی دارد؟ به همین صراحت می گفت و ایشان آدمی است که نسلی از خبرنگاران را داخل این کشور تربیت کرده. یعنی نسلی که به آنها اگر بگوییم منافع ملی، با تعابیر بسیار زشتی خواهند گفت این موضوع به ما ربطی ندارد! در حوزه هنر هم همین است. در حوزه هنر در



بودجه می تواند حداقل کف هدایت هنری را ایجاد کند، چرا باید جایی هزینه کند که این تبعات را داشته باشد. این نکته دوم است و به نظر می رسد که درگیری اصلی ما نکته دوم است. والا هنرمندی که در یک گوشه کشور یک خبطی کرد، از نظر خیلی از افراد جامعه ما خیلی حساسیت برانگیز نیست. حساسیت این است که بودجه بیت المال مسلمین در حوزه هایی هزینه شود که با اصل اسلام و انقلاب در تناقض باشد یا از کسانی تقدیر بشود که پایبند به اصول نیستند، کسانی که عزت ملی دینی ما را خدشه دار کرده اند. اینها طبق فتوای صریح رهبری حرام شرعی است و این اصلاً با مقوله آزاد بودن هنرمند هم تعارض ندارد. هنرمند آزاد باشد و کار خودش را کند، اما شما هم حق ندارید از بودجه مسلمین قدرت و اقتدار دولت اسلامی، هیچگونه حمایتی از او کنید. جمله معروفی بود که «اینها ۳۳ سال نیست که با هنر دارند می جنگند، اینها هزار و ۴۰۰ سال است که دارند با هنر می جنگند.» من یادم هست که خودم مجری یک برنامه رادیویی بودم. این جمله را از رادیو گفت و گو، پخش کردیم هنرمندان سرشناسی را می آوردیم روی خط رادیویی و این جمله را برای اولین بار با صدای اصلی روی خط بردیم؛ اساتید بزرگ معماری و موسیقی را آوردیم روی خط، جمله را پخش می کردیم و می گفتیم نظر شما در این رابطه چیست که مهمانان می گفتند اصلاً ما باورمان نمی شود که این شخص چنین جمله ای را گفته باشد. حالا این حرف زده شده و ما کاری نداریم و الحمدلله در جمهوری اسلامی آزادی زیاد است که چنین آدم هایی حرف خودشان را بزنند. اما دولت اسلامی حق ندارد از بودجه و اقتدار و اعتبار خود برای آن شخص هزینه کند و این کار قطعاً یک حرام شرعی است.

شدت با آن برخورد خواهد شد. البته هدایتی که گفتید به همین سادگی نیست. این هدایت به صورت غیرمستقیم و چند لایه است. یک وقت هست شما می گویی که هنرمند آزاد باشد یا نباشد که حتی ما با این هم عقیده می شویم که هنرمند هر کاری دلش می خواهد انجام دهد، برود در زندگی شخصی خود هر کاری دوست دارد انجام دهد. اما دولت به عنوان متولی اداره کشور، بودجه خود را کجا باید هزینه کند؟ دولت آیا اجازه دارد سرمایه را در مسیری هزینه کند که جلوی پیشرفت کشور را بگیرد، داخل کشور ایجاد خودباختگی کند، عزت ملی و استقلال را خدشه دار کند. مقدسات را هتک و اصول

غربی هنر آزاد نیست! به عنوان مثال در مصاحبه ای که یکی از اعضای کمپانی والت دیسنی داشته بیان کرده: آوردن مفاهیمی چون خدا، بحث هایی حول محور خدا و معنویات در آثار والت دیسنی ممنوع است. این یعنی هنر در غرب از یک هدایت حاکمیتی برخوردار است. اما در طرف مقابل می بینیم مسائلی همچون همجنسگرایی، خیانت، رابطه جنسی، شیطان و شیطان پرستی و مباحث الحادی را به صورت غیرمستقیم مطرح می کنند. مهم تر از همه، چیزی که کاملاً به صورت مستقیم اشاعه می کنند، فرهنگ و سبک زندگی آمریکایی است. خود غربی ها که در مقام تئوری می گویند هنر باید آزاد باشد،

آقای عنایت فانی که سردبیر بی بی سی فارسی بود، آنجا گفت روزنامه نگار باید متعهد به منافع ملی کشورش باشد ولی آقای شمس الواعظین قبول نمی کرد و می گفت روزنامه نگار چه کار به منافع ملی دارد؟! به همین صراحت می گفت و ایشان آدمی است که نسلی از خبرنگاران را داخل این کشور تربیت کرده. یعنی نسلی که به آنها اگر بگوییم منافع ملی، با تعابیر بسیار زشتی خواهند گفت این موضوع به ما ربطی ندارد!

را زیر سؤال ببرد؟ آن تسلط دشمن و قوه متخاصمه در سطح جهانی را افزایش دهد؟ حال فرض کنید بنده با یک نگاه شبه لیبرال یستی پذیرفتم که هنر باید آزاد باشد. اما کسی که سیاستگذار است و از طریق قانونگذاری و تزریق

در عمل هالیوودی را می سازند که فرهنگ آمریکایی را در بین تمام ملت های دنیا نهادینه کنند! در غرب هنر آزاد نیست، کافی است هنرمندی در یکی از آثار خود ملزومات نظام حقوقی غرب را رعایت نکند یا رد کند، به



آسیب شناسی فاصله ما با فرهنگ تراز تمدن اسلامی در گفت و گو با آیت الله محمود محمدی عراقی

جامعه اسلامی نباید در زمینه ثروت و علم وابسته باشد

فاروق حفیظی

آیت الله محمود محمدی عراقی، عضو کنونی شورای عالی انقلاب فرهنگی، از شاگردان مدرسه علمیه آیات شهید دکتر بهشتی و علی قدوسی است که دوره عمومی دروس و رشته های تخصصی فلسفه و علوم قرآنی و همچنین دروس سطح حوزه را نزد آیات عظام و حجج اسلام آقایان مشکینی، خزعلی، احمدی میانجی، جنتی، حرم پناهی و آدینهوند تلمذ نموده و سپس برای گذراندن سطوح عالی حوزه و دروس خارج و علوم روز محضر حضرات آیات میلانی، علامه طباطبایی، جوادی آملی، میرزاعلی آقا فلسفی، مصباح یزدی، حسن زاده آملی، حاج آقا مجتبی تهرانی، شهیدان بهشتی و قدوسی، امینی نجف آبادی و مقام معظم رهبری شرفیاب شده و کسب فیض نمودند. برخی از مسئولیت های ایشان عبارتند از مسئولیت دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، نمایندگی امام در سپاه پاسداران، نمایندگی رهبری در دانشگاه تهران، عضویت در شورای نظارت بر صداوسیما، ریاست سازمان تبلیغات اسلامی ریاست سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی. با ایشان درباره فاصله فرهنگی ما با فرهنگ تراز تمدن اسلامی گفت و گو کرده ایم.

مؤلفه های اصلی قدرت فرهنگی انقلاب چیست؟

نقش اصلی در انقلاب اسلامی را رابطه مستحکم مردم با امام ایفا می کند، منشأ اصلی قدرت مردم هم فرهنگ دینی بود. به خاطر همین است که مشخصه اصلی انقلاب اسلامی ما را بعد فرهنگی آن دانسته اند. امام هم رهبری است که شخصیت فرهنگی و دینی دارد؛ به همین جهت امام برای انقلاب کردن نه حزب درست کرد و نه قدرت نظامی داشت بلکه ایشان دارای یک شخصیت برجسته دینی بود. مؤلفه های اصلی قدرت در جمهوری اسلامی مؤلفه های

فرهنگی است؛ مؤلفه هایی که شامل ایمان، اعتماد مردم به رهبری، رابطه معنوی بین رهبر و امت، وطن دوستی، هویت اسلامی ایرانی، وحدت و انسجامی که امام به وجود آورد، استقلال طلبی و فداکاری مردم که نشأت گرفته از فرهنگ شهادت و عاشورا است، می شود. اصولاً فرهنگ شهادت و عاشورا هم از مؤلفه های اصلی قدرت فرهنگی انقلاب است. به نظر من ۱۵ خرداد سال ۴۲ که اولین سنگ بنای انقلاب گذاشته شد مصادف بود با ۱۲ محرم آن سال؛ یعنی بعد از حرکت و شهادت امام حسین (ع) بود که امام خمینی حرکت شان را آغاز کردند و دستگیر شدند.

در کدام یک از زمینه های فرهنگی - اجتماعی، فاصله بیشتری با شرایط مطلوب در افق تمدن اسلامی داریم؟ این فاصله چگونه قابل رفع است؟

گرچه نقاط قوتی داریم که همین نقاط قوت هم ثمرات خوبی مثل رشد علم و فناوری، خودکفایی در صنایع دفاعی، انرژی هسته ای و مقابله با تروریسم و ناامنی داشته ولی نقاط ضعف و آسیب پذیر و عقب ماندگی هایی به خصوص در مسائل فرهنگی داریم. رهبری در یکی از سخنرانی های خود اشاره کردند؛ آن طور که در علم پیشرفت کردیم در اخلاق پیشرفت



نکردیم؛ به عبارتی ضعف در ارزش های اخلاقی و فرهنگ عمومی جامعه یکی از این نقاط ضعف است. نقطه آسیب پذیر دیگر: مسائل اقتصادی است که البته قسمتی از آن به مسائل فرهنگی برمی گردد. به همین خاطر است که اگر به نامگذاری سال های قبل از طرف رهبر انقلاب نگاه کنید، ایشان از ۲۰ سال قبل روی مسائلی چون وجدان کار، صرفه جویی، اصلاح الگوی مصرف و اقتصاد مقاومتی که مسئله الان جامعه هم است؛ تأکید داشته اند. آسیب های اجتماعی و اخلاقی هم یکی دیگر از نقاطی است که ما آسیب پذیری داریم. آسیب هایی چون اعتیاد، افزایش طلاق، کاهش ازدواج و آسیب های اخلاقی موجود در جامعه از جمله مسائلی است که شایسته انقلاب ما نیست.

اما چگونگی رفع این نقاط ضعف را در چند جمله نمی شود بیان کرد ولی مختصراً به نظر بنده، ما به یک انقلاب فرهنگی و اخلاقی در جامعه نیاز داریم. بنده دو عامل را در صدر این نقاط ضعف فرهنگی اجتماعی قرار می دهم؛ اول ضعف نظام تعلیم و تربیت و دوم نوع منش، اخلاق و روش کار گزاران حکومت. مهم ترین عامل رواج مسائلی چون گذشت، اخلاص در عمل، محرومیت زدایی و عدالت اجتماعی؛ نوع زندگی و سلوک مسئولان نظام است. همین نکته است که باعث شد خمینی، امام و الگو شود؛ به عبارتی ما فقهای زیادی داشتیم ولی تنها خمینی در بین اینها امام شد و یکی از دلایلی همین موضوع بود.

آیا رسیدن به دولت اسلامی بدون پرداختن به جامعه اسلامی امکان پذیر است؟ پرداختن به دولت اسلامی نسبت به جامعه اسلامی تقدم زمانی دارد؟

رابطه جامعه و دولت و تقدم و تأخر آنها رابطه عمیقی است. رهبر انقلاب در بعضی سخنرانی هاشان دولت اسلامی را مقدم بر جامعه اسلامی می داند و می گویند این دولت اسلامی است که باید جامعه (یا کشور) را اسلامی کند ولی در بعضی جاها هم می گویند جامعه اسلامی است که دولت اسلامی را به وجود می آورد؛ چون که دولت برآمده از جامعه است. در مجموع من معتقدم این موضوع، رابطه یک طرفه نیست بلکه رابطه ای متقابل است یا به عبارت دیگر هر دو در به وجود آوردن یکدیگر تأثیر دارند. جامعه اسلامی (بر خلاف انقلاب اسلامی) چیزی نیست که یک باره تحقق یابد. جامعه و دولت اسلامی در چه و مراتب دارند. وقتی جامعه اسلامی تا حدی تحقق یافت، دولت اسلامی را تحقق می بخشد و پس از آن دولت اسلامی تمام نهادها را اسلامی می کند و مجدداً پس از آن، این دولت اسلامی است که در چه نهایی جامعه اسلامی را تحقق می بخشد. این دولت اسلامی است که باید نظام تربیتی، اقتصاد و سیاسی جامعه را اسلامی کند؛ به عبارتی اسلامی نشدن نهادها به خاطر اسلامی نشدن کامل دولت است.

یک جامعه اسلامی بر چه پایه هایی متکی است؟ یعنی با ارزیابی چه مؤلفه هایی می توان تشخیص داد که یک جامعه اسلامی است یا نه؟

یک جامعه اسلامی بر پایه هایی چون اخلاق اسلامی، اصلاح فرهنگ عمومی، مدیریت اسلامی، رواج فرهنگ استقامت و فداکاری و آرمان گرایی در عین واقع گرایی استوار است. آرمان گرایی در تقابل با محافظه کاری است و اساساً سازگاری با واقع گرایی ندارد. آرمان گرایی یعنی تفکر انقلابی داشتن و به تعبیر رهبر انقلاب: «انقلابی ماندن و انقلابی عمل کردن».

ریشه کن کردن فقر از دیگر شاخصه های جامعه اسلامی است. شما ببینید امیرالمؤمنین (ع)

چه مدتی حکومت کرد؟ حضرت امیر در مدت کوتاهی که حکومت کرد، حداقل در آن حوزه حکومتی گرسنه نبود. ما تا چه حد به این مرتبه رسیده ایم؟

از دیگر شاخصه های جامعه اسلامی تولید علم و ثروت است. جامعه اسلامی نباید در زمینه ثروت و علم وابسته باشد.

نقش تحول در علوم انسانی را تا چه اندازه در تحقق دولت اسلامی مهم ارزیابی می کنید؟ آیا بدون تحول در علوم انسانی دست یافتن به دولت اسلامی امکان پذیر است؟ روند تحول را چگونه می بینید؟

تحول در علوم انسانی یا تولید علوم انسانی اسلامی و بومی کردن آن بدون شک نقش مهمی در پاسخگویی به چالش ها و مسیر آینده انقلاب اسلامی و به ویژه در مرحله تمدن اسلامی دارد. اصولاً اقتصاد و جامعه شناسی و حقوق رابطه محکمی با جهان بینی و شرایط اقلیمی یک جامعه دارد. علوم انسانی غرب، در فضا و فرهنگ غرب رشد کرده و کارکردش این است که انسانی متناسب با فرهنگ غربی بسازد. فرهنگ غرب هم اساساً یک فرهنگ امانیسم محور، سکولار و لیبرال است. ترجمه صرف منابع و علوم انسانی غربی، خود به خود خروجی اش همان انسان غربی است و به همین خاطر ما از این علوم انسانی نمی توانیم انتظار داشته باشیم که جامعه اسلامی و اخلاق اسلامی را به ارمان بیاورد. البته باید از آنها استفاده کنیم و کاملاً با آنها آشنا باشیم ولی اصولاً باید نگاهمان به علوم انسانی غربی، نگاهی نقادانه باشد. البته در این میان هم یک سری قوانین جهان شمولی در علوم انسانی هست ولی قسمت عمده اش تحت تأثیر جهان بینی و شرایط اقلیمی ماست.

افراد و گروه های مرجع مؤثر در رساندن ما به فضای مطلوب فرهنگی در تمدن اسلامی چه کسان و گروه هایی هستند؟

نخبگان، ورزشکاران، رسانه ها، هنرمندان، نویسندگان، اساتید حوزه و دانشگاه، شخصیت های سیاسی اجتماعی و سرمداران نظام به عنوان افراد و گروه های مرجع؛ مسئولیت سنگینی بر عهده دارند. یک فیلم ساز و حتی هنرمند هم تأثیر گذارند. اگر یک هنرمند منحرف باشد می تواند یک نسل را منحرف کند. حدیث شریفی می گوید: «صُفَّان مِنْ أُمَّتِي إِذَا ضَلَّحَا ضَلَحَتْ أُمَّتِي وَ إِذَا قَسَدَا، قَسَدَتْ أُمَّتِي» یعنی دو گروه اگر اصلاح شود، جامعه اصلاح می شود و اگر فاسد شوند، جامعه فاسد می شود؛ این دو گروه عبارتند از: شخصیت های علمی معنوی و شخصیت های سیاسی اجتماعی. بنده هم مثل امام خمینی عقیده دارم باید بیشتر به عامه مردم توجه کرد؛ یعنی همان توده مردم؛ هر چند اقشار بر گزیده هم تأثیر گذارند و مسئولیت شان هم بیشتر هست.

نقش نهادهای فرهنگ ساز انقلاب؛ مجموعه هایی مثل شورای عالی، صداوسیما و... در عروج فرهنگی به سمت تمدن اسلامی چیست؟ اصلاً تا الان چه میزان برای شان نیل به تمدن اسلامی و تبدیل کشور به یک ام القرا در جهان اسلام مسئله است؟

این مجموعه ها به نحوی مراکز تصمیم گیری و تصمیم سازی هستند که گروه های مرجع در آن حضور دارند. البته علاوه بر این نهادها، می توان به خانواده هم اشاره کرد. اولین مرکز فرهنگ ساز، خانواده است و همین خانواده یکی از نقاط قوت ما نسبت به غرب است. به طور کلی خانواده دوستی

و خانواده محوری در جوامع شرقی نسبت به جوامع غربی بیشتر به چشم می خورد. البته در تهاجم فرهنگی، یکی از اهداف اصلی، هدف قرار دادن خانواده است. در شورای عالی فرهنگی آماری اعلام شد که بالای ۹۰ درصد از سریال ها و فیلم های خارجی که به خصوص در شبکه های فارسی زبان ماهواره ای پخش می شوند، روی خانواده هدف گذاری کرده اند و می خواهند آن را تضعیف کنند. آنچه به نظر من می رسد این است که غربی ها در اتاق های فکر خود به این نتیجه رسیده اند که دینداری از خانواده شروع می شود یعنی خانواده در باورهای فرزند تأثیر گذار است. به عبارتی غربی ها برنامه ریزه شده اند که اگر خانواده تضعیف شد، فرهنگ دینی تضعیف می شود و وقتی که فرهنگ دینی افول کرد نهادهای جامعه اسلامی دچار ضعف می شوند و پس از آن نظام اسلامی تضعیف می شود.

در این زمینه اگر چه ما سرمایه های عظیمی داریم ولی یک مقدار ضعیف عمل کردیم. من از خودم شروع می کنم؛ از حوزه های علمیه، ما در طول این چهار دهه نتوانسته ایم قرآن را به زندگی مردم ببریم. ما ۱۲ سال به بچه هایمان قرآن، دینی و عربی یاد می دهیم ولی تا چه حد موفق بودیم که آنها را به قرآن علاقه مند کنیم. هر چند تعدادی از جوانان و کودکان مان حافظ و قاری هستند ولی جو غالب بچه های ما الان این است که درست نمی توانند قرآن بخوانند. البته ما در زمینه آموزش زبان فارسی هم موفق نبوده ایم. بچه های ما فارغ التحصیل می شوند ولی شاهنامه فردوسی، گلستان سعدی و اشعار حافظ را نمی توانند درست بخوانند.

روش آموزش ما چه در زبان فارسی، چه عربی و چه انگلیسی روش کارآمدی نیست. به جای علاقه مند کردن بچه ها به عربی، ما آنها را با این روش آموزشی از عربی و زبان دین اسلام زده می کنیم. هر زبانی حامل فرهنگ خاصی است لذا وقتی ما در آموزش زبان مان به فرزندانمان خوب عمل نکنیم، در انتقال فرهنگمان هم دچار مشکل می شویم.

نقش گروه های مردم نهاد در تحول فرهنگی چیست؟

گروه های مردم نهاد، گروه هایی هستند که دست مردمند و خود مردم آنها را هدایت و مدیریت می کنند؛ مثل هیئت های مذهبی و مساجد. در آخرین حکم رهبر انقلاب به شورای عالی به چند نکته اشاره شد که یکی از آنها توجه به حرکت گروه های مردم نهاد بود. به نظر بنده دستگاه های فرهنگی بیشتر باید سیاست گذاری کنند و اجرای این سیاست ها را به گروه های مردم نهاد واگذار کنند. چه بسا خیلی از این ناهنجاری ها به این طریق حل شود. در حال حاضر آیا فرزندان ما قرآن را بیشتر در مساجد و مراکز مذهبی یاد می گیرند یا در کلاس مدارس؟ هر چند قسمت دوم هم باید اصلاح شود ولی تأثیر گروه ها و مراکز مردم نهاد در این امر بیشتر است. از این گروه ها ما تجربه های موافقی هم داشته ایم. برای مثال طبق آماری که به ما داده اند مردم ما در روز عاشورا یک هزار میلیارد تومان هزینه هیئت ها و مراسم های عزاداری می کنند. مدرسه های غیرانتفاعی هم نمونه ای از این مراکز مردم نهاد است. این مدارس هر چند پولشان را از مردم می گیرند، ولی معمولاً بازدهی بیشتری نسبت به مدارس دولتی دارند. گروه های جهادی هم از این دسته مراکز هستند که هم در ساخته شدن خود جوانان ما و هم مناطق محروم تأثیر دارند. اصولاً یکی از ایرادات تحصیل کرده های جامعه ما این است که از مردم جدا می شوند، ولی مراکز مردم نهاد می توانند این پیوند را حفظ کنند و مانع از خود بیگانگی تحصیل کردگان ما شوند.



هنر؛ تجلی گاه تمدن نوین اسلامی



هنر؛ ساحت فراگیری از فرهنگ است. تمدنی که بر پایه فرهنگ نمو یافته باشد؛ بلاشک این تعالی فرهنگی در جنبه‌های هنری آن تمدن نیز متجلی می‌شود.

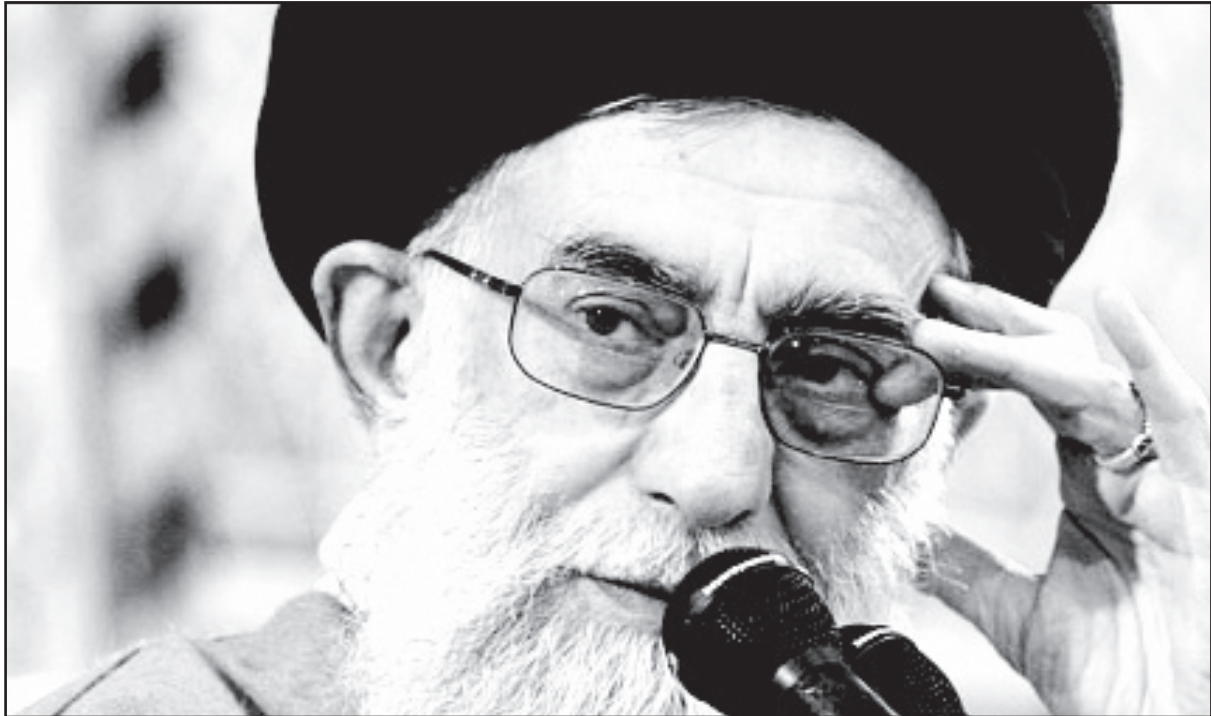
اگر فرهنگ را جنبه نرم افزاری رفتار مردمان یک تمدن بدانیم؛ هنر جنبه‌های ظاهری و نمایشی این رفتار است.

تمدن اسلامی-ایرانی که در قرون پیشین در کشور ما نضج یافت در جنبه‌های هنری متفاوتی در ابعاد مختلف خود را نمایش داد. از معماری و آثار ادبی؛ تا نگاره‌ها و خوشنویسی ایرانی.

تمدن نوین اسلامی نیز باید از جنبه‌های مختلف هنر خود را در سطح قابل قبولی برساند که تفاوت آن با وضعیت التقاط کنونی متفاوت نماید.

در صفحات پیش رو؛ جنبه‌هایی از هنر تراز تمدن اسلامی بحث و به آسیب شناسی نقصان‌ها و فاصله پیش رو تا این رسیدن به قله این مسیر پرداخته خواهد شد.





نگاه رهبر انقلاب به هنر تمدن ساز

هنرمند خودی می خواهیم

هنرمند باید با ملکوت خود، ملکوت جامعه را شکل بدهد

امیر زاهدی اگر فرهنگ به نفس نفس بیفتد تمدن هم به نفس نفس می افتد و از بین می رود، اگر فرهنگ داشته باشد هنر را راه می اندازد و موجب شکوفایی تمدن می شود. با انقلاب اسلامی روحی جانبخش در هنر دمیده شد و بخشی از هنر را جنباند و چون معنوی ترین نوع هنر، شعر و ادبیات است شاهد رشد چشمگیر این هنر بعد از انقلاب هستیم. اگر این الهام رحمانی قوی باشد و امکان عمیق تر شدن و همه گیر شدن را داشته باشد به تدریج بیماری های ناشی از ورود تمدن غرب را درمان می کند هر چند این اتفاق آرزوی دوردستی است. در تاریخ انقلاب اسلامی، یکی از موضوعاتی که همواره مورد توجه بوده است، مقوله هنر و هنرمند است. مقام معظم رهبری در رابطه با اهمیت هنر می فرماید هنر جزو برجسته ترین مخلوقات الهی و ارزشمند ترین صنعت پروردگار است که باید آن را راجع نهاد یا در تکریم هنرمند می افزایند: حقیقت هنر - هر نوع هنری - یک عطیه الهی است.

است بنابراین زمانی که کسی مخاطب آثار شیطانی او قرار می گیرد در قوس صعود با ملکوت شیطانی او می آمیزد و او هم شیطانی می شود. اینجاست که مقام معظم رهبری می فرمایند: آن چیزی که در هنر دینی به شدت مورد توجه است، این است که این هنر در خدمت شهوت، خشونت، ابتذال و استحاله هویت انسان و جامعه قرار نگیرد. شهری که آمیخته با آثار هنری غیر پاکیزه و شیطانی است عموم مردم را با سیاهی و تباهی عالمی می کشاند که خالق آن یک معمار یا هنرمند شیطانی است. هنگامی که یک فرد، مخاطب یک اثر هنری قرار می گیرد درست همان مراحل را طی می کند و از طریق این هنر به مراتب عالم ملکوت آن هنرمند دست می یابد. در عالم ملکوت القائنات بسته به خود فرد از طریق فرشته ها یا شیاطین انجام می گیرد و اینجاست که اگر اثری رحمانی

می تواند داشته باشد، اثراتی که در اختیار خود هنرمند هم نیست. مقام معظم رهبری با اشاره به این اثرات پنهان می فرمایند: خاصیت عمومی هنر این است بدون اینکه خود گوینده حتی در خیلی از موارد توجه داشته باشد و غالباً بدون اینکه مستمع توجه داشته باشد، اثر می گذارد.

تزکیه: عنصر اساسی هنر

با این تفاسیر تزکیه عنصر اساسی در وجود هنرمند خواهد بود؛ مقام معظم رهبری نیز به این مهم تأکید دارند که هنرمند باید اولاً یک حقیقت را درک کند و سپس با هنر خود به تبیین و ابلاغ آن بپردازد. «هنر اگر با روح دیانت همراه شود، عالی ترین وسیله تبلیغ ارزش های اسلامی، انقلابی و انسانی است.» هنرمندی که تزکیه ندارد قلبش محل القائنات شیطانی است و تجلیات هنری او نیز شیطانی

هنر؛ جوششی از درون هنرمند

هنرمند، هم در باب فرم و قالب هنر خودش و هم در قبال مضمون تعهد دارد. آنچه به عنوان یک اثر از هنرمند دیده می شود، نه تنها حاصل ذوق لطیف هنرمند، بلکه واگویی های از درون هنرمند است. هر انسانی دو بُعد دارد، یک بُعد مادی و یک بُعد ملکوتی. همه غیب و ملکوت داریم و همه چیز از ملکوت انسان ها آغاز می شود. آنچه را که ما به زبان می آوریم متأثر از القائنات است که از عالم ملکوت بر دل ما جاری می شود، در واقع گوش هنرمندان در عالم ملکوت به دهان ملانکه است. وقتی مطلبی به او در آن عالم گفته می شود این مطلب در عالم ماده بر قلب او نازل شده و به تأثر از این القائنات آثاری در زمینه های مختلف هنری ایجاد می کند. این موضوع اشاره به اثرات پنهانی دارد که یک هنر و هنرمند



باشد روح شما نیز رحمانی می‌شود و اگر برخلاف آن این اثر هنری شیطانی باشد روح شما نیز شیطانی می‌شود. به طور مثال اگر موسیقی شیطانی بشنوید چون منطبق با روح شیطانی سازنده است روح شما نیز شیطانی می‌شود.

■ تربیت هنرمند خودی

اینجاست که ضرورت وجود هنرمندان متعدد، خود را نشان می‌دهد؛ هنرمندانی که با ملکوت خود، ملکوت مخاطبان و جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهند و آن را شکل می‌دهند. این هنرمندان باید در فرهنگ انقلاب تربیت شوند تربیتی که حاصل آن در بیان مقام معظم رهبری «هنرمند خودی» است: «انقلاب آن وقتی می‌تواند خودش را در قالب هنر بیاورد که هنرمند خودی داشته باشد و خودش هنرمند را پرورش بدهد.» هنرمندی که بار تبلیغ و تبیین ارزش‌های اسلامی و انقلابی را بر دوش دارد، چرا که هنر و هنرمند هستند که جامعه را به سمت فرهنگ و سپس تمدن اسلامی حرکت می‌دهند. «همه وظیفه داریم. وظیفه مجموعه فرهنگی و ادبی و هنری هم وظیفه مشخصی است؛ بلاغ، تبیین؛ بگوید، خوب بگوید. من همیشه تکیه بر این می‌کنم. باید قالب را خوب انتخاب کنید و هنر را تمام عیار توی میدان بیاورید؛ نباید کم گذاشت تا اثر خودش را بکند.»

■ حضور یا عدم حضور سیاسی هنر

وقتی هنرمند را مبلغی بدانیم که قرار است با الهامات رحمانی خود به تبیین آرمان‌های انقلاب اسلامی بپردازد دیگر صحبت از گوشه‌گیری و عدم توجه به موضوعات سیاسی حرفی گزاف می‌نماید آنگونه که مقام معظم

آن چیزی که در هنر دینی به شدت مورد توجه است، این است که این هنر در خدمت شهوت، خشونت، ابتذال و استحاله هویت انسان و جامعه قرار نگیرد. شهری که آمیخته با آثار هنری غیر پاکیزه و شیطانی است عموم مردم را با سیاهی و تباهی به عالمی می‌کشاند که خالق آن یک معمار یا هنرمند شیطانی است

آنها دنیایی را مطابق بنیادهای معرفتی، ادب، سلوک و ارزش‌های خود می‌سازند. این فرهنگ است که تمدن را می‌سازد و هنر عنصر اصلی، فرهنگ است و هنرمند کسی است که به بهترین شکل می‌توان الهامات ملکوتی و رحمانی خود را در مخاطبان هم ایجاد کند. لذا است که می‌گوییم هنر توجه خاصی را می‌طلبد تا در یک سیر تاریخی و تکاملی منتهی به تمدن‌سازی اسلامی شود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱۳۸۳/۲/۲۸ - بیانات پس از بازدید از سازمان صداوسیما
- ۱۳۸۰/۵/۱ - بیانات در دیدار جمعی از اصحاب فرهنگ و هنر
- ۱۳۸۰/۵/۱ - بیانات در دیدار جمعی از اصحاب فرهنگ و هنر
- ۱۳۸۴/۵/۵ - بیانات در دیدار جمعی از مداحان
- ۱۳۸۷/۲/۱۸ - دیدار اعضای هیئت دولت با رهبر انقلاب
- ۱۳۸۰/۵/۱ - بیانات در دیدار جمعی از اصحاب فرهنگ و هنر
- ۱۳۷۰/۷/۱۵ - بیانات در دیدار اعضای کنگره شعر حوزه
- ۱۳۸۸/۶/۱۴
- ۱۳۹۱/۱۲/۱ - دیدار جمعی از مسئولان و دست‌اندرکاران جشنواره مردمی فیلم عمار بارهبر
- ۱۳۸۰/۵/۱ - بیانات در دیدار جمعی از اصحاب فرهنگ و هنر
- ۱۳۷۹/۷/۶
- ۱۳۹۱/۱۲/۱ - دیدار جمعی از مسئولان و دست‌اندرکاران جشنواره مردمی فیلم عمار بارهبر انقلاب

است. آن طرف پیروز طبعاً گزارش‌هایی را ممکن است بدهد اما در این کتاب آن طرف شکست خورده، شکست را آن چنان تصویر می‌کند که مایه غرور و سربلندی ملت خود بوده است. یعنی در حرکت مردمی، هنرمند می‌تواند نقاط ارزشمند را کشف کند و برجسته نماید و به مردم نمایش دهد. مادر جنگ هشت ساله، یک پیروزی مطلق به دست آوردیم. مقام معظم رهبری درباره توجه هنرمندان به این مقطع تاریخی می‌فرمایند: این پیروزی را با همین ابعاد، با همه خصوصیات که در آن وجود دارد، با همه آن هزاران هزار ماجرای که آن را به وجود آورده است، ما باید روایت کنیم. این کار هنرمندان عزیز ماست؛ کار نویسندگان است؛ کار سینماگران است؛ کار شاعران است؛ کار نقاشان است؛ کار اصحاب فرهنگ و هنر است. کسانی که امروز مشغول کار و فعالیت در عرصه فیلم‌هایی با مضامین انقلابی و دفاع مقدس هستند واقعاً در حال جهاد هستند.

■ هنر متعالی؛ عنصر اصلی تمدن اسلامی

تمدن اسلامی یک طرح از پیش طراحی شده نیست، بلکه فرآیندی است تاریخی. تمدن را انسان‌ها می‌سازند.

رهبری می‌فرماید: یکی از مسائل دروغی که در دنیا تبلیغ می‌شود، این است که می‌گویند هنر نباید با سیاست آمیخته شود، در حالی که مجموعه‌های هنری غرب، از جمله هالیوود، کاملاً سیاسی هستند و اگر این گونه نبود، چرا به فیلم‌های ضد صهیونیستی ایران اجازه حضور در جشنواره‌های سینمایی را نمی‌دهند؟ البته حضور در میدان سیاسی و پرداختن به چنین موضوعاتی به معنی حضور در بازی‌های سیاسی نیست و ایشان همواره در این باره تذکر داده و فرموده‌اند: همیشه توصیه من به هنرمندان و کسانی که با کار هنری سر و کار دارند، این است که اینها را به بازی‌های خطی و سیاسی نکشید.

■ سوزهای جاودان برای هنر تمدن ساز

آثار بزرگ هنری دنیا را ببینیم؛ بسیاری از آنها روی قهرمانی‌های ملت‌ها متمرکزند؛ حتی آنجایی که شکست خورده‌اند، در لشکر کشی ناپلئون به روسیه، دو نفر روایتگر بزرگ هنری، این ماجرا را روایت کردند؛ یکی فرانسوی است که ویکتور هوگوست؛ یکی روسی است - طرف شکست خورده که اول کار شکست خورد - که تولستوی



سیاست در هنر در گفت‌وگو با دکتر وحید یامین پور

تسویه حساب سیاسی هنرمندان را از فضای تمدنی دور کرده است

✦ وحید یامین پور متولد شهر دزفول در سال ۱۳۵۹ است. هر چند با برنامه «دیروز، امروز، فردا» به یک چهره شناخته شده در رسانه‌ها تبدیل شد اما از سالیانی پیشتر به عنوان فعال فرهنگی، روزنامه‌نگار و پژوهشگر حوزه هنر اسلامی شناخته می‌شود. یامین پور که فارغ التحصیل دانشگاه امام صادق است، هم‌اکنون استاد دانشگاه و رئیس پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی است. با او درباره هنر ارزش مدار تر از تمدن اسلامی و وجه تمایز آن با هنر غیر ارزشی و نیز فاصله فرهنگی ما تا ایده آل مطلوب فرهنگی انقلاب سخن گفتیم.

بعضی از هنرمندان به بهانه اخلاق از اولویت‌های دین فاصله می‌گیرند. علی‌الظاهر در آثار خود حرف اخلاقی می‌زنند ولی کلیت پیامی که دارند منتقل می‌کنند، تضعیف حکومت اسلامی است. تلقی‌اش این است که انقلاب اسلامی به اخلاق لطمه زده است. «کلمه الحق ویراد علی‌الباطل»

اگر بخواهیم درباره هنر مقبول تمدن نوین اسلامی سخن بگوییم، باید نخست میان ارزشی بودن یا نبودن هنر بحث کرده و این دورا از هم تفکیک کنیم. از نظر شما تفاوت این دو نوع دسته‌بندی چیست و شما تمایز آنها را در چه می‌دانید؟ معیار تشخیص ارزشمدار بودن یا نبودن هنر را چه کسی یا چه نهادی تعیین می‌کند؟

اصولاً نهاد خاصی تعیین نمی‌کند که چه هنری ارزشی و تمدن‌ساز است یا غیر ارزشی. فهم یک اثر هنری خودش یک دانش و بصیرت است، البته این طور نیست که خیلی هم پیچیده و دشوار باشد. پیامی که از طریق یک اثر هنری منتقل می‌شود، نیازمند تحلیل و بازخوانی است. این پیام اگر در راستای تعالیم دین یا آرمان‌های انقلاب است، تکلیف

اشاره ما به مصداق قرآنی‌اش است که ابلیس باشد و گاهی اشاره به مصداق سیاسی‌اش است که لیبرال دموکراسی امریکایی باشد.

حرف من مبنای قرآنی دارد، یعنی وقتی ما در مقام عمل مرزبندی می‌کنیم و می‌گوییم هنر شیطانی و رحمانی،

آن معلوم است و اگر در این راستا نیست باز هم تکلیفش مشخص است. ما در این میدان، حد وسط و میانه نداریم، یعنی به طور مثال نمی‌توانیم معتقد باشیم که یک هنرمندی نه ضددین است و نه در خدمت دین. هر چیزی که در خدمت دین نباشد در خدمت شیطان است. حالا این شیطان گاهی



این دو اثر هنری از هم متمایز و متضاد است اما اینکه گفته شود هنر برای هنر است و هنر ارزشی و ضدارزشی ندارد، این خودش یک تئوری سیاسی است به نظر من، یعنی این ادعا یک تلقی غیر دینی از هنر است که قائل باشیم هنر ماهیتی ندارد، هنر چستی ندارد، هنر سویه محتوایی ندارد.

مبدأ، سرمنشأ و مبنای ایدئولوژیک چنین تفکری را در کدامیک از مکاتب می شود جست؟

لیبرالیست ها و پوزیتیویست ها بیش از همه این ادعا را تکرار می کنند، البته مابه ازای این تئوری و اندیشه هم روشن است. در این اندیشه، هنر تا وقتی در خدمت نفس اماره و در خدمت اباحی گری و ولنگاری لیبرالیستی است، اسم هنر روی آن می گذارند اما وقتی بنا باشد هنر، یک حرف نقادانه ای بزند، وقتی قرار باشد اثر هنری، مخاطب را به یک تذکری و ابذار، همان لیبرال ها سرعاً موضع می گیرند که این هنر جنسش اعلی و مطلوب نیست و دیگر نمی شود اسم آن را هنر گذاشت! به نظرم این یک حربه سیاسی است که هنر تا وقتی در خدمت لیبرالیسم است، هنر تلقی شود و وقتی در خدمت و مسیر نقد لیبرالیسم می افتد ما اسم هنر را روی آن نگذاریم. این حرف هم یک زمانی شنیده می شد و اعتبار داشت، الان سال هاست از این مرحله عبور کرده ایم و امروز دیگر بعید است کسی این ادعا را مطرح کند که هنر سویه ندارد و هنر ها مابه ازای سیاسی ندارند و فاقد پیام و منظور هستند. فکر کنیم این حرف ها دیگر منقضی شده است و در خود غرب هم خردی ندارد.

متقابلاً در غرب نوع نگاه به هنر چگونه است؟ آیا تاریخ هنر غرب و مسیری که غرب برای پیشبرد هنر خود ترسیم کرده است، مبتنی بر یک نظام ارزشی خاصی است؟ آیا آنها قائل به هنر بدون مرزبندی هستند یا آنها نیز اصول، ارزش ها و تعهداتی برای خود دارند؟

جریانی در تاریخ هنر وجود دارد که معتقد است آن هنری هنر است که به هیچ چیز متعهد نباشد. اصطلاحاً معروف است به هنر برای هنر! که این یک جریانی است در دنیا و طرفدارانی دارد. در مقابل این نگاه، یک نگاه قدرتمندی وجود دارد که هنر را متعهد می داند و از هنر توقع اثرگذاری های اجتماعی و سیاسی دارد، حتی چپ ها این طوری هستند، مارکسیسم ها از هنر توقع سرمایه گذاری های اجتماعی و سیاسی دارند و هنر را یک محصول خصوصی شخصی که برای تفنن و سرگرمی باشد، نمی دانند. در نگاه دینی ما که یقیناً همین طور است، ما از هنر توقعات فوق العاده ای داریم، یعنی اتفاقاً مسئولیت اصلی تربیت انسان ها، رسالت و تکلیف هنر است و این رسالت و تکلیف بیان هنری است که باید حقایق و مکنونات دین را منتقل بکند و انسان را تربیت کند.

من اساساً بعید می دانم حاکمیتی در دنیا باشد که نسبت به تولید و انتشار هر نوع اثر هنری لایشرط باشد و هیچ شرطی نگذاشته باشد و اصلاً چنین چیزی محال است. مطالعات من نشان می دهد تمام حکومت ها با هر عقیده ای ممیزی هایی در عرصه هنر دارند. بنابراین این یک چیز خیالی است که تصور کنیم در دنیا هر کسی می تواند هر چیزی به ذهنش رسید به هر طریق منتشر کند مگر اینکه کسی را پیدا کنی که در یک جزیره ای زندگی می کند که هیچ روابط انسانی آنجا وجود نداشته باشد. منتها این حرف حربه بسیار خوبی برای نظام لیبرال سرمایه داری است.



من اساساً بعید می دانم حاکمیتی در دنیا باشد که نسبت به تولید و انتشار هر نوع اثر هنری لایشرط باشد و هیچ شرطی نگذاشته باشد و اصلاً چنین چیزی محال است. مطالعات من نشان می دهد تمام حکومت ها با هر عقیده ای ممیزی هایی در عرصه هنر دارند، بنابراین این یک چیز خیالی است که تصور کنیم در دنیا هر کسی می تواند هر چیزی به ذهنش رسید به هر طریق منتشر کند

بالاخره اثرات بیرونی دارد و تبدیل به یک خطابه و سناریو می شود، لذا این مرزی که ماقائل می شویم قرآنی و حکمی است.

حکمت اسلامی و فلسفه اسلامی، هنر را این گونه می بیند و تلقی اش این چنین است. بین یک اثر هنری که شما را به شهوت دعوت می کند و یک اثر هنری که شما را به خدا دعوت می کند یک توازن ماهوی برقرار است. در واقع ماده

کاملاً مبنای قرآنی دارد: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»؛ خداوند به اندازه ای حقایق خودش را در عالم نازل می کند و این حقایق بر قلب هنرمند نازل می شود که او یک اثر هنری را خلق می کند. از این طرف هم «شیاطین فیوحوح علی اولیائهم»؛ شیاطین به اولیای خودشان وحی می فرستند و این وحی تبدیل به یک اثر هنری یا یک قطعه شعر می شود. وحی شیطانی هم



چون از این طریق می تواند هژمونی خودش را توسعه دهد. امروز پول های بسیاری برای جذب هنرمندان و لژیونریست ها و اهالی رسانه به سوی غرب و امریکا صرف می شود. همچنین دوره آموزشی برای آنها می گذارند و هزینه می کنند و جوایز بین المللی و بورس های تحصیلی اعطا می کنند و هزینه های تولید فیلم های آتی شان را به این ها می پردازند. این ها نوعی ضریب دادن به یک نگاه فرهنگی و هنری است. اما اگر یک اثر هنری در مسیر نقد غرب حرکت کند آن ها آیا برایش هزینه می کنند؟ طبیعتاً نه، چرا که این کار از یک نوع مدیریت فرهنگی ناشی می شود و آن هم مدیریت دولتی فرهنگ است!

حال وقتی کاملاً حساب شده و از سوی اتحادیه اروپا و کنگره امریکا برای حمایت از تولید یک نوع آثار هنری که در ایران یک بودجه مشخصی تعیین می شود؛ نظر آنها که می گویند دولت نباید در فرهنگ دخالت کند و سیاست گذاری کند، درباره این شیوه از مدیریت فرهنگ چیست؟ اصلاً شما امکان اینکه یک کتابی یا یک اسمی یا یک عکسی

امروز یک تأسف عمیقی وجود دارد و آن هم اینکه گاهی دعوای سیاسی داخلی بر نزاع تاریخی و تمدنی ما رجحیت پیدا می کند. بعضی از مدیران تنگ نظر - که به لحاظ فکری نمی توانند کلان نگاه کنند و صحنه را بین المللی و تاریخی و تمدنی ببینند - سطح تنازع را در سطح مسائل سیاسی داخلی تنزل و تقلیل می دهند و فکر می کنند تسویه حسابشان با فلان جناح مقابل را در آثارشان یا فیلم هایشان انجام دهند

تشخیص بدهد که اثری که دارد تولید می کند تقویت الهی می کند یا طاغوت قطعاً در این سرگردانی به ما لطمه خواهد زد؛ یعنی هنرمند یک هوشمندی و هوشیاری و تقوای عملی فوق العاده می خواهد. ما با فیلمسازان سکولار و ملحد، طرف نیستیم، یک زمانی با اینها روبه رو بودیم الان با فیلمسازانی طرف هستیم که به ظاهر متشروع و نماز خوان هستند ولی چون اولویت ها را درست تشخیص نمی دهند هنرشان ضعیف و ضداثری از آب در می آید.

هالیوود به طور شفاف ابزار جنگ است. چون دنیای امروز دنیای تنازع قدرت و بقا و عرصه دزدیدن قلب ها و اذهان و ربودن دل ها و ارواح است. حال شما سینمایی که با ضمیر ناخودآگاه مخاطب ارتباط دارد و متبحرترین و اغواکننده ترین ابزار تبلیغاتی است را اگر خارج از این دایره تعریف کنید، باید خیلی آدم فریبکاری باشید که چنین اعتقادی دارید. من فکر می کنم آدم هایی که هنوز دارند این چنین حرف هایی را می زنند جزو فریبکارترین آدم ها هستند!

مهم ترین آسیبی که در حال حاضر پیمایش ما به سمت و سوی تراز فرهنگی تمدن اسلامی را مختل می کند از نگاه شما چیست؟

امروز یک تأسف عمیقی وجود دارد و آن هم اینکه گاهی دعوای سیاسی داخلی بر نزاع تاریخی و تمدنی ما رجحیت پیدا می کند. بعضی از مدیران تنگ نظر - که به لحاظ فکری نمی توانند کلان نگاه کنند و صحنه را بین المللی و تاریخی و تمدنی ببینند - سطح تنازع را در سطح مسائل سیاسی داخلی تنزل و تقلیل می دهند و فکر می کنند تسویه حسابشان با فلان جناح مقابل را در آثارشان یا فیلم هایشان انجام دهند؛ در حالی که متوجه نیستند حرفی که امروز در سینمای ایران زده می شود گاهی بهانه ای برای یک جنبش سینمایی - فرهنگی در دیاست. بهانه ای است که از یک فستیوال به فستیوالی دیگر ببرند و از آن تقدیر کنند و آن را نمایند جامعه ایرانی و نمودی از چالش های جامعه و حاکمیت معرفی کنند. این خیلی جای تأسف دارد. مدیر فرهنگی ضرورتاً باید نگاه تاریخی و تمدنی داشته باشد، اما اگر نگاه او سیاسی باشد، همه سیاستگذاری هایش آسیب خواهد رساند.

علی الباطل». ما در مرحله پیچیده تری از عرصه هنر قرار داریم. این طور نیست که هر کس چادر سرش کرد و قرآن و نماز خواند یک پرسنل مثبت به حساب می آید. ما الان با داعش و اسلام سلفی و شیعیان سلفی طرف هستیم و با انقلابی های پشیمان هم طرف هستیم و با کاسه های داغ تر از آتش هم طرف هستیم.

من دیدم بعضی از کارگردانان تمدنی که به شخصیت های اخلاقی معروف هستند فیلم می سازند در تقویت اخلاق و تضعیف انقلاب؛ در توصیه به اخلاق و کنایه به زدن به ولایت؛ این یک رفتار خبیثانه است. یعنی شما به اسم اخلاق می آید انقلاب را نفی می کنید. یک زمانی خیلی راحت تر می شد با اینها رفتار کرد. ولی این پیچیدگی دیگر به شما امکان تحلیل های ساده را نمی دهد مثلاً در چند سال اخیر مد شده است به خصوص بعد از فتنه که بعضی از کارگردانان که تمایلات قلبی به سمت جریان های ضد انقلاب پیدا کرده اند خیلی بلند بلند و گل درشت تکرار می کنند که انقلاب به دست ناهلان و نامرحمان افتاده است و ما دلمان برای انقلاب می سوزد. انگار که آن ها انقلاب را بهتر از ولی فقیه می فهمند و درک می کنند.

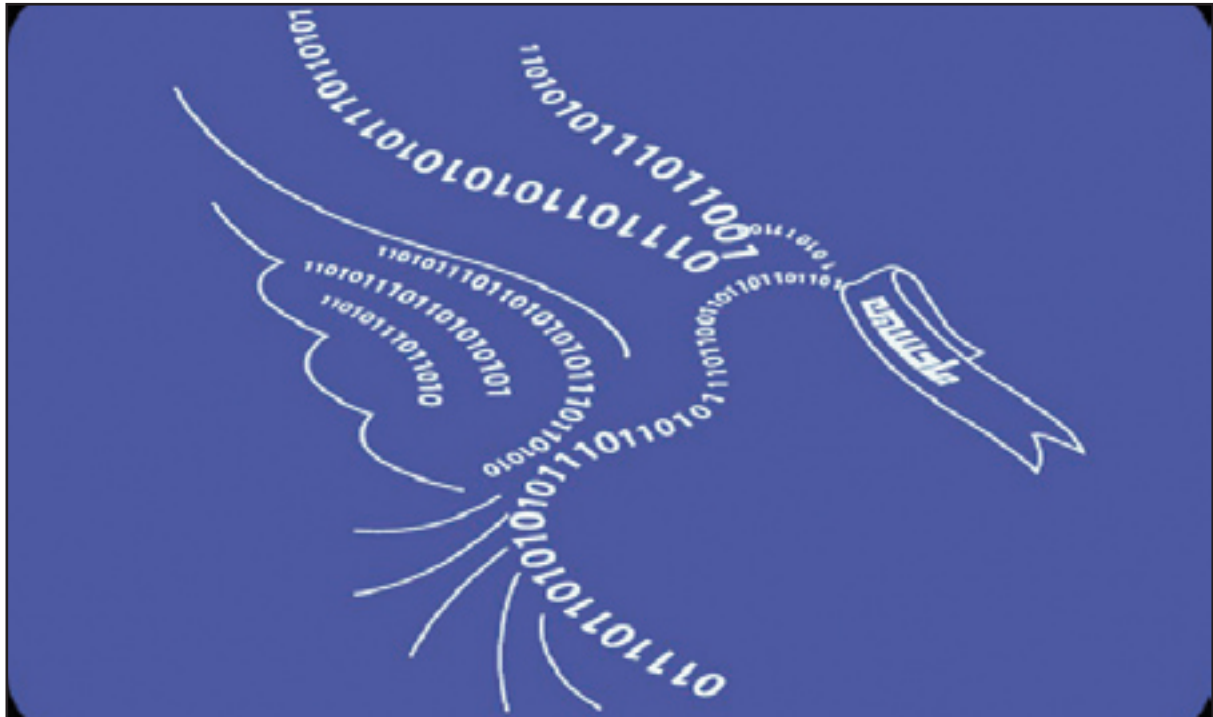
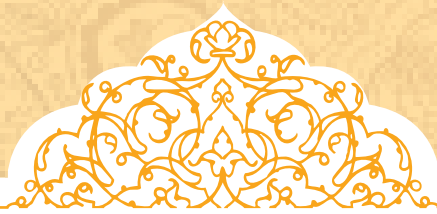
می خواهم بگویم عرصه هنر عرصه پیچیده ای است که با کلیات نمی شود درک کرد و برچسب کرد و آدم ها را کلاسه کرد و در کمدها و قفسه ها قرار داد. باید معیارها را بازیابی کرد. یک چیزی خیلی روشن تر است، هنرمندی که نتواند

در فرانسه منتشر شود که یک گوشه ای از رژیم صهیونیستی هشدار داده شود، اصلاً چنین امکانی برای شما فراهم نیست و قطعاً با این اتفاق برخورد خواهند کرد. یک شبکه پیچیده مدیریت فرهنگ و هنر در دنیا وجود دارد، منتها به چشم ما نمی آید و بعضی ها نمی توانند این را ببینند. چون فراوانی محصولات هنری را وقتی می بینند فکر می کنند که هر کسی آزاد است هر حرفی را که دلش می خواهد بگوید. در حالی که این بخشی از نظام فرهنگی و هنری طاغوت و استکبار است که آن قدر به عرصه های نفسانی مجال می دهند که عرصه برای هنر متعهد و منتقد تنگ می شود.

اگر با این نگاهی که ارائه دادید بخواهیم ویژگی های هنر و هنرمند تراز تمدن اسلامی را بگوئیم، چه مدلی باید ارائه دهیم؟

امام خمینی (ره) وقتی هنر ناب را معرفی می کنند می گویند هنری که بکوبنده سرمایه داری زالوصفت باشد، هنر ناب است. حضرت امام و مقام معظم رهبری که در واقع نشانه گذاری می کنند مسیر را، به اندازه کافی صحبت کرده اند.

بعضی از هنرمندان به بهانه اخلاق از اولویت های دین فاصله می گیرند. علی الظاهر در آثار خود حرف اخلاقی می زنند ولی کلیت پیمایی که منتقل می کنند تضعیف حکومت اسلامی است. تلقی اش این است که انقلاب اسلامی به اخلاق لطمه زده است. «کلمه الحق و یزاد



جهان دیجیتالی انقلاب اسلامی

بایسته‌های زندگی انسان تراز انقلاب اسلامی در جهان دیجیتالی

میثم امیری

«وقتی عصر جدیدی در تاریخ بشر آغاز می‌شود، هیچ کس نمی‌تواند خود را از تأثیرات آن عصر برکنار بدارد.» رهبر انقلاب، ۱۳۶۹/۳/۱۴

این نوشته قرار بود همه ابعاد دیجیتالی را مد نظر داشته باشد؛ حتی به آسیب‌ها هم بپردازد. اما چه کسی می‌داند فرزندی را که می‌خواهد به دنیا بیاورد، دقیقاً چه شکلی است و چه رفتاری دارد و چه خصیصه‌هایی را پرورش خواهد داد! من فکر کردم اگر حرف‌هایم قابل شنیدن باشد، اینها مهم‌تر است، زیرا درباره آسیب‌ها و راهکارها بسیار سخن رفته است، اما پیرامون اهمیت و بایسته‌های آن کمتر سخن رفته است. همین شده که در این باره سخن گفته‌ایم؛ چرا زندگی دیجیتالی انسان انقلابی مهم است؟

ما و زندگی آسوده نیاکانمان!

وقتی به زندگی خودمان نگاه می‌کنیم، از صبح که برمی‌خیزیم تا انتهای شب که به خواب می‌رویم، ورود زندگی دیجیتالی را در زندگی‌مان حس می‌کنیم. هر چه حضور ما در این زندگی دیجیتالی بیشتر می‌شود، پیچیدگی‌های آن بیشتر می‌شود. مانند یک جهان چندبعدی که باید در یک زمان واحد با بعدهای مختلف در تقابل باشیم.

اما این پیچیدگی‌ها دقیقاً از کجا آغاز شد و چه اتفاقی افتاد که بارها و بارها این عبارت را می‌خوانیم که: با گسترش شبکه‌های رایانه جنبه مجازی زندگی ما هم توسعه یافته است.

خوانده‌ایم که در زمان‌های قدیم، وقتی که اجدادمان کودک بودند، زندگی آنها به مثابه حرکت در یک زمین صاف و یک‌بعدی بود. ارتباطات پیشینیانمان، حتی تاجرها و بازاریها، در زمان‌های قدیم، نهایت در برخورد با ۱۰۰ نفر

در یک روز قابل تعریف بود. ما یک جهان واقعی داشتیم و در آن جهان واقعی بایستگان، دوستان و همسایگان ارتباط داشتیم. آن هم به این صورت نبود که با همه کسانی که آشنا هستیم در یک روز یا یک ماه ارتباط داشته باشیم. آنچه مسلم بود این گزاره بود که آدمی نبود که شناسیم و بدون اینکه خبر داشته باشیم در زندگی‌مان سرک بکشند. می‌توانستیم همه روابطمان را با دیگران تنظیم کنیم. فرایندی نبود که از همه اجزای آن باخبر باشیم. (برعکس امروز ما که شاید دهها وسیله در خانه‌مان باشد که ندانیم چطور کار می‌کند و بدتر از آن نمی‌دانیم آیا این وسیله‌ها جنبه‌های پنهانی دارند که از آن بی‌خبر باشیم!)

زندگی قدیم و تک‌بعدی نیاکان ما آرام آرام با اختراعات جدید بشر متحول شد. زندگی آدم‌ها با اختراع موتور بخار تغییر یافت و جنبه‌های جدیدتری به خود دید. ماشین،

الکتروسیسته و فی‌الجمله تکنولوژی جنبه‌های جدیدتری را به زندگی ما افزود. روابط زندگی آدم‌ها پیچیده‌تر شد و اضافه شدن هر اختراع یا امکان پیشرفته‌تر در زندگی، حیات انسان‌ها و ارتباطات آنها گسترده‌تر شد. زیرا آدمی از حالت قبلی که بیشتر از محصولات تولید خودش استفاده می‌کرد، به مصرف‌کننده تولیدات دیگران تبدیل شد. زمانی این کالا در مرور زمان ارزشش را در برابر کالاهای ساخته ماشین از دست داد. استقلال خانواده‌ها به منابع تولید دیگران و کارخانه‌ها بیشتر شد و این روابط بین آدم‌ها را پیچیده‌تر کرد؛ وضعیتی که از آن به زندگی ماشینی تعبیر می‌کنند.

ما و روابط پیچیده دنیای دیجیتالی

امروزه اتفاق دیگری افتاده و زندگی ما دیجیتالی شده و جنبه مجازی زندگی ما توسعه یافته است. این یعنی نه تنها زندگی



با پشت چشم‌نازک کردن نباید آن را بی‌اعتبار کرد یا به عنوان دستاویز اصلی دشمنانمان به کلی از آن ناامید شد. درست است که سیطره جهان دیجیتالی و شبکه‌های اجتماعی و فضای سایبر در اختیار نیروهای ضد دین خداست، ولی نباید خلاقیت‌های شکوفا شده، استعداد‌های گسترش داده شده و فضای چهره شده را از دست داد. خاصه که این برجسته شدن به دلیل همخوان بودن با ادبیات دینی است. اتفاقاً آنچه در این فضا بیش از هر چیزی خطر محسوب می‌شود افشاندن در ورطه تکرار و تقلید است. اینکه ما سعی کنیم شبکه‌های اجتماعی درست کنیم، شبیه غربیان، سایت و پورتال‌هایی تأسیس کنیم شبیه آنها، وبلاگ‌هایی داشته باشیم با همان قالب‌ها، ابر کامپیوترها یا موتورهای جست‌وجویی داشته باشیم در تقلید از رقیبانمان، هیچ دستاورد و پیروزی مهمی نیست که شاید



ما گسترده‌تر شده است بلکه جهانی دیگر موازی جهان واقعی در حال باز تولید است؛ جهانی که به آن جهان دیجیتالی یا جهان مجازی یا دنیای سایبر می‌گویند. جهان در حال انفجار اطلاعات است، کافیست به بند زیر توجه کنید تا اهمیت جهان دیجیتالی و روابط پیچیده آدم‌ها با یکدیگر را دریابید. همه اطلاعات مکتوب بشری تا ۱۹۸۰ میلادی، مقداری بوده است، فرض کنید یک واحد. این مقدار، در دهه ۸۰ (۱۹۹۰-۸۱) دو برابر می‌شود. از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ میلادی اطلاعات مکتوب بشری باز دو برابر می‌شود. این بار در فاصله‌ای پنج ساله. یعنی یک واحد از زمان آدم ابوالبشر تا ۱۹۸۰، ۲۰ واحد تا ۱۹۹۰ و ۴۰ واحد تا ۱۹۹۵! بعدتر هم پیش‌بینی می‌شود که در زمان ما هر شش ماه، اطلاعات بشری دو برابر شود. این البته معنای کیفی ندارد. در آن یک واحد، از دیوان حافظ تا سمک عیار تا مجموعه

این روزها با یک گرافیک خوب، یک پادکست حرفه‌ای و نگارش یک مطلب استاندارد می‌توان این معارف را تبلیغ کرد. فضای حضور و صدور یک گفتمان در دنیای آدم‌ها غالباً تحصیلکرده در عالم مجازی سهل‌تر شده است تا گذشته. این ابزار را رتباطی برای تبلیغ آنچه فکر می‌کنیم درست است و آن را میراث فکری مان می‌خوانیم، بسیار فراهم است

در جهان دیجیتالی مهم است و چقدر این اهمیت در حال رشد است.

در این شرایط پیچیده که هر روز کار کردن با رایانه در خانه‌هایمان به طور تصاعدی بالا می‌رود، سخن گفتن از مضرات زندگی مجازی شاید به کلی بیراه باشد. در نقشه ترسیمی بنیان‌گذار انقلاب اسلامی برای آینده تمدن اسلامی و در رهپای‌های آقا تلقی منفی از چنین سبک زندگی دیده نمی‌شود. اتفاقاً وقتی در ابعاد این نوع زندگی دقیق می‌شویم جنبه‌های آموزنده بسیاری را می‌یابیم. یکی از دم‌دست‌ترین این دستاوردها فرصت طرح مسئله انقلاب اسلامی و ابعاد آن در جهان سایبر است. پیش از این برای تبلیغ معارف اسلام، نیاز به صرف هزینه، مبلغ و وقت زیادی داشتیم. ولی این روزها با یک گرافیک خوب، یک پادکست حرفه‌ای، نگارش یک مطلب استاندارد می‌توان این معارف را تبلیغ کرد. فضای حضور و صدور یک گفتمان در دنیای آدم‌ها غالباً تحصیلکرده در عالم مجازی سهل‌تر شده است تا گذشته. این ابزار ارتباطی برای تبلیغ آنچه فکر می‌کنیم درست است و آن را میراث فکری مان می‌خوانیم، بسیار فراهم است.

■ ما و فرصت‌های فضای سایبر

فرصت زندگی دیجیتالی، مجال متنوع تر و نوتری است برای گسترش و ارتباط شبکه‌های درهم تنیده دینی. از کنار چنین مجالی نمی‌توان به سادگی گذشت و

آثار شکسپیر و سروده‌های اوستا یافت می‌شد. این دو برابر شدن به آن معنا نیست که حالا هر شش ماه یکبار، آثاری به درخشش کار حافظ و شکسپیر تولید می‌شود! بلکه تنها نموداری است از یک رشد وحشتناک. (نفحات نفت، رضا امیرخانی، صفحه ۲۱۲)

در چنین شرایطی، سرگرمی و اوقات فراغت آرام آرام به مهم‌ترین صنعت در تکاپوی جهان بدل می‌شود و این بخش از همه بیشتر سبک کالای مردم را پر می‌کند. این یکی از مهم‌ترین جنبه‌های گسترش اطلاعات است. ما آدم‌ها حتی نسبت به ۱۰۰ سال قبل عجیب‌تر شده‌ایم. امروز کسانی هستند که شاید برای آنها عجیب باشد کسی در دنیا زندگی کند، صفحه خبر خوان گوگل نداشته باشد، هر روز ایمیل‌هایش را چک نکند، به وبلاگش سرزند و سری هم به دوستانش در شبکه‌های معروف اجتماعی نزند، این یعنی سرگرمی با اطلاعات. آن هم با اطلاعاتی زیاد و مهار نشده در دنیای مجازی که هر روزی‌های اطلاعاتش دیگر دست ما آدم‌ها نیست. چرا که نمی‌دانیم روی دیوار شبکه اجتماعی مان چه می‌نویسند، نمی‌دانم چه ایمیلی بر ایمان می‌آید، چه کامنتی در وبلاگ مان نوشته می‌شود و حتی چه خبرهایی در خبرخوان مان به‌روز می‌شود. من می‌خواهم پیرامون همین نمی‌دانم‌ها و همین جنبه‌های تحریک‌برانگیز اطلاعات سخن بگویم. تمام مقدمات را فراهم کرده‌ام تا بگویم چقدر زندگی

باخت‌اندر باخت باشد. چون شاید هیچ انسان عاقلی (از جمله انسان عاقل در دایره انقلاب اسلامی) فضای اصلی تر را رها نمی‌کند و دلش را به دل خوش‌خنگ‌های تقلیدی گره نمی‌زند. آنچه سایت‌هایی نمونه و موفق و خلاق دینی ما را پر مخاطب و خوش‌ایقبال نام نهاده، اتکا به نیروی دانش و خرد ایرانی بوده است. این البته به معنای استفاده و بهره‌گیری از تجربه‌های دیگران نیست. ضمن اینکه در فضای سایبر استفاده نکردن از تجربه‌های دیگران به کلی ناممکن است، آنچه حضور ما را در این دنیا مورد توجه قرار می‌دهد، یافتن سبک حضور مان است. به عنوان مثال همه فیلم‌های سینمایی دنیا با تجهیزات غربی ساخته می‌شود، ولی آنچه فی‌المثل آژانس شیشه‌ای را متفاوت و مطرح می‌کند، نحوه بهره‌گیری از تجربیات دیگران، استفاده از سبک فیلمسازی ایرانی است. ختیر به عنوان یکی از علاقه‌مندان انقلاب اسلامی، در سایت‌های امید حسینی (آهستان)، شهاب مرادی، دول (میثم محمد محسنی)، ارمیا (رضا امیرخانی)، راسخون (حوزه علمیه اصفهان)، تبیان (سازمان تبلیغات اسلامی) و... اشاره کردم. اینها را گفته‌ام تا ضمن به یاد داشتن نقاط ضعف، نقاط قوت و حرکت‌های پیش‌رو را نیز فراموش نکنیم.

دوباره به جمله ابتدایی رهبر انقلاب برمی‌گردیم و با فهم اهمیت حضور در فضای سایبر، مدام در حال پیگیری این معنا هستیم که چگونه می‌توانیم در این فضا مؤثر، بکر، مولد و کارا باشیم. چرا که: آورده‌اند جانمایه روزگار چیزی است که بازگشت به آن شدنی نیست. فروپاشی آرام آرام این جانمایه از آن است که جهان به پایان خود نزدیک می‌شود. یک سال نیز، از همین رو تنها یک‌بار یا تابستان ندارد. یک روز هم، به همین سان. بازگرداندن جهان امروز به صد یا چند صد سال پیش، شاید دلخواه آدمی باشد، اما شدنی نیست. پس ارزنده است هر نسلی، آنچه در توان دارد، به کار بندد. برگرفته از کتاب هاگاکوره، از سده ۱۸ میلادی ژاپن، و باز نشر داده شده در کتاب زندگی در جهان متن، نوشته یعقوب رشتچیان.

ما گرفتار تقویم‌ها و مناسبت‌ها هستیم که در این نگاه تقویمی هم از پرسش‌های مرسوم و متداول تجاوز نمی‌کنیم و به مقدمات نمی‌پردازیم. نتیجه‌اش این است که به نظر می‌رسد نوع تحلیل‌هایی که در این زمینه وارد ادبیات می‌شود، غلط، نادرست، ناکافی و بسیار ناقص است



آسیب‌شناسی ادبیات انقلاب در گفت‌وگو با احمد شاکری، نویسنده و منتقد ادبی

ادبیات ما تئوری ندارد

✦ احمد شاکری منتقد و داستان‌نویس، در سال ۱۳۵۳ در تهران به دنیا آمد. او دارای تحصیلات حوزوی است و سوابقی چون: عضویت در هیئت داوری چندین جشنواره داستان‌نویسی، نقد فیلم‌های سینمایی در مطبوعات، نقد داستان و رمان‌های معاصر در مطبوعات، عضویت در هیئت مدیره انجمن قلم ایران و همچنین شورای عالی ادبیات داستانی بسیج، دیده می‌شود. برخی از آثار وی عبارتند از: رمان «عریان در برابر باد»، مجموعه داستان‌های «سرزمین پدری»، «انجمن مخفی»، «نفس» و «باران نیمروز». برای آسیب‌شناسی ادبیات انقلاب و بررسی فاصله ما تا بیسته فرهنگی ادبیات مورد نیاز در تمدن اسلامی با احمد شاکری به گفت‌وگو نشستیم.

در ادبیات انقلاب برای نیل به آرمان‌های فرهنگی تمدن اسلامی چه مراحلی را باید پیمود و نخست چه مسائلی را باید حل کنیم؟

در ابتدا لازم است بگوییم که مشکل اول ما این است که نمی‌دانیم چه چیزی را باید بررسییم. به اصطلاح ما در مسئله‌یابی و پرسشگری در ادبیات داستانی پس از انقلاب دچار مشکل هستیم. این بیشتر از آن‌جا اهمیت دارد که ما در پرسش به دنبال حل مسئله هستیم و یعنی پیش از هر پرسشی مسئله‌ای را می‌یابیم و نیازهایی را احساس می‌کنیم و اهدافی را برای ادبیات ترسیم می‌کنیم. ادبیات انقلاب را برایش ارکانی قائل هستیم با چنین تصویری دست به پرسشگری می‌زنیم و طبعاً پرسش‌های ما برآمده از شناخت ما در مورد ادبیات پس از انقلاب است و در این پرسشگری اولویت‌بندی هم می‌کنیم و بعضی از آنها را مقدمه برخی دیگر می‌نامیم. اما در وضعیت موجود به نظر می‌رسد این بحرانی که در پرسشگری است فضای ادبیات ما را تحت تأثیر خودش قرار داده است. به خصوص زمانی که رسانه‌ها، مطبوعات، مجلات و سایت‌های خبری کسانی که می‌خواهند فضای تئوریک ایجاد کنند برای ادبیات، این مسئله کمبود مسئله یا بحران مسئله‌شناسی در این حوزه بسیار تأثیر می‌گذارد. مثلاً شما می‌بینید نوع پرسش‌هایی که به لحاظ مناسبتی انجام می‌شود که خود این نگاه یک نگاه سطحی به حوزه ادبیات است یعنی مناسبت‌ها هستند که ما را به سمت پرسشگری سوق می‌دهند. مناسبت‌ها هم اعتباری هستند یعنی ممکن است دهه یا هفته‌ای برای دفاع مقدس در تقویم‌ها بیاید اما مضامین بسیار مهمی هستند که هیچ جایگاهی ندارند و خیلی از پرسش‌ها هستند که در تقویم ما هیچ جایی ندارند اینها چه زمانی باید پرسیده شود؟

ما گرفتار تقویم‌ها و مناسبت‌ها هستیم که در این نگاه تقویمی هم از پرسش‌های مرسوم و متداول تجاوز نمی‌کنیم و به مقدمات نمی‌پردازیم. نتیجه‌اش این است که به نظر می‌رسد نوع تحلیل‌هایی که در این زمینه وارد ادبیات می‌شود، غلط، نادرست، ناکافی و بسیار ناقص است و می‌تواند موجب فرو رفتن ما در یک غفلت فراهم کند؛ غفلتی که موجب شود ما دقیقاً ندانیم چه کار برای ادبیات کنیم و همیشه هم این پرسش‌های سطحی را انجام دادیم. مخاطبان ما هم عادت کرده‌اند پاسخ‌های از پیش آماده‌ای را طراحی کنند و در مورد ادبیات تجویز کنند. پس بحران اول بحران پرسشگری است.

بحران دوم بحران روشمندی و پاسخ‌گویی به سؤالات است. یعنی حالا ببالفرض که ما فهمیدیم چه مسائلی



می‌بینید. این‌جا هم بحران است. میانی و روش‌های ما چند در این پاسخگویی چیست. الان در دانشگاه‌های ما چند سالی است که رشته «ادبیات دفاع مقدس» تأسیس شده و شاید مطلع باشید که منابع دروس دفاع مقدس یا پایداری، منابع بی‌ربط یا مربوط به ادبیات کهن هستند.

وجود دارد و کدام یک از مسائل تنها به پاسخ‌گویی مسائل دیگر قابل حل است. کدام مسائل ضرورت امروزه ادبیات ما است و جامعه به آن نیاز دارد مسئله بعدی این است که چگونه باید به این مسائل پاسخ دهیم و چطور پاسخ دهیم. چه کسانی و چه محافلی و چه نهادهایی در این زمینه



ما ادبیات را مثل یک کارخانه تنظیم کنیم و از نویسنده بخواهیم ادبیات انقلاب بنویسد یا نگاه تمدنی داشته باشد. این بسترهای اجتماعی و فکری می‌خواهد. ادبیات پیش از انقلاب کاملاً ادبیات وابسته‌ای بود. حتی الان جریان روشنفکری در حوزه ادبیات ما فعال است و کار می‌کند. تولیدات متعدد دارد. پیش از انقلاب تئوری‌اش از غرب می‌آمد و نمونه‌هایش از صادق هدایت گرفته تا چوبک زیاد بودند. چوبک مقلد ناتورالیست‌ها بود و هدایت هم مقلد نویسنده‌های دیگر بود. یعنی عیناً کار آنها را تکرار می‌کرد. گلشیری کاملاً مقلد فرمالیست‌ها بود. ما اگر این فهم را داشتیم که نمی‌توانیم از هر شیوه‌ای برای ادبیات استفاده کنیم بخشی از مشکلات سیاستگذاری حل می‌شد.

از در پیچه دیگری به بحث نگاه کنید. آیا از روی بی‌توجهی نسبت به انقلاب، نویسندگان به سمت خلق آثاری درباره انقلاب اسلامی نرفتند یا دلایل دیگری داشت؟ شما فکر می‌کنید چطور می‌توانستند به این مقوله بپردازند؟

ادبیاتی که به لحاظ فقر نظری و جریان نقد در آزمون روایت، از دفاع مقدس نمره‌های منفی هم در کارنامه‌اش دارد به نظر شما این ادبیات اگر به تبیین انقلاب بپردازد چه ثمره‌ای خواهد داشت؟ مشخص است. نتیجه‌اش رمان «شاه بی‌شین» می‌شود که در حوزه هنری تولید شد. حوزه هنری شاید انقلابی‌ترین مرکز در کشور ما باشد که زیر نظر سازمان تبلیغات اسلامی فعالیت می‌کند. کسانی که وارد این حوزه شدند مثل آقای فردی و سرشار، همه انقلابی هستند. چه شد که حوزه هنری حالا رمانی را منتشر می‌کند که شاه را مظلوم جلوه می‌دهد و نویسنده‌اش با صراحت بیان می‌کند که شاه آن قدری هم که ما فکر می‌کنیم بد نبود. ما در حق شاه ظلم هم کردیم. چرا؟ دلیلش همین است که بنیان نظری سست است. معرفت ما نسبت به داستان سست است. تئوری‌ها ترجمه‌ای است. نگاه ما ادبی نیست. ما در ادبیات تئوری نداریم. حتی بالاتر از تئوری ما حتی آن اعتقاد راسخ را به آرمان و حرف امام نداریم. نویسنده‌ای که اینگونه می‌نویسد اعتقاد راسخی ندارد چون موضع امام و بزرگان راجع به شاه مشخص است. بنابراین همه اینها نشان می‌دهد استعداد نوشتن رمان انقلاب باید به وجود بیاید. به نظر من قضاوت در مورد اینکه نویسندگان در حوزه انقلاب چه کردند نباید قضاوتی غیرمنصفانه باشد. ما باید یک دوره طولانی مدت را برای ادبیات‌مان لحاظ کنیم و فرصت طولانی مدتی را در اختیار ادبیات‌مان قرار دهیم که از گونه‌های ساده‌تر به سمت گونه‌های پیچیده حرکت کنند. یک وقتی بعضی‌ها از نویسندگان قبل انقلاب دعوت کرده بودند که بیا و برای ما رمان بنویس! یعنی گمان می‌کردند ادبیات ما می‌تواند بدون توجه به مستندگرایی یک دفعه رمان جهانی تولید کند. در طول این ۳۰ سال کدام رمان ما قد و قامت جهانی پیدا کرد؟ هیچ کدام. اما چه قدر از خاطرات ما جهانی شد حداقل ۴-۵ مورد را فکر می‌کنم اینها در حد و تراز جهانی است. متأسفانه مسئولان ادبیات کشور ما مظاهراً تنها بر نامه‌ای که به ذهنشان می‌رسد بر گزاری جشنواره است. کسی که جشنواره طراحی می‌کند اگر نتواند در کنارش جریان نقدی را راه‌اندازی کند به شدت در معرض خطر است.



چه شد که حوزه هنری حالا رمانی را منتشر می‌کند که شاه را مظلوم جلوه می‌دهد و نویسنده‌اش با صراحت بیان می‌کند که شاه آن قدری هم که مافکر می‌کنیم بد نبود. مادر حق شاه ظلم هم کردیم. چرا؟ دلیلش همین است که بنیان نظری سست است. معرفت ما نسبت به داستان سست است. تئوری‌ها ترجمه‌ای است. نگاه ما ادبی نیست. مادر ادبیات تئوری نداریم. حتی بالاتر از تئوری ما حتی آن اعتقاد راسخ را به آرمان و حرف امام نداریم

ما نیازهایی داریم که به این نیازها باید بپردازیم. فتنه ۸۸ برای ما یک نیاز است. مسئله سیاسی، مسئله هسته‌ای، مسئله دفاع مقدس قله ادبیات ما است. ما باید روی این بیشتر تمرکز می‌کردیم. اوایل انقلاب تا پایان دهه ۶۰ این تصور در برخی از مدیران ادبیات وجود داشت که ما می‌توانیم با استفاده از نویسندگان نسل گذشته تولید ادبیات انقلاب کنیم حتی سفارش‌های متعددی به اینها داده شد و قراردادهایی بسته شد ولی ثمره‌اش تولید ادبیات انقلاب نبود. یعنی اندک اندک مدیران ادبی، یعنی کسانی که می‌خواستند ادبیات را جریان‌ساز کنند به این نتیجه رسیدند که نمی‌شود از هر فاعلی، هر فعلی صادر شود. نمی‌شود از هر نویسنده‌ای با هر تفکری انتظار داشت. برای ادبیات انقلاب بنویسد. چنین چیزی مقدور نیست. بنابراین آن رویه‌ای که جریان‌های ادبی دارد شکل می‌گیرد یک مقدار نگاه‌ها متعادل شد. این گونه نیست که

ربطی به تاریخ معاصر ندارد. هنوز دانشگاه‌های ایران وارد مباحث به روز نشده‌اند. لذا دانشگاه ما که منبع اصلی برای پاسخگویی است نسبت به ادبیات دفاع مقدس یا ادبیات پایداری چندان مانوس نیست و به رسمیت شناخته نشده است. از طرف دیگر روش‌هایی که برای پاسخگویی به این پرسش‌ها به خصوص پرسش‌های مبنایی اتخاذ می‌شود روش‌های صورت‌گرا و روش‌های الحادی در این زمینه است. اینکه تئوری‌هایی در غرب طراحی و تبیین شده است و ما برای اینکه به پرسش‌های خودمان پاسخ بدهیم اساساً به پرسش‌ها توجه داریم یا اگر بخواهیم پاسخ بدهیم مجاری را برای این پرسش‌ها در نظر می‌گیریم که با نوع پرسش‌ها همخوان و همسو نیست و نمی‌تواند پاسخ دهد. هر ادبیاتی در هر کشوری به خصوص ادبیات داستانی از رخدادهای فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در جامعه تأثیر می‌گیرند. دلایل متعددی دارد یکی از دلایل این است که نویسندگان از چیزی که می‌بینند و محسوس است و از چیزی که عاطفه و ادراک آنها را درگیر کند، سخن می‌گویند. دلیل دیگر این است که نویسندگان موضوع داستان را از موضوعاتی انتخاب می‌کنند که تازه و نو باشد. رخدادهای مثل انقلاب در یک کشور می‌تواند تاریخ را به دو مقطع تبدیل کند؛ از چنین موضوع مهمی هیچ نویسنده‌ای نمی‌تواند به راحتی بگذرد.

اما به رغم اینکه تحول شگرفی نظیر انقلاب در هر کشوری مبدأ تحول در آثار فرهنگی از جمله ادبیات داستانی بوده است، در ایران به نظر می‌رسد به جز موضوعات خاصی همچون دفاع مقدس یا استثنائاتی، جو کلی ادبیات داستانی ما نسبت به این گذار به سمت تمدن اسلامی بی‌تفاوت است. علت این امر چیست؟

در برخی از جوامع، پیشگام حرکت‌های مردمی هستند. یعنی زمانی که حرکت‌های انقلابی در نطفه است، در میدان هستند. اینها هستند که می‌نویسند. در سطح عالی‌تری نویسنده پیشگام مردم و جامعه‌اش است و حتی پیش‌بینی می‌کند. درباره انقلاب اسلامی می‌توان گفت که آقای براهینی، «آواز کشتگان» را نوشته یا آقای احمد محمود «مدار صفر درجه» را نوشته است. اینها جزء اولین رمان‌هایی هستند که در این حوزه چاپ شده‌اند ولی همین‌ها هم همسویی با قیام مردمی و دینی ندارند. اینها بیشتر نسخه فکری چپ یا لیبرال خودشان را دارند دنبال می‌کنند. انقلاب رخدادهای سیاسی است که با حاکمیت محقق می‌شود و پایان می‌پذیرد یعنی همین که رژیم شاهنشاهی تغییر کرد و حکومت جمهوری اسلامی تشکیل شد، انقلاب به ثمر نشست، قطعاً این طور نیست! ما انقلاب‌مان بیش از اینکه سیاسی باشد جنبه فرهنگی داشت و می‌توانیم بگوییم ما هنوز هم در حال انقلاب هستیم. هنوز در دل انقلاب و جریان انقلاب هستیم و فرایند تمدنی را طی می‌کنیم. اگر با این تعریف به انقلاب نگاه کنیم ادبیات انقلاب، ادبیات ساری و جاری در تمام سال‌های پس از انقلاب است یعنی هر کسی و هر چیزی که راجع به انقلاب بنویسد و نوشته شود اگر کسی چیزی راجع به حجاب بنویسد راجع به انقلاب نوشته است اگر راجع به دفاع مقدس بنویسد راجع به انقلاب نوشته است. پس تعبیر دقیق در مورد ادبیات انقلاب، ادبیاتی است که با آرمان‌های انقلاب همراه است و دارد بستر را بررسی می‌کند.



بررسی مقایسه‌ای مؤلفه‌های فرهنگی تمدن غرب و شرق با نگاه به آثار رضا امیرخانی از بام تاشام

عبدالله
بنی‌مسینی

فهم اصطلاح سنت و مدرنیسم و تقابل آنها در بررسی تاریخ اروپا پس از قرون وسطی میسر خواهد بود. تا قبل از دوره مدرن در اروپا حکومت دینی و کلیسا برقرار بوده است و با پایان قرون وسطی با از میان رفتن مرجعیت علما و نهادهای مذهبی، حکومت دینی غرب به سر آمد و این پایان با آغاز رشد علمی و صنعتی و توسعه دانشکده‌ها در عالم غربی همزمان شد، به طوری که خواه ناخواه این نتیجه گرفته شد که غربی‌ها با کنار زدن سنت (حکومت کلیسا) به مدرنیسم رسیدند و می‌توان نتیجه گرفت مسئله تقابل سنت و مدرنیته و مباحث کلانی که پس از آن حول تقابل سنت و مدرنیسم مطرح شده و می‌شود ناشی از این نوع تلقی از تاریخ غرب است.

در ایران نیز موضوع سنت و مدرنیسم و تقابل سنت و مدرنیته از عصر رضاخان با دستور تغییر پوشش زنان و مردان (ظاهری ترین سطوح سنت) با چالش‌ها و کج‌فهمی‌هایی روبه‌رو بوده است اما اندیشمندانی که در روند شکل‌گیری انقلاب اسلامی مطرح شدند مانند امام خمینی، علامه طباطبائی، شهید مطهری، شهید بهشتی و... با رسیدن به فهم درستی از مدرنیسم و ارائه آن به جامعه تا حدود زیادی این تقابل انگاری را کمرنگ نمودند و از سوی دیگر با تبیین مبانی اندیشه اسلامی و بازتولید عقاید مکتب شیعه الگوی روزآمد و متناسب با مسئله‌های روز ارائه کردند.

آنچه باعث شد برای واکنش مؤلفه‌های فرهنگی تمدن غربی و شرقی به سراغ آثار امیرخانی برویم آن است که توجه امیرخانی به مقوله فرهنگ و نیز تمایزات فرهنگی بیناتمدنی، خصوصاً در اثری چون «بیوتن» جلوه خاصی دارد و از سوی دیگر جلوه‌های فرهنگی تمدن شرقی در آثار و گشت و گذارهای این نویسنده بسیار ملموس است. از «داستان سیستم» گرفته تا «جانستان کابلستان»، از «ارمیا» گرفته تا «قیدار».

امیرخانی چون در روند انقلاب اسلامی قرار دارد و به قول خودش «پوششی برای نوار کاست‌های انقلابی پدرش» بوده

تلاش برای حفظ هویت واژه‌ها
باعث شده است آثار امیرخانی
در کشورهای حوزه زبان فارسی
مانند افغانستان و تاجیکستان
که هر کدام در رتبه‌های خاصی
از روند تکامل زبان فارسی توقف
کرده‌اند با استقبال مناسبی
مواجه شوند

است با فرارفتن از این پیش‌فرض ناقص تاریخی منشعب از تفکرات غربی‌ها معتقد است مدرنیته همان شاکله زمان است به این معنا که عصر جدید مانند سایر عصرهای پیشین مختصات و اقتضائات خود را دارد و اینها ایجاب می‌کند که اگر قرار است حکومتی بر اساس اسلام و سنت شکل بگیرد متناسب با دنیای مدرن و برای مسئله‌های مردم آن باشد. شاید بتوان امیرخانی را مصداق این سخن شهید مرتضی آوینی دانست که معتقد بود: «به خاطر ذاتیات زمان نویسی و داستان نویسی سبک غربی است که ما مجبوریم برای داشتن داستان مذهبی کسی را داشته باشیم که خودش در عین شناخت تکنیک، با اندیشه مذهبی عجین شده باشد. چه در این صورت، هر گاه او در پی حدیث نفس و القای نفسانیت و ارائه تفکر سوپزکتیو به مخاطب بیرون باشد، آنچه از او بیرون می‌تراود دقیقاً همان خواهد بود که در اوست.»

به نظر می‌رسد امیرخانی به طور آگاهانه و با مهارت خود در تبدیل خاطرات و ماجراهای روزمره به داستان، در صدد رسیدن به چنین فرصتی است. استدلال من بر این ادعا این است که امیرخانی در پاسخ به سؤالاتی که در خصوص جنبش نرم‌افزاری و تحول در علوم انسانی از او شده، می‌گوید من معتقد به این نیستم که برای جنبش نرم‌افزاری ابتدا بایستی زیرساخت‌های فکری و چارچوب‌های فلسفی هر علم را کشف کرد و سپس به تولید علم در آن رشته پرداخت، بلکه باید از کارهای مصداقی در آن رشته شروع کرد مثلاً باید چند رمان



در رمان بیوتن، جریاناتی میان ارمیا و آرمیتا به عنوان یک زوج به وجود می آید که هدفش این است که مخاطب را وادار کند در موضوعاتی که در تلاقی سبک زندگی ایرانی اسلامی با سبک زندگی امریکایی حضوری جدی دارند پشه کند



اسلامی و بومی توسط افراد معتقد به اسلام و ایران نوشته شود و سپس از بررسی آنها به چارچوب با تعریفی از رمان اسلامی رسید. او به شدت مخالف شعارزدگی و عملگر است.

محور رمان «من او» امیر خانی خانواده حاج فتح است که هم در سنت زندگی می کنند هم در مدرنیته، هم اهل تجارت و اقتصاد هستند هم اهل ثواب و پاینده به باورها، حتی خانه آنها هم سنتی و مدرن است و به رغم اینکه اجازه می دهند دخترشان به مدرسه برود با بی حجاب شدن او به خاطر درس موافقت نمی کنند. در «بیوتن» نیز ارمیا با کوله باری از آرمانها یا حداقل خاطرات دفاع مقدس وارد فضایی امریکایی می شود و در سیطره کمیت گرفتار می شود که البته امیر خانی اذعان می کند شخصیت ارمیا بیابانگر نویسنده در رمان بیوتن نیست (و حاج مهدی را به خود نزدیک تر می داند). این گرفتاری به نحو انتزاعی تری در فضای رمان «ارمیا» که در اصطلاح اهل جبهه «دوران پس از قطعنامه» نام دارد نیز توصیف شده است. در واقع نویسنده می خواهد چنین دوگانگی هایی را که با نگاه آسیب شناسانه در جامعه خود شهود کرده است، توصیف کند و البته در هر جا که فرصت یافته مبنای فکری خودش را در مورد این دوگانگی ها و تقابل ها آشکار کرده است؛ مخصوصاً آنجا که می گوید انقلاب اسلامی یک انقلاب مدرن است، یا

امیر خانی به هیچ وجه چنین رویکردی ندارد. اتفاقاً او در خصوص تحول در علوم انسانی نیز معتقد به فعالیت در فضای واقعی به جای کارهای شعاری و منازعات مفهومی است. امیر خانی در موضوع وحدت مذاهب اسلامی که با تمدن اسلامی ارتباط مهمی دارد و یکی از مسائل جدی پیش روی جمهوری اسلامی ایران در جهان اسلام می باشد نیز نشان داده است که موضعی منطقی و عقلانی دارد. این رویکرد امیر خانی چه در سفرنامه جانستان کابلستان و چه در خلال کاروان برادری (و حضور در استان سیستان و بلوچستان) توصیف بومی و غیر منفعلانه ای داشت.

تمام آنچه در مورد امیر خانی در عرصه های مختلف و همچنین در زمینه رابطه سنت و مدرنیته باید گفته شود، در تفصیل سخن شهید آوینی به دست می آید که: «امیر خانی نویسنده ای است که در عین شناخت تکنیک، پرورش و شخصیتی مذهبی به معنای ناب آن دارد و اثبات این دو ویژگی امیر خانی به طور واضح و بیشتر از همه در رمان بیوتن رخ داده است، به طوری که گویی این کتاب همه حدیث نفس است و این حدیث نفس موجب شده است تا کتاب پر از پرسش هایی شود که در خط الرأس تقابل مدرنیته و سنت برای او (و اکثر مخاطبانش) پیش آمده یا خواهد آمد و همین پرسش هاست که بر خي خواننده ها

شاید بتوان امیر خانی را مصداق این سخن شهید مرتضی آوینی دانست که معتقد بود: به خاطر ذاتیات رمان نویسی و داستان نویسی سبک غربی است که ما مجبوریم برای داشتن داستان مذهبی کسی را داشته باشیم که خودش در عین شناخت تکنیک، با اندیشه مذهبی عجین شده باشد

اینکه ارمیا رزمنده را بر می دارد و به کارزار زندگی امریکایی می برد و... امیر خانی نشان داده است که به دنبال حذف صورت مسئله در تقابل سنت و مدرنیته نیست و بدون هیچ ادعا و خود بزرگ بینی خاصی باور خود را در نوشته های مختلفش تشریح می کند.

در رمان بیوتن، جریاناتی میان ارمیا و آرمیتا به عنوان یک زوج که اشتراکات و تفاوت های زیادی با هم دارند به وجود می آید که هدفش این است که مخاطب را وادار کند به موضوعات ریز و درشتی که در زندگی حقیقی و در تلاقی سبک زندگی ایرانی اسلامی با سبک زندگی امریکایی حضوری جدی دارند اندیشه کند. هر کس رمان بیوتن را می خواند به جای کیف کردن از به پایان بردن یک رمان، وجودش در گیر پرسش های بی شماری می شود که حتی خود نویسنده هم پاسخ بیشتر آنها را نمی داند.

یکی از شاخصه های اندیشه امیر خانی واقع گرایی و کار روی زمین است. از دکتر رفیعی آتانی، دبیر اولین همایش ملی تحول در علوم انسانی نظرش در مورد الگوی ارائه شده فرهنگستان قم در خصوص علم دینی پرسیده شد، وی پاسخ داد: «آنجا دوستان زحمتکش و با دغدغه ای حضور دارند اما حکایت الگوی آنها حکایت کسی است که برای درست کردن دوع، ماست در دریا می ریخت؛ وقتی به او گفتند که دریا به این بزرگی شما هر چه تلاش کنی باز به مقصودت نمی رسی، گفت: می دانه ولی اگر بشود چه می شود!»

است. اهمیت فهم مدرنیته برای امیر خانی تا جایی است که می گوید: نطفه انقلاب اسلامی در ایران منعقد شد، اما اصلاً معلوم نیست که در ایران هم متولد شود. شاید این نطفه در چنین دیگری رشد کند و آن چنین به نظر من، ترکیه است، یعنی امروز ترکیه در فهم دموکراسی و در فهم دنیای مدرن، بسیار از ما جلوتر است.

نکته دیگری که در خصوص مدرنیته قابل بیان است اینکه امیر خانی در بیوتن تلاش می کند نشان بدهد که امریکا و سبک زندگی امریکایی ربطی به مدرنیته ندارد و ناشی از پشت پا زدن به سنت و به تبع آن نابود شدن زیر ساخت های هویتی شهروندان است که آنها را تبدیل به توده ای بدون تمایز کرده است. تا حدی که شخصیت آفریقایی بیوتن حاضر است در ازای پرداخت مبلغ قابل توجهی به یک مؤسسه تحقیقات زیستی از نیاکان و ریشه خانوادگی خود باخیر شود؛ در رمان بیوتن در گذرهای مختلفی به نقد سبک زندگی امریکایی در قالب رفتار و عقاید شخصیت خشی (یک استاد دانشگاه که پس از انقلاب فرهنگی از ایران رفته و به رغم تحصیلات دینی به معنای واقعی سکولار است) پرداخته شده است.

تعبیراتی چون مؤذن کراواتی، روشن کردن چراغ زیتونی بر بالای برج امپایر استیت با هزینه اسلام کلاب و عبدالغنی، و افطاری ذبح شرعی نشده آنها نشان می دهد امیر خانی آن سنتی را که غرب مدرن به عنوان مصداق بزرگ نفی سنت ها با آن مشکلی ندارد، قبول ندارد. از نظر امیر خانی اسلام امریکایی حتی اگر فروغش بر تارک بزرگ ترین برج مادر شهری امریکایی بدرخشد باز هیچ ارزشی ندارد و پاسخگوی مسائل هویتی ما نیست. زبان فارسی به عنوان یکی از مؤلفه های تمدن ایرانی اسلامی جایگاهی درخشان در تاریخ ایران دارد. زبان فارسی می تواند یکی از بازوهای توانمند احیای تمدن نوین اسلامی در بستر کشورهایی شود که تاریخ و فرهنگ مشترک داشته اند. زبان فارسی و اهتمام امیر خانی در خطا رسم، تولید واژه و حتی اتصال لغات به ریشه و مفردات آنها یکی از ارزش های مهم آثار اوست که احساس می شود در این عرصه تنها و بی دفاع واقع شده اند. امیر خانی در نوشته های خود فاصله میان اصطلاحی که از دو بخش مرکب شده است را رعایت می کند. این کار در اولین قدم اصالت و ریشه واژه ها را حفظ می کند و به شناسایی بن کمک زیادی به نوزایی و باز تولید های زبانی می کند.

مهم ترین عامل پیوند ما زبان است و دین... این هر دو گرفتار تهاجم بیگانه است. دین البته مدافعان شورمندی دارد اما زبان، سوگمندان، چنین پاس داران شورمندی ندارد. زبان فارسی با گستره جمعیتی کم فارسی زبانان در معرض خطر انقراض است؛ به همین صراحت.

این تلاش برای حفظ هویت واژه ها باعث شده است آثار امیر خانی در کشورهای حوزه زبان فارسی مانند افغانستان و تاجیکستان که هر کدام در رتبه های خاصی از روند تکامل زبان فارسی توقف کرده اند با استقبال مناسبی مواجه شوند.

روحیه انتقادی و استعلایی (انتقاد سازنده) امیر خانی در رمان هایش (مخصوصاً از به، جانستان کابلستان، نجات نفت و...) به مثابه خط سیر و نقطه مشترک آثار او به خوبی قابل رؤیت است و البته این انتقاد از سر دلسوزی و تلاش برای سهیم بودن در جریان توسعه و اعتلای نظری و عملی کشور است، وقتی امیر خانی از ما (مردم و مسئولان) می خواهد تکلیف خود را با غریب که پایتخت آن را امریکا می شمارد حل کنیم او در پی پاسخ پرسش های هویتی است؛ پرسش هایی که سرتاسر رمان ماندگار و شاخص بیوتن را پر کرده است.



حتی اوباما هم به «هنر برای هنر» اعتقاد ندارد

سید محمد
رضی زاده

هنر مجموعه‌ای از آثار یا فرآیندهای ساخت انسان است که در جهت اثرگذاری بر عواطف، احساسات و هوش انسانی یا به منظور انتقال یک معنا یا مفهوم خلق می‌شوند. واژه هنر را در ادبیات فارسی عموماً به معنای «فضیلت» و «کمال» یاد می‌کنند. یعنی در متون ادب حکمت آموز فارسی، هنر مترادف فضیلت و فرزانی و کمال و مفاهمی از این دست بوده است. هنر یک فعل عملی مشخص نیست، بلکه یک مفهوم و صورتی ذهنی است، اما وقتی این مفهوم در عمل هنرمند تحقق می‌یابد، این مفهوم ذهنی تبدیل به فعل می‌شود. «فعل» کلمه‌ای است که نمایانگر کار انجام شده یا یک رویداد یا یک حالت باشد. «فعل هنری» و در مرتبه اولی تر «فعل»، دارای تقسیم‌بندی است. ریشه هر فعل بشری در یک نیاز است؛ نیازی که با آن فعل بناست بر طرف گردد. وقتی یک مفهوم برای پاسخگویی به یک نیاز - به مرتبه فعلیت می‌رسد، قابلیت قضاوت را پیدا می‌کند. چیزی که قابل قضاوت است یعنی قابلیت ارزشگذاری را دارد. پس در نتیجه «هنر» نمی‌تواند خارج از دوقطبی ارزش و ضد ارزش باشد و این یعنی ما تا ماهیت هنر را از فعلیت آن جدا نکنیم، نمی‌توانیم به قضاوتی صحیح از هنر ارزشی و غیر ارزشی دست یابیم.

هنر

ویژه مصادیق و ابزارهای فرهنگی در تمدن مطلوب اسلامی

با قبول ضد ارزش بودن فعل هنری یک هنرمند و نوع هنر او ندارد. برای مثال: اینکه انسان اشرف مخلوقات است، بدین معنی نیست که تمام رفتارهای انسان‌ها، در پرتو شرافت باشد، بلکه این حقیقت خلقت انسان است که به طور مطلق شریف است. حقیقت هنر نیز در نگاه ما از چنین جایگاه منزه‌ای برخوردار است. اما به بهانه ارزشمند بودن مفهوم هنر، نمی‌توان تمام افعال هنری هنرمندان ولو اینکه غیرمتعهدانه باشد را تطهیر کنیم. قطعاً ارزشی بودن یا نبودن هنر، متأثر از رویکرد ایدئولوژیک به کار گیرنده هنر است و همچنین وابسته به این است که هنر در چه جهتی به کار گرفته شود.

تفنگ رسانه و فشنگ هنر

در دوران جدید، یکی از ابزارهای نظام‌های استکباری

تلاش‌های فضای روشنفکری است، برآمده از نفسانیات و در خدمت اهداف دنیوی و مادی و گاهی ضد ارزشی است، چرا که آنها نیز قائل به مرزبندی و خط قرمز در هنر نیستند. چنانچه ما «عادت، رسوم، اخلاق جامعه، فهم‌ها و درک‌ها» (مرزبندی‌هایی برای هنر) بدانیم، آن وقت اگر در جامعه‌ای برخی از آداب و رسوم، غلط و اشتباه باشد، چگونه می‌شود آن هنر برخاسته از عادات و رسوم اجتماعی غلط را ارزشمند و متعالی تلقی کرد؟ حتی اگر به گفته حکیم ابوالقاسم فردوسی که گفت: «هنر همان مردمی بودن و صداقت است» را بپذیریم، در رابطه با هنری که غیرمردمی و صادقانه نیست، باید چگونه قضاوتی داشته باشیم؟

پرواضح است که باور بی‌عیب بودن حقیقت هنر، منافاتی

هنر غیرمتعالی، الگوی غفلت‌زدگی

بی‌شک کسی تردیدی در رابطه با زیبایی و پاکی و ارزشمند بودن مفهوم هنر ندارد. اینکه بگوییم هنر یعنی ارزش و هنرمند یعنی شخص ارزشمند، تعبیر زیبایی است، اما وقتی عمل هنرمندی در راستای اهداف ضد ارزشی به فعلیت برسد، آیا باز هم می‌توان آن عنصر هنری را دارای ارزش دانست و آن هنرمند را شخصی ارزشمند تلقی کنیم که کار خلاقانه‌اش منتج به تعالی شده؟!

هنرمندی که متعالی و متعهد نباشد الگوی غفلت‌زدگی است. در باور ما هنری مورد پذیرش است که در خدمت ارزش‌ها و نشر دهنده آمان‌های دینی باشد. هنر اصیل برآمده از فطرت آدمی است، اما شبه‌هنر که حاصل



که بانسبی گرای می‌گوید: «هنر همیشه خوب است، چراکه هنر همه خوبی است» اولاً باید این سؤال را طرح کرد که هنر و هنرمندی که آدمی را از رسیدن به کمال و سعادت انسانی باز دارد چگونه می‌تواند دارای ارزش و خوب باشد؟ ثانیاً چگونه می‌توان هنر را فراتر از مرزها و بیرون از دایره قضاوت ارزشی و غیر ارزشی و خارج از هر نوع چارچوبی تلقی کنیم، حال اینکه در میان ملت‌های دنیا و در حکومت‌های مختلف، مصادیق هنر متفاوت است؟ برای مثال در فرهنگ آمریکایی، صنعت پورن - که در خدمت ارضای غریزه حیوانی است - در چارچوب‌های هنری تعریف شده و پورن‌استارها نیز بالطبع هنرمند قلمداد می‌شوند؛ به طوری که همه‌ساله برای انتخاب بهترین فیلم‌ها و کارگردانان و برترین بازیگران پورن جشنواره هنری برگزار می‌شود و از نفرات برتر جشنواره تقدیر می‌کنند. این یعنی هنر نیز می‌تواند در خدمت ضدارزش‌ها باشد.

یا در نمونه‌ای دیگر، شاید بد نباشد که در باب مقوله هنر و هدفمند بودن آن، به صنعت انیمیشن‌سازی اشاره‌ای اجمالی داشته باشیم. امروزه کمپانی‌های عظیم ساخت انیمیشن در دنیا نظیر والت دیزنی، دریم ورکس، پیکسار، سونی پیکچرز و... محصول خود را صرفاً جهت entertainment یعنی مشغولیت و سرگرمی عرضه نمی‌کنند؛ بلکه با مدنظر قرار دادن اهداف مشخص که در راستای خط‌مشی‌های فکری و سیاسی حکومت‌های استکباری است به تولید محصول خود در سطح کلان می‌پردازند و این به معنی ماهیت ایدئولوژیکی هنر و سرگرمی در غرب است. به گونه‌ای که با تولید و عرضه یک انیمیشن برای مخاطب خردسال، به تسخیر ذهن و روح و شکل‌دهی باورهای او می‌پردازند و در نهایت محصول نهایی این تولید فرهنگی -

نظام‌های غربی هنر را برای هنر از هیچ جایگاهی برخوردار نیست، پس چگونه می‌توان در پرتو انقلاب اسلامی با آن آرمان‌های مشخص، از باور مادی‌گرایانه هنر برای هنر سخن گفت؟ جایی که اوپاما رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا در دیدار با اعضای کمپانی دریم ورکس گفت: «هالیوود نقشی اساسی در اشاعه ارزش‌های فرهنگ امریکایی و همچنین شکست‌دهی یک فرهنگ جهانی دارد. چه باور کنید و چه نکنید، هالیوود و صنعت سرگرمی، از

جهان در مقوله تهاجم فرهنگی به کشورها، ابزار «هنر» و بهره‌جویی از آن در رسانه‌ها برای تغییر باورها و ارزش‌ها و به طور اخص تغییر سبک زندگی مردمان کشورهاست. در این تهاجم رسانه را به مثابه تفنگ و نقش هنر را به عنوان فشنگ می‌توان تبیین کرد که شخص هنرمند آن را شلیک می‌کند. امروزه هنر، ابزار اصلی استعمار ذهنی برای کشورگشایی فرهنگی است. استعمار ذهنی نوع جدیدی از استعمار را شامل می‌شود که فراتر و مؤثرتر

اوپاما رئیس‌جمهور ایالات متحده امریکا در دیدار با اعضای کمپانی دریم ورکس گفت: «هالیوود نقشی اساسی در اشاعه ارزش‌های فرهنگ امریکایی و همچنین شکل‌دهی یک فرهنگ جهانی دارد. چه باور کنید و چه نکنید، هالیوود و صنعت سرگرمی، از برخی جهات، بخشی از دیپلماسی امریکا است.»

برخی جهات، بخشی از دیپلماسی امریکا است.» این گفته‌ها نشان از هدف دار بودن هنر است. والا هنری که هدف خاصی را دنبال نکند، و صرفاً جهت ظهور پیدا کردن، عارض می‌شود، وجود یا عدم آنچه ضرورتی دارد؟ بر این اساس شایسته است بگوییم هنری که فاقد پیام ارزشی یا غیر ارزشی باشد هیچ‌گاه به منصفه ظهور نمی‌رسد! یعنی یک حرکت و فعل هنری کوچک و سطح پایین نیز هدفی ولو دست‌پایین و حداقلی دارد که قابل ارزشگذاری و قضاوت است. در اینجا برای نقد این تفکر

از گونه‌های دیگر استعماری است. تهاجمی نرم که نه احتیاجی به نیروی نظامی و عداوت جنگی دارد و نه نیازی به حکومت دست‌نشانده، بلکه با شکل‌دهی باور مردمان یک کشور با استمداد از قالب‌های متنوع هنری، با ابزارهای رسانه‌ای به آرمان‌ها و افکار و ارزش‌های ملت‌ها جهت می‌دهند.

متولیان فرهنگ و هنر در مرکز غرب نیز هنر را صرفاً برای هنر نمی‌خواهند، بلکه آن را ابزاری برای نیل به اهداف سیاسی و فرهنگی خود به کار می‌گیرند. حال وقتی که در



هنرمندی که متعالی و متعهد نباشد
الگوی غفلت‌زدگی است. در باور
ما هنری مورد پذیرش است که
در خدمت ارزش‌ها و نشر دهنده
آرمان‌های دینی باشد. هنر اصیل
برآمده از فطرت آدمی است، اما
شبه‌هنر که ماحصل تلاش‌های
فضای روشنفکری است، برآمده
از نفسانیات و در خدمت اهداف
دنیوی و مادی و گاه ضد ارزشی
است، چرا که آنها نیز قائل به
مرزبندی و خط‌قرمز در هنر نیستند

ارزش‌گذاری است زیرا هنری که خود وسیله‌ای برای نیل به اهداف ارزشی یا غیر ارزشی است هیچ‌گاه نمی‌تواند فاقد معیارها و مظاهر ارزشی و غیر ارزشی باشد. درست مثل این است که با در نظر نگرفتن رویکردها و اعتقادات و ارزش‌ها بگوییم پایه‌ها و مبانی علم، جهانی است. یعنی بر اساس این ادعا، علم اسلامی و علم مسیحی و یهودی نداریم. این در حالیست که علم اگر خارج از دایره تعهد انسانی و اصول اخلاقی و ارزش‌های الهی باشد یک روز منجر به ساخت بمب شیمیایی و هسته‌ای می‌شود - که تهدیدی برای بشریت است - و روزی دیگر موجب ساخت ابزارهایی می‌شود که زندگی دنیوی آدمی را در مرداب مادیات و گنداب غفلت غرق کند. بر همین اساس وقتی هنر ابزار دست صالحان برای رسیدن به کمال باشد یقیناً ارزشی و متعهد خواهد بود، اما وقتی همین هنر ابزاری برای نیل به مقاصد سوء و گاه غیر اخلاقی باشد، قطعاً غیر ارزشی است و این یعنی عرصه هنر نیز همچون عرصه‌ها و عناصر دیگر، دارای مرزبندی و خط‌قرمزهاست. اما این تفکر عدم تفکیک میان علوم اسلامی و علوم غیر اسلامی و همچنین نفی وجود هنر ارزشی و هنر غیر ارزشی و رد وجود مرز میان این دو، نوعی یکسان‌انگاری به حساب می‌آید که موجب نادیده گرفته شدن تفاوت‌های تاریخی و فرهنگی و سیاسی و جغرافیایی و مذهبی می‌شود. چنین نگاهی باعث شکل‌گیری تفکر مطلق‌انگاری می‌شود و پیامدهایی چون استبداد، تضعیف نهادهای سنتی، تضییع ارزش‌ها و باورهای مبتنی بر سنت‌های پذیرفته‌شده اجتماعی و فرهنگی خواهد بود.

است، به دیده اغماض ببینیم و به سادگی از کنار آن عبور کنیم. فراگیرتر از تمام موارد مطرح شده قبل باید از شبکه جهانی اطلاعات سخن به میان آورد. در دنیای امروز اینترنت به عنوان بستری مجازی، آوردگاهی است برای ظهور و اشاعه همه‌جانبه و هدفمند مظاهر هنری فرهنگ آمریکایی، توسط پروپاگاندای رسانه‌ای غرب! امپراتوری عظیم رسانه‌ای که هنر را برای رسیدن به اهداف به خدمت خود درآورده است. با این اوصاف می‌توان به این نتیجه رسید که ادعای باور هنر برای هنر، نه در کشور ما و به صورت خاص در فرهنگ ما بلکه در فرهنگ سایر ملل نیز یک ادعای توخالی و گزافی بیش نیست. البته شاید در یک کشور مصادیق هنر و هنرمند ۱۸۰ درجه با کشور دیگر تفاوت داشته باشد، اما در همان کشور نیز این باور وجود دارد که یک سبک هنری یا اثری هنرمندانه قطعا در راستای هدف‌هایی شکل می‌گیرند که آن اثر خاص برای مخاطب قابل قضاوت و

رسانه‌ای در سطح جامعه، به ارمان آوردن سبک زندگی غربی برای زندگی آینده خردسالان است. در عصر حاضر، سینما در بین جوامع غربی و رأس همه آنها یعنی امریکا، صرفاً به عنوان یک صنعت هنری قلمداد نمی‌شود. به عنوان مثال هالیوود نه به عنوان یک صنعت سینمایی بزرگ، بلکه به عنوان یک مکانیسم انتقال ارزش، در حقیقت بازویی تبلیغاتی برای اشاعه فرهنگ و سبک زندگی آمریکایی است. و این سبک زندگی در فرهنگ دیگر کشورها به وجود نمی‌آید مگر از این طریق که رسانه‌ای همچون هالیوود، چگونه فکر کردن و نوع نگاه به مسائل و پدیده‌ها و واقعیات را با ابزار هنر به شما تحمیل کند. «هالیوود» سلاح فوق پیشرفته‌ای در عرصه دیپلماسی فرهنگی - هنری امریکاست که برد عملیاتی و میزان اثرگذاری و همچنین دایره تخریبش از بزرگ‌ترین بمب‌های هسته‌ای امریکا نیز بیشتر است. پس نمی‌توان این تهدید بزرگ فرهنگی را که از کانال هنر در حال وقوع



گفت‌وگوی «جوان» با محمدرضا سنقری درباره نسبت ادبیات و تمدن اسلامی

ادبیات بزرگ‌ترین پشتوانه تمدن است

✦ محمدرضا سنقری در آبان ۱۳۳۳ در شوش دانیال متولد شده و فارغ‌التحصیل دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران است. دکتر سنقری از جوانی شغل معلمی را برای خود برگزیده است. کتاب «بررسی ادبیات منظوم دفاع مقدس» اثر این نویسنده که در سه جلد نوشته شده به عنوان برترین کتاب سال دفاع مقدس شناخته شده است. سنقری استاد دانشگاه تهران، پژوهشگر و کربلاپژوه، مؤلف کتب درسی و نویسنده کتاب «سلام موعود: شرحی بر زیارت ناحیه مقدسه» است. «سوگ سرخ»، «حنجره معصوم»، «کرشمه‌های قلم»، «یادهای سبز» و «پیوند دو فرهنگ عاشورا و دفاع مقدس» از دیگر آثار سنقری به شمار می‌آید. مقتل‌شناسی او زبانزد اهل فن است و تاریخ‌نگاری او از اهل بیت نقل مجالس ماحین. با این نویسنده و پژوهشگر ادبی درباره نقش ادبیات در تمدن‌سازی و پیشینه ادبیات در اسلام گفت‌وگو کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

وقتی صحبت از بعثت پیغمبر (ص) می‌کنیم، امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرمایند: بعثت پیغمبر برای همین بود که «لتشیروا فائن العقول» تا دافینه‌های اندیشگی انسان، گنج‌های اندیشه انسان را استخراج بکند. یعنی استعدادها خاموش و خفه نشود. فرصت بروز توانمندی‌ها برای انسان‌ها ایجاد شود. تمدن اسلامی فصل شکوفایی و باروری اندیشه‌ها و استعدادها است. پس از شاخصه‌های تمدن اسلامی هم همین است. اتفاقاً در ظهور هم همین را داریم، که می‌گوید امام زمان (عج) دستی بر عقل‌ها می‌کشد و عقل‌ها بارور می‌شوند. زنان در خانه فقه تدریس می‌کنند. این یعنی رشد و شکوفایی بسیاری در حوزه اندیشه‌ها اتفاق می‌افتد. از ویژگی جامعه‌های ستم‌زده و مستضعف همین است که فرصت شکوفایی استعدادها و عقل‌ها فراهم نمی‌شود. از ویژگی‌های دیگر تمدن اسلامی امنیت است. جامعه متمدن جامعه‌ای است که شما در آن امنیت می‌بینید. آدم‌ها احساس خوف و خطر نمی‌کنند.

اسلامی. چون انقلاب اسلامی روپاروی بیداد و ظلم و جور ایستاد برای اینکه از یک موقعیت منفی به موقعیت مثبتی که در آن داد و عدالت وجود داشته باشد، خروج پیدا کنیم. این یکی از عناصر و مؤلفه‌های اصلی تمدن اسلامی است. جامعه متمدن حتی در تعریف یونان باستان هم همین است که شما در آنجا گرایش به سمت عدالت می‌بینید. حقوق انسان‌ها پرداخت می‌شود، به کسی اجحاف و ظلم و ستم نمی‌شود و جامعه از این جهت نوعی قسط و عدالت را تجربه و زندگی می‌کند. اولین ویژگی‌ای که ما برای عصر ظهور می‌شناسیم، همین است. می‌گوید امام زمان (عج) می‌آید تا ظلم و جور را بردارد و قسط و عدالت را در جامعه مستقر کند به گونه‌ای که گوسفند و گرگ از یک غذا بخورند. به گونه‌ای که شما دنبال کسی بگردی تا مال اضافات را به او بدهی و پیدا نکنی. این نکته اول. نکته دوم در تمدن اسلامی، شکوفایی و رشد استعدادها و توانمندی‌هاست.

نقش ادبیات در تمدن‌سازی چیست؟

اگر ما مؤلفه‌های تمدن را که جامعه آرمانی انسان است، بشناسیم، می‌توانیم رابطه شعر و تمدن را بهتر و دقیق‌تر تبیین و تحلیل کنیم. اگر تمدن اسلامی همان تمدنی باشد که ما شکل‌گیری آن را در عصر ظهور در عالی‌ترین شکلش می‌شناسیم چند مؤلفه این تمدن اسلامی را شکل می‌دهد؛ مسئله اول این است که تمدن اسلامی عدالت‌محور است. جامعه‌ای است که در آن می‌توانیم قسط و عدل ببینیم و چون نقطه مقابل قسط و عدل، ظلم و جور است هر وقت ما از ظلم و جور فاصله بگیریم و به سمتی حرکت کنیم که عدالت در جامعه باشد، (عدالت در تمام ابعاد عدالت فرهنگی، عدالت سیاسی، عدالت قضایی، عدالت اقتصادی، عدالت در مسئولیت‌ها، مأموریت‌ها) یعنی در تمام ابعاد اگر ما به سمت عدالت حرکت کنیم به سمت تمدن بایسته اسلامی حرکت کرده‌ایم. انقلاب اسلامی گامی بود و است برای رسیدن به تمدن



رساندن به عدالت، آرامش، فراوانی و وحدت و الفت دل ها و قلب ها دارد. حالا اجازه بدهید از قرآن استفاده کنیم. قرآن سوره های دارد به نام شعرا که یکی از پر آیه ترین سوره های قرآنی است. ۲۲۷ آیه دارد. آخرین آیاتی که در این سوره آمده است، توصیف شعر است. شعر بارز ترین عنصر ادبیات است. یعنی معمولاً اصلی ترین عنصر یا ژانر یا گونه ادبی در گذشته ما شعر بوده است؛ هنوز هم همین است. الان در ایران شعر است. اما در کشورهای دیگر حوزه ادبیات داستانی جدی تر است. خداوند در آنجایی فرماید: «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» شاعران را گمراهان پیروی می کنند. یعنی عمده حوزه شعر حوزه اغوا و گمراهی است. «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» مگر آنهایی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و از کسانی که ظلم و ستم دیدند حمایت کردند. یعنی از نظر خداوند شعر یا ادبیات مقبول، ادبیاتی است که سه ویژگی داشته باشد؛ یک) تکیه گاه ایمانی داشته باشد؛ دو) خاستگاهش عمل صالح باشد؛ و سوم) رودر روی ستم و بیداد باشد. پس معلوم است که ادبیات از سازه های مهم و بزرگ ترین پشتوانه تمدن است؛ چون هم می تواند در عریان کردن چهره ستمگران در محکوم کردن استبداد و بیداد و استکبار به میدان بیاید و هم می تواند بر انگیزاننده جامعه به سمت عدالت، امنیت، رفاه و برخورداری و دیگر ویژگی های ارزشمندی که در تمدن اسلامی هست، باشد. اینجا می توانیم نقطه پیوند میان ادبیات و تمدن را ببینیم. ادبیات زبانی برتر است که می تواند در پیشبرد تمدن در خدمت تمدن سازی باشد. ادبیات می تواند بزرگ ترین نقش را در آشنایی جامعه با تمدن و سازه های تمدنی داشته باشد. اگر قرار باشد ما مصداق را طرح کنیم، در عصر پیغمبر (ص) هم که تمدن اسلامی شکل می گیرد می توانیم نقش شاعران را بباییم. آن موقع ادبیات در شعر خلاصه می شد. شما ببینید شاعران چقدر در صحنه های نبرد در رسوا کردن ستمگران بر انگیزاننده اند. حتی گاهی وقت ها کسانی بودند که پیغمبر را هجو می کردند. به پیغمبر بد می گفتند. پیغمبر به شاعران می گفت شما جوابشان را بدهید! یعنی شاعران کسانی را که گستاخی می کردند، خفه می کردند و بعد در پیشبرد اهداف کمک می کردند. وقتی مسجد مدینه - اولین مسجد در اسلام - در حال ساخت است، این شاعرانند که کارگران، معماران و سازندگان را تشویق می کنند و به آنها گرما می دهند. این گرما باعث می شود که با شور و حرارت بیشتری کار کنند. این ادبیات است که در صحنه نبرد به کمک می آید و شور و حماسه می آفریند. در جنگ صفین وقتی معاویه فرات را بست یاران حضرت علی (ع) از تشنگی له له می زدند و حتی مقاومت بعضی از آنها آرام آرام داشت شکسته می شد، ادبیات به میدان آمد. امام خطبه ۵۱ نهج البلاغه را خواندند. در این خطبه حضرت با یک بیان حماسی چنان یاران را بر انگیزت که در مدتی کوتاه فرات را فتح کرده، آب را در اختیار گرفته و از آن شرایط سخت و دشوار رهایی پیدا کردند. پس معلوم است که ادبیات بسیار بسیار کارا و نقش آفرین است.

آیا می شود به قرآن به چشم یک اثر ادبی نگاه کرد و آیا قرآن نقشی در تمدن سازی داشته است؟

بله؛ قرآن هم ادبیات است. من اعتقاد دارم که زیباترین و والاترین متن ادبی جهان قرآن است؛ چون از زیبایی

کسی را پیدا نمی کنند. همه بر خورد دارند. گنج های زمین استخراج می شود. چون اندیشه حکومت می کند. جامعه حاکم، جامعه خردورزی است، خردمندی است و در این جامعه اجحاف نیست، به راحتی از این سرمایه ها و ثروت ها بهره گیری و استفاده می شود.

در یک چنین جامعه ای ادبیات نقش آفرین است؛ چرا؟

چون ادبیات، طرح هنرمندانه مفاهیم و مسائل به مدد واژه ها است. اگر قرار باشد ما ادبیات را بگوییم، ادبیات تکیه گاهش واژه است. همچنان که تکیه گاه نقاشی، رنگ است. همچنان که موسیقی، ملودی و نت است. همچنان که معماری، مصالح است. ما در حوزه ادبیات با واژه سر و کار داریم و انسان شاخصه وجودی اش زبان است و ادبیات شکل برتر زبان است. ما دو نوع زبان داریم، یک زبان کاملاً خودکار و معمولی است که ما برای برقراری ارتباط از آن بهره گیری و استفاده می کنیم. یک زبان برتر هم داریم که به آن ادبیات می گویند. ادبیات بزرگ ترین تأثیر را برای

شعب را آرام می خوابند. اگر می خواهند به سفر بروند، سفرشان، همراه با دغدغه و دلهره و هراس و خطر نیست و به قول گذشتگان حرامیان آنها را تهدید نمی کنند. (خطر تهدیدشان نمی کند). اتفاقاً در ظهور هم داریم که زنی با زیورهای خودش شبانگاه می تواند (مثلاً از غرب تا شرق برود و هیچ کس هم مزاحمش نباشد. پس امنیت از ویژگی های حوزه تمدن است. یعنی تمدن اسلامی باید امنیت فراهم کند. ویژگی دیگری که در تمدن اسلامی هست، فراوانی و رفاه است. یعنی شما هر چه بخواهید هست؛ چون در آن موقع گنج های زمین استخراج می شود. درباره ظهور هم همین را داریم. اگر کسی در حکومت امیر المؤمنین علی (ع) مطالعه کند، همین وضعیت را می بیند. چون عدالت و امنیت وجود دارد، آدم ها می توانند راحت فکر و فعالیت کنند، دسترنج خودشان را کاملاً در متن زندگی شان ببینند. بنابراین زندگی توأم با رفاه و فراوانی است. همانطور که اشاره کردم، گفته شده که در عصر ظهور کسانی می گردند که زکاتشان را بدهند،



متن‌های بزرگ ادبی است. یعنی شاهنامه می‌خواند، هزار و یک شب برای هم تعریف می‌کنند، منظومه‌های نظامی را می‌خوانند، شعر سعدی، بوستان و گلستان و غزل حافظ در میان مردم رواج دارد. به گونه‌ای بوده که مثلاً شما ۳۰۰ - ۴۰۰ سال پیش وقتی در مکانب و مکتبخانه‌ها، وارد می‌شدید می‌دیدید که کنار قرآن، گلستان و بوستان سعدی می‌خوانند. پس ادبیات در آمیخته با ذهن، زبان، زندگی و فرهنگ مردم ما بوده است. همین در آنها تأثیر می‌گذاشته که زندگی آنها و بافت روابطشان را همین داستان‌ها، و همین ادبیات بسازد. مثلاً اگر ایرانی‌ای قرن‌ها شجاعت به خرج می‌داد و در مقابل تهاجم بیگانه می‌ایستاد این تأثیر شاهنامه فردوسی بوده. مردم شاهنامه می‌خواندند. شاهنامه، محصول قرن پنجم است. کار بزرگ فردوسی است. اما شما در قرون بعدی مثلاً در قرن هفتم می‌بینید که حتی سعدی تحت تأثیر شاهنامه است. بوستان را که می‌خوانید وزن شاهنامه است و شما می‌توانید خون شاهنامه را در رگ بوستان سعدی بیابید. آثار بزرگ ما مثل کلیله و دمنه‌ای که ترجمه نصرالله منشی است تا سیاست‌نامه خواجه عبدالله و بیاید جلوتر آثاری که تا قرن نهم داریم؛ مثل بهارستان جامی، مثل منشآت قائم مقام فراهانی که به قرن‌های دهم و یازدهم به بعد می‌رسد، همه اینها در فضای جامعه ما جریان‌ساز است.

بنابر این ادبیات در زندگی ما نقش‌های مختلفی ایفا می‌کند.

ادبیات در زندگی ما چند نقش ایفا می‌کند. رفتارها را سازمان می‌دهد و می‌سازد. رفتارهای مثبت می‌آفریند. مردم اگر نیکوکاری دارند، مردم اگر نسبت به هم انصاف دارند. اگر خلق نیکو جریان دارد تحت تأثیر سیاست‌نامه است، کلیله و دمنه است، گلستان و بوستان سعدی است،

شعر است؛ مثلاً شعر شاعران بزرگی مثل فرزدق، کمیت اَسدی، دَعْبَل خُزاعی و سید جمیری بسیار مؤثر است. انقدر مؤثر است که شخصیتی مثل دَعْبَل خُزاعی دائماً تحت تعقیب است و خودش می‌گوید که ۳۵ سال است که من دارم را بر دوش می‌کشم. سرانجام هم در شوش به شهادت رسید. در حالی که در نماز بود آن نیزه مسموم را به پایش زدند و او را به شهادت رساندند. نقش این شاعران از چند جهت مهم است. یکی اینکه نقش روشنگرانه دارند. نقاب از چهره ستمگران و دروغگویان و منافقان برمی‌دارند. دوم خود حق را روشن می‌کنند. یعنی ائمه را معرفی می‌کنند. مثلاً شما ببینید شعر فرزدق در خطاب به حشام بن عبدالملک که می‌گوید من نمی‌شناسم این کیست که همه برایش راه باز می‌کنند که به حجر الاسود دست بزنند؟ بعد او بهش می‌گوید که: اگر تو نمی‌شناسی، «هذا الذی تعترف البطحاء وطأته» این کسی است که جای قدم‌های او را تمام این سرزمین می‌شناسد. این شعرها چهره حق را روشن می‌کنند، چهره بیدار را رسوا می‌کنند و طریق و مشی حرکت را به جامعه یاد می‌دهند.

جلوتر که می‌آییم ادبیات داستانی هم داریم. سعدی هم خصوصاً در گلستان یک حالت داستانی را در پیش می‌گیرد این قضیه چه جوری است؟ یک نگاهی به این داشته باشیم که چقدر در تمدنی که به ما رسیده تأثیر داشته و چقدر از آن استفاده می‌کنیم؟

در گذشته میزان سواد مردم اندک بوده. صد سال پیش در شهرستان‌های ما گاهی وقت‌ها تعداد باسوادها به تعداد انگشتان دست نمی‌رسید. اگر ۲۰۰ - ۳۰۰ سال عقب بروید خیلی اندک می‌شود. فرهنگ بیشتر فرهنگ شفاهی است؛ یعنی مردم افواهی، زبانی با هم ارتباط برقرار می‌کنند. اما همین رابطه افواهی و شفاهی آنها مبتنی بر

برخوردار است. شما می‌توانید همه عناصر زیباشناسانه ادبی را در قرآن بیابید. قرآن کتاب اصلی تمدن‌ساز است. ما هر چه در تاریخ داشتیم از انقلاب اسلامی تا تمدنی که خود پیغمبر شکل داد، همه اینها محصول و رهاورد فرهنگ قرآن است. پس قرآن به عنوان یک متن ادبی تمدن‌ساز است. اصلاً تمام تمدن‌هایی که شکل می‌گیرد حتی آخرین تمدن جهان که تمدن موعود و تمدن صاحب‌الزمان است، مبتنی بر قرآن است.

یک نگاهی هم به دوران اوج تمدن اسلامی داشته باشیم؛ ادبیات چه جایگاهی در آن دارد؟

اگر ما در آن دوران اولیه نگاه کنیم، نقش و جایگاه ادبیات آنقدر پر رنگ و شاخص است که نقطه عطف حادثه‌ها را ادبیات تعیین می‌کند. یعنی مثلاً می‌بینید که خود خطبه‌های پیامبر؛ اصلاً خود قرآن اصلی‌ترین عنصر سازنده تمدن در این دوران است. هر بنایی که می‌خواهند بسازند، بنای اصلی بر این است که قرآن چه می‌گوید و قرآن چه سازه‌ها، چه جریان و چه فرآیندی را برای ساختن تمدن طرح می‌کند و بر اساس آن حرکت می‌کند. در کنار آن می‌بینید خطبه‌ها هستند. خطبه‌ها هم همه متن ادبی هستند. شما در مجموع نهج البلاغه ۲۴۸ خطبه، ۷۹ نامه و نزدیک به ۴۸۰ حکمت می‌بینید که تمام اینها عناصر سازه‌ای تمدن عصر امیرالمؤمنین (ع) هستند. کربلا را هم که نگاه می‌کنید باز می‌بینید نقش ادبیات بسیار مهم است. رجزها و در کنار رجزها خطبه‌ها هستند. خطبه‌های حضرت اباعبدالله، خطبه حضرت زینب (س)، خطبه امام سجاد (ع) و خطبه‌هایی که دیگران می‌خوانند مثل ام‌کلثوم و حضرت سکینه. همه اینها در رسواری ستم و در آشکار کردن حقانیت حرکت حضرت اباعبدالله بزرگ‌ترین نقش را دارند. در دوران ائمه هم همینطور است. آنچه تأثیر دارد

مرزبان نامه که می خوانید، قابل است. قابل یعنی قهرمانان حیوانات هستند. اما انسان وقتی اینها را می خواند خودش را جای آنها می یابد. مثلاً کلیله و دمنه دو شغال هستند. یکی فریب می دهد و یکی از آنها در دستکار است. بعد آن گاو را به قربانگاه شیر می کشاند و بالاخره سرانجام معلوم می شود کی جنايتكار بوده و کی درستكار!! اینها واقعاً الگو بودند. حتی به گمان من در رفتار پادشاهان اثر داشتند. چون پادشاهان رسم داشتند شبها که می خواستند بخوابند به داستان داستان گویان گوش می سپردند. شهرزاد قصه گو که هزار و یک شب را خلق می کند، برای شهر یاری که بیدار است داستان می گوید. اینها همه قابل تأمل و بررسی است. بنابراین باید بگوییم که ادبیات مثل خونی است که در آوند فرهنگ ما جریان داشته و تار و پود فرهنگی ما را شکل داده است.

قبل از انقلاب مشخصاً چیزی به اسم ادبیات اسلامی و بحث تمدن اسلامی خیلی پررنگ نبوده و اگر هم چیزی بوده خیلی پراکنده بوده. درست است؟

البته ادبیات ما در کل تاریخ، اسلامی بوده است. اصلاً دین تنیده در جان ادبیات ما است، شاعران ما همه با قرآن محشور بودند، نویسندگان ما با قرآن محشور بودند. شما یک اثر را بگویید که اینچوری نباشد. سنایی را می خوانید همین است، اصلاً کاملاً قرآن است. حافظ را می خوانید، عطار را می خوانید، نظامی را می خوانید. ولی در دوره قاجار به شدت تحت تأثیر اروپا هستیم. در اواخر دوره صفویه و به خصوص در دوره قاجار ما تحت تأثیر ادبیات و فرهنگ اروپا قرار می گیریم. آثار ترجمه می شوند، آثار ترجمه تأثیر می گذارند. ایرانیان به اروپا می روند. تحت تأثیر اروپا قرار می گیرند و بسیاری از عناصر فرهنگی آنجا به درون ادبیات ما رسوخ می کند. ما در ادبیات تا قرن هفتم، هشتم، نهم و حتی دهم هر وقت می گوئیم وطن اصلاً منظور از وطن جغرافیایی نیست. وطن یک مفهوم عارفانه دارد و وطن جغرافیایی نیست. مثلاً وقتی که مولانا می گوید: «روزها فکر من این است و همه شب سخنم... که چرا غافل از احوال دل خویشتم/از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود/به کجا می روم آخر نمایی وطنم»، این وطن در مفهوم یک وطن جغرافیایی نیست. اصلاً حتی حبالوطن را که می گویند، وطن آن جایگاه آرمانی است که ما می رویم. نقطه قاف عاشقان است. ولی از این دوره دیگر وطن کم کم مفهوم کاملاً وطن جغرافیایی پیدا می کند. کلماتی مثل قانون می آید. ما پیش تر از این قانون نداشتیم. دولت می آید، مجلس می آید، آزادی می آید. اصلاً آزادی در زبان مولانا، در زبان سعدی، رهایی انسان از خویش است. اما در این دوره دیگر آزادی، آزادی های اجتماعی می شود. پس ما تحت تأثیر این قرار می گیریم. در این دوره ادبیات به شدت در روشنگری ذهن مردم آماده کردنشان برای مبارزه با استبداد تأثیر گذار است. اگر ما به سروده های میرزاده عشقی، که در این دوره هست (دوره مشروطه) توجه بکنیم، فرخی یزدی، میرزاده عشقی، ابوالقاسم لاهیوتی. البته گاهی اوقات این افراد رگ های تفکر غیر اسلامی هم دارند. حتی گاهی وقتها مارکسیستی (یعنی تفکرهای چپ) و تفکرهای الحادی هم آرام آرام به این دوره می آید. اگر به آثار این دوره توجه کنیم، می بینیم که به شدت ادبیات در برانگیختن جامعه



ادبیات در زندگی ما چند نقش ایفا می کند، رفتارها را سازمان می دهد و می سازد. رفتارهای مثبت می آفریند. مردم اگر نیکوکاری دارند، اگر نسبت به هم انصاف دارند. اگر خلق نیکو جریان دارد تحت تأثیر سیاست نامه است، کلیله و دمنه است، گلستان و بوستان سعدی است، شاهنامه فردوسی است

می کرد. یعنی اینها (اهل ادبیات) مصلحان اجتماعی بودند. مردم را در مقابل بیداد و ستم مقاوم می کرد چون تمام شاهنامه می گوید که رویاروی بدی و زشتی بایستید. رستم که قهرمان شاهنامه است کسی است که مقابل زشتی و پلشتی و نادرستی می ایستد. تمام گلستان و بوستان، کلیله و دمنه و مرزبان نامه همین است. این آثار الگوهای رفتار زیبا را ولو در شکل داستان هایی که نمادین است مطرح می کنند. شما کلیله و دمنه که می خوانید،

شاهنامه فردوسی است. چون این کتابها به جامعه الگو می دادند. وقتی کسی شاهنامه فردوسی را می خواند آنجا فضا، فضایی است که از دیو حرف می زند. رستم در گذر از خوان های مختلف با دیو مواجه می شود. اما وقتی شما شاهنامه را می خوانید آخرش نتیجه می گیرد: «تو مر دیو را مردم بد شناس... کسی کو ندارد ز یزدان سیاس...» ببینید، دارد به ما الگو می دهد. مردم با اینها زندگی می کردند و زندگی با این آثار ادبی رفتارها را اصلاح



صد هم رسیده. مثل کتاب دا، خاک‌های نرم کوشک، نورالدین پسر ایران و دختر شینا یا مثلاً گونه‌ای ادبی به اسم وصیت‌نامه به وجود آمد. در ادبیات گذشته ما وصیت، چند خط یا چند صفحه بود که طرف می‌گفت که مثلاً مال مرا اینجوری تقسیم کنید و غیره. ولی الان وصیت‌نامه یک ژانر خاص شده که وصیت‌نامه شهدای ما هست. ما نزدیک شش میلیون نامه داریم که از آزادگان و اینها هستند. بعضی‌ها پاشان آثار ادبی ما هستند. البته همه اینها ارزش ادبی ندارند. لباس نوشته‌ها، دشت نوشته‌ها، سنگر نوشته‌ها، تابلوهای جبهه و رجزها، پدیده‌های تازه ادبی هستند که دوره ما را به یک دوره بسیار والا و فاخر از نظر ادبی مشخص و معرفی کرده‌اند. شعر ما فضای تازه‌ای پیدا کرد. من کتابی نوشته‌ام به اسم «از نتایج سحر». درباره شعر انقلاب است، من پدیده‌های جدید شعری را در آنجا مطرح کردم. فرم‌های تازه‌ای که آمده. فضاهای تازه‌ای که ما در شعر داریم و اصلاً در گذشته شعر ما وجود ندارد. اینها را مطرح کرده‌ام. به طور طبیعی آدم‌ها در آستانه تحول و دگرگونی و گاه استحاله‌اند. همچنان که در عصر امیرالمؤمنین کسانی را داریم که از یاران پیغمبر بودند و مقابل حضرت علی (ع) قرار گرفتند. در انقلاب هم کسانی بودند که عوض شدند از جمله در حوزه ادبیات. ممکن است شعر گذشته او در خدمت انقلاب بوده و حالا دچار استحاله شده باشد. یا داستان‌نویسی بود که قبلاً برای جنگ و انقلاب می‌نوشت و احیاناً حالا مقداری استحاله پیدا کرده باشد. این امری طبیعی است که نمونه‌اش را می‌توانیم در تمام جامعه‌ها و در ادوار تاریخی ببینیم.

الان نسل جدید داستان‌نویس‌ها، شاعران و

نویسندگان جوان راه را درست می‌روند؟

واقعیت این است که جریان عمده، جریان درستی است. ما چه در حوزه ادبیات داستانی، چه در حوزه شعر، چه

مهرداد اوستا، تاحدی نادر ابراهیمی، ناصر ایرانی و محمود گلایدرهای. اینها در حوزه شعر و داستان واقعاً در خدمت انقلاب قرار گرفتند و آثار بزرگ خلق کردند.

بعد از انقلاب چطور بود؟

اتفاق بزرگ و مهم پس از انقلاب نسلی بود که با انقلاب شکفته شد و در دامن انقلاب پرورش پیدا کرد. انقلاب را فهمید. انقلاب با جانش آمیخته شد. در انقلاب پرورده شد که بزرگ‌ترین چهره‌های ادبی انقلاب را اینها تشکیل می‌دهند مثل زنده‌یاد قیصر امین‌پور، مثل دکتر سیدحسن حسینی، مثل سلمان هراتی، مثل محمدرضا عبدالملکیان. اینها در حوزه شعرند. در حوزه ادبیات داستانی کسانی مثل احمد دهقان، رضا امیرخانی، مینا امیرفجر، علی مؤذنی و سیدمهدی شجاعی. اینها کسانی هستند که در دامن انقلاب و با انقلاب پرورده شده‌اند و آثار این‌ها نسبت به نسل پیشین به شدت قوی‌تر و بهتر شد.

این نسلی که آمده بود به پدیده‌های جدیدی هم رسید؛ یعنی گونه‌های جدید ادبی خلق شد که این گونه‌های ادبی در گذشته سابقه نداشت. مثلاً ما ادبیات داستانی داریم اما زندگی‌نامه‌نویسی در این دوره رواج پیدا کرد و زندگی‌نامه با داستان در آمیخته شد و زندگی‌نامه داستانی درست شد یا به آن داستان مستند می‌گویند. (داستان نمی‌تواند مستند بشود اما ما داستان مستند می‌گوییم). الان آنقدر نمونه‌اش زیاد است در حالی که در تاریخ گذشته ما اینگونه نبود. خاطر‌نگاری، بخصوص خاطرات دفاع مقدس. می‌دانید که به فاصله‌اندکی پس از انقلاب جنگ شروع شد. یعنی حدود ۱۵، ۱۶ ماه بعد از پیروزی انقلاب ما با جنگ مواجه شدیم. ادبیاتی به وجود آمد که اصلاً در گذشته تاریخی ما وجود ندارد. خاطره، بزرگ‌ترین ژانر ادبی انقلاب بعد از ۴۰ سال شده است. ما چندین هزار کتاب خاطره داریم. بعضی از اینها به شمارگان بیش از

تأثیر دارد. اینها تا عصر پهلوی ادامه پیدا می‌کند. در عصر پهلوی باز می‌بینیم ادبیات چقدر تأثیرگذار است. یعنی شما ببینید آثار شخصیت‌های بزرگی در جامعه ما چقدر موج‌انگیز است. مثل آثار دکتر علی شریعتی، آثار استاد محمدرضا حکیمی، آثار حضرت امام و آثار شهید مطهری. اینها در بیداری مردم بسیار مؤثرند و ما نمی‌توانیم نقش آنها را در ایجاد انقلاب نادیده بگیریم، یعنی بخشی از فرهنگ انقلاب مدیون این آثار است.

انقلاب برای ادبیات چه کاری کرد؟

کسانی بودند که پیش از انقلاب اثر ادبی داشتند، چه در حوزه شعر چه در حوزه ادبیات داستانی و دیگر. مثلاً وقتی انقلاب اتفاق افتاد اخوان ثالث بود، احمد شاملو بود، مهرداد اوستا بود. اینها چهره‌هایی بودند که پیش از انقلاب اثر شعری داشتند. داستان‌نویسانی هم بودند که پیش از انقلاب بودند و الآن هستند؛ مثل جواد مجابی، محمود دولت‌آبادی، هوشنگ گل‌شیری و رضا براهنی و غیره. این‌هایی که پیش از انقلاب بودند تبدیل به چند دسته شدند. یک دسته کسانی بودند که هرگز با انقلاب آشتی نکردند و روی تفکر گذشته خودشان ماندند. که بعضی‌ها تفکر چپ داشتند یعنی کاملاً اعتقادات ضداسلامی و ضدالهی داشتند و بر باورهایشان ماندند و معلوم است که مقابل انقلاب هم قرار گرفتند. یک گروه بودند. یک گروه هم کسانی بودند که مقداری جو انقلاب روی آنها اثر گذاشت و به سمت انقلاب آمدند، چند اثر هم خلق کردند اما دوباره برگشتند. نمونه‌هایش مثل سیمین بهبهانی که در آغاز «بنویسید بنویسید» را برای جنگ گفت. حتی کسی مثل رضا براهنی یکی، دو تا کار برای انقلاب گفت. اما اینها دوباره برگشتند؛ یعنی نتوانستند با انقلاب همراه بشوند. یک گروه هم کسانی بودند که کاملاً توان و استعدادشان را در خدمت انقلاب گذاشتند. مثل

در کتب درسی ما نگاه تمدن سازی چقدر جریان دارد. یعنی آنهایی که می خواهند محتوا انتخاب کنند با توجه به اینکه مخاطبان دانش آموز هستند بر چه اساسی انتخاب می کنند و چقدر به این تمدن سازی توجه می کنند؟

چون نظام، نظام اسلامی است و نظام اسلامی نقطه هدف خودش را تمدن اسلامی در نظر گرفته بازتاب این در کتاب های درسی هم هست. کتاب درسی از یک برنامه درسی تبعیت می کند. یعنی قبل از اینکه من مؤلف یا گروه مؤلفان بیايند کتاب را بنویسند، قبلاً یک برنامه نوشته شده که این برنامه را باید نگاه کنند. این برنامه ها هم چند تا سطح دارد به اصطلاح به آن می گویند اسناد بالا دستی. این پیش روی مؤلفان است. براساس آن برنامه خودشان را می نویسند. مثلاً برنامه دوره اول ابتدایی را می نویسند. در این برنامه نگاه تمدنی به طور کامل لحاظ شده. ما قرار است به کجا برسیم؟ من که مؤلف کتاب درسی ام در تألیف کتاب باید به آنها توجه کنم. مثلاً برای رسیدن به این تمدن ما باید انسان های اندیشه وری داشته باشیم. انسان هایی داشته باشیم که فعال باشند. انسان هایی باید باشند که وطن و میهن خودشان را دوست بدارند. وقتی این ها معلوم شد، باید درس های مبتنی بر همین ها انتخاب بشود. بنابراین کاملاً در فضاهای کتاب های درسی به عناصر و سازه های تمدنی توجه می شود و نظام درس ها بر اساس همین است. در عین حالی که به نیاز های امروز هم توجه می کنیم. یعنی وقتی کتاب می خواهد تألیف بشود ما باید ببینیم امروز چه نیاز داریم؟ در آینده به چه نیاز داریم؟ در کدام جهان زندگی می کنیم؟ یعنی به مسائل جهانی هم توجه بکنیم.

به عنوان سؤال آخر، زنگ خطری که لازم است ادبیات ما به آن توجه کند، چیست؟

خطرگاه ها بسیار زیاد است. یکی از مسائلی که ممکن است در حوزه ادبیات تأثیر گذار باشد شیفتگی یا خود باختگی نسبت به ادبیات غرب است. این تأثیر می گذارد، لایه های مختلف آنها می آید. نکته دوم نفسانیات انسان است که ممکن است در ادبیات ما تأثیر بگذارد و کم کم مرا برد به سمت آثاری که بیش از آنکه آن ابعاد سازندگی را داشته باشد مسائل نفسانی باشد شهوت، عشق های سطحی و زودگذر باشد. نکته سوم اینکه ممکن است من نویسنده بیشتر به خوشایندی مخاطب توجه کنم. اگر نگاه به خوشایندی ناشر و مخاطب باشد یک اتفاق دیگر می افتد. اتفاقاتی از این دست در بعضی از کتاب ها و داستان ها افتاده. اینها آفت هایی هستند که تأثیر گذارند و ممکن است روی شخص من اثر گذار باشند. پس نفسانیات من، خواهش های بیرونی، خطرگاه هایی که دیگران درست می کنند، مؤثر است. اینها نکته هایی است که ما را تهدید می کند. در عین حال نقطه های امید بخشی هم وجود دارد. بخشی از این نقطه های امید بخش هدایت هایی است که صورت می گیرد. خوشبختانه محافل فراوانی در مجموعه ها و نهادها داریم. قبلاً کم بوده ولی الان زیاد است. البته باز هم همه داد می زنند کم است، ما نداریم! این حمایت ها از آثار خوب در خلق این آثار تأثیر گذار است.



واقعیت این است که جریان عمده، جریان درستی است. ما چه در حوزه ادبیات داستانی، چه در حوزه شعر، چه خاطره نگاری و سایر گونه های ادبی مثل ادبیات نمایشی، زندگی نامه و زندگی نامه داستانی عمدتاً نویسندگان بسیار خوب و به خصوص نسل جوانی داریم که کارهای بسیار ارزنده و خوبی و حتی به گمان من یک سر و گردن فراتر و بالاتر از نویسندگان نسل اولمان دارند

می خوانید واقعاً احساس می کنید نسل داستان نویس ما خیلی از آنها بهتر می نویسند. همچنان که من می گویم بخشی از شعر جوان امروز ما از شاعران گذشته مان قوی تر است. یعنی واقعاً کارهای بسیار زیبایی در حوزه غزل داریم. به گمان من ادبیات ما دارد از گذشته بارور تر و بهتر می شود.

خاطره نگاری و سایر گونه های ادبی مثل ادبیات نمایشی، زندگی نامه و زندگی نامه داستانی عمدتاً نویسندگان بسیار خوب و به خصوص نسل جوانی داریم که کارهای بسیار ارزنده و خوبی و حتی به گمان من یک سر و گردن فراتر و بالاتر از نویسندگان نسل اولمان دارند. مثلاً شما وقتی کارهای آقای قاسمعلی فراست مثل «نخل های بی سر» را



گفت و گوی «جوان» با علی محمد مؤدب درباره «شعر انقلاب»

برکت انقلاب در حوزه شعر ادامه خواهد داشت

متولد تربت جام است؛ روستای تقی آباد. در دانشگاه امام صادق الهیات خوانده. عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد او یاد مرگ در قرآن و بیان امیرالمؤمنین (ع) و پی‌جویی آن در ادب فارسی بوده و قیصر امین‌پور استاد مشاور پایان‌نامه‌اش بوده است. مؤدب نخستین دفتر شعر خود را با عنوان عاشقانه‌های پسر نوح در سال ۱۳۸۲ منتشر کرد. او که فعالیت‌هایی در حوزه روزنگاری هم داشته، هم‌اکنون مدیر مؤسسه «شهرستان ادب» است؛ مؤسسه‌ای که به واسطه فعالیت‌هایش، در دیدار امسال شاعران با رهبر انقلاب مورد تحسین چند باره آقا قرار گرفت. با علی محمد مؤدب درباره شعر انقلاب و نسبت آن با تمدن نوین اسلامی گفت‌وگو کرده‌ایم که در ادامه می‌خوانید.

انقلاب هم نیستند. از اولین جرقه‌های انقلاب اسلامی در ۱۵ خرداد ۴۲ جریان شعر انقلاب است و حضور دارد. همان جا پای منبر امام، «زولیده نیشابوری» شعری می‌گوید. در طول این سال‌ها جریان‌های مختلفی با این شعر انقلاب همراهی کرده‌اند. چه بچه مسلمان‌ها و چه جریان‌های چپ و غیره. به هر حال طیف وسیعی وارد این حوزه شده و کارهای زیادی انجام می‌شود. این طیف وسیع در دو شاخه اصلی هستند. وقتی به انقلاب اسلامی می‌رسیم دو شاخه جدی از شعر هستند که با انقلاب همراهی دارند. نوگراها (آقای گرم‌رودی، خانم صفارزاده و شاگردان اینها) و یک بخش هم شاعران سنت‌گرا.

نماینده‌های این دو جریان چه افرادی هستند؟

نوگراها و سنت‌گرایان ادبی دو شاخه اصلی جریان شعر

بعد از انقلاب چه کسانی این مسیر را به وجود آوردند؟

چهره‌های بسیار زیادی هستند. عده‌ای که فقط از زمان

«شعر انقلاب» می‌تواند تعاریف متفاوتی داشته باشد. بخشی از آن شعر عصر انقلاب است و شعری که متأثر از حادثه انقلاب و تفکر انقلاب است. انواع تعاریف را مطرح کرده‌اند و هر کدام هم از جنبه‌ای درست است. اما می‌توانیم انتخاب کنیم. به نظر می‌آید که جریان اصلی آن شعری باشد که متأثر از (به قول امروزی‌ها) گفتمان شعر انقلاب است و نسبتی با آن حادثه دارد.

به عنوان اولین سؤال تعریف شما از «شعر تراز انقلاب» چیست؟

هنوز یک توافق کلی در تعریف نداریم. «شعر انقلاب» می‌تواند تعاریف متفاوتی داشته باشد. بخشی از آن شعر عصر انقلاب است و شعری که متأثر از حادثه انقلاب و تفکر انقلاب است. انواع تعاریف را مطرح کرده‌اند و هر کدام هم از جنبه‌ای درست است. هر شعری که در این دوره گفته می‌شود شعر عصر انقلاب است و نسبتی هم با انقلاب دارد. از نگاه دیگر، شعر انقلاب، شعری است که با تفکر و جوان انقلاب اسلامی ارتباط بیشتری دارد. لذا اینها هر کدام از جهتی درست است، اما می‌توانیم انتخاب کنیم. به نظر می‌آید که جریان اصلی آن شعری باشد که متأثر از (به قول امروزی‌ها) گفتمان شعر انقلاب است و نسبتی با آن حادثه دارد.



انقلاب هستند. در بین نوگراها، آقای گرماردی و خانم صفارزاده شاعران اصلی هستند. در نسل بعدی قیصر امین پور، سیدحسن حسینی و سلمان هراتی ادامه جریان شاعران نوگرا محسوب می شوند. طیفی دیگری هم وجود دارد که سنت گرایان هستند و افرادی مثل آقای شاهرخی، آقای مشفق کاشانی و آقای حمید سبزواری نمایندگان آنها هستند. بیشتر اینها شاعرانی هستند که گرایش به غزل دارند. اگر هم کارهای نویی می کنند برائت ملایم تری از نوگرایی دارند. این دو شاخه هستند که جدی اند. چهره های شعر انقلاب عمدتاً به ذیل یا بین این دو شاخه تعریف می شوند. چهره های دیگر شعر انقلاب عموماً حد فاصل این دو شاخه مختلف هستند. چهره هایی مثل استاد علی معلم، جناب میرشکاک، احمد عزیزی و بسیاری دیگر از شاعران انقلاب اینها همه بانوگرایی و سنت گرایی نسبتی پیدا می کنند که در جای خودش خیلی بحث دارد.

به لحاظ محتوایی می توانیم بگوییم که شعر انقلاب با «خلاقیت» به وجود آمد. با نگاه تازه ای به جهان. آیا می توانیم چنین دسته بندی ای

بالاخره انسان افق دارد. خود انسان دارد به سمت جهان موعود و به سمت جهان انتظار می رود. پدیده های انسانی هم همین طورند. شعر هم مثل انسان است. یعنی ما اگر به عنوان یک انسان ایرانی برای خودمان جهان مطلوبی در نظر می گیریم و می گوئیم که ما باید به فهم مسئله انتظار، عدالت و به فهم دین برسیم، شعر مطلوب هم قاعدتاً با آن انسان موعود و انسان مطلوب نسبتی دارد و این مسیر را طی می کند

خاطر این است که الیوم موسیقی «تیلوفرانه»، با ترانه هایی در حوزه انتظار بیشتر شنیده می شود. معنای این استقبال این نیست که قیصر در حوزه های دیگر حرف ندارد. مثلاً در حوزه عدالت، اتفاقاً در نثرهایش خیلی صریح و جدی از عدالت اجتماعی حرف زده است. در نثرهای شاعرانه ای مثل «بی بال پریدن»، یا «طوفان در پراتر»، حتی تندتر از سید حسن حرف زده است. آن مسائل اصلی که با انقلاب اسلامی طرح شد در آثار همه اینها کم و بیش حضور پررنگی دارد. بحث عدالت، معنویت، ولایت و انتظار در آثار همه اینها حضور جدی دارد و نمی شود آنها را محدود به یک مسئله خاص کرد. به اضافه اینکه آثار اینها فقط آثار شعری شان نیست. یعنی نثرهایشان را هم باید در این تحقیق ها دید. تنوع و پراکندگی موضوعات در شعرها تقریباً همان موضوعاتی است که انقلاب اسلامی طرح کرده است و ما این نحو پرداخت نسبت به موضوعاتی مثل شهادت، مجاهدت و رزمندگی را در آثار قبل از انقلاب نمی بینیم. این چیزی که در شعر قیصر، سیدحسن، سلمان و شعر شاعران پس از اینها حضور دارد و مربوط به انقلاب اسلامی است.

ولی در کلیت که نگاه می کنیم به نظر می رسد در هر دوره ای شعر انقلاب جهت گیری خاصی داشته، مثلاً در دهه ۶۰ بر پایداری و مقاومت تأکید بیشتری می شد.

شاعر مسائلش را خودش پیدا می کند. درست است که احوال زمانه و حوادث مؤثر است، ولی این خواست خود هنرمند است که سراغ یک موضوعی می رود.

بعضی ها می گویند هنرمند فرزند زمانه خویش است. آیا معنای این حرف این است که چون دفاع مقدس گذشته است ما دیگر نباید شعر درباره شهادت و دفاع بگوییم؟

باید ببینیم که در آثار هنرمندانمان چه اتفاقی افتاده است. این نیست که نیازی نباشد. شهادت و جهاد و مبارزه هر روز در آثار شاعران جوان به نحو دیگری تکرار می شود. ممکن است ما به برخوردی با پرداخت های تازه ای نسبت به این مفاهیم برسیم؛ الان در شعر شاعران نسل جوان

پیش از آن جریان اصلی شعر ما، خیلی مدرن شده بود، ولی به ناگهان می بینیم چهره های طرفدار انقلاب اسلامی شاعران مطرح روزگار می شوند و کارشان مورد توجه قرار می گیرد. طبعاً از نظر بیان، زبان، کلمات، تصاویر و جنس بیان شعر آنها با شعر نوگرای پیش از انقلاب اسلامی خیلی تفاوت دارد. البته در شاخه نوگرایان، شعر انقلاب اسلامی به شعر قبل از خودش نزدیک است و ارتباطهایش از نظر بیان و زیبایی شناسی، با شعر امثال فروغ و سهراب و اخوان طبعی تر است. برای همین هم، بعد از یک دوره تاریخی کوتاه شاعران نوگرای انقلاب اسلامی برجسته تر می شوند. در کنار شاعران سنت گرامی بینیم که قیصر و سیدحسن و سلمان در زمان خودشان شاخص تر و بهتر دیده می شوند. چون از نظر جنس شعر و بیان، نسبت روشن و طبیعی تری با زمانه خودشان و شاعرانی دارند که پیش از آنها جریان اصلی شعر را شکل می دادند. از این نظر، نسل های بعد انقلاب اسلامی با حلقه واسطه صفارزاده و بعد با قیصر و سلمان و حسینی و گرماردی با شعر نوگرای قبل از انقلاب اسلامی ارتباط پیدا می کنند.

به طور کلی مسئله و هدف شعر انقلاب چه چیزهایی است و می خواهد ما را به چه افقی برساند؟

باید مسائل هر کدام از شاعران را، یا موضوعاتی را که پرداخته اند به تفکیک در یک کار تحقیقی دید. به نظر نمی آید که مثلاً مسئله قیصر، فقط انتظار باشد؛ اینکه بعضی شعرهای انتظار ایشان شاخص می شود، بیشتر به

داشته باشیم؟

بحث مفصلی است؛ در محتوا قطعاً همه شاعران طیف های مختلف انقلاب اسلامی نسبت به نسل های قبل تحولی جدی در آثارشان اتفاق می افتد. یعنی، جریان اصلی شعر تا قبل از انقلاب مربوط به شاعرانی مثل اخوان و فروغ و سهراب و اینهاست که درونمایه و محتوای شعرشان مشخص است. درونمایه و محتوای شعر شاعران قبل از انقلاب، با درونمایه شعر شاعران شاخصی که با انقلاب اسلامی مطرح شدند و هم دوش انقلاب اسلامی جلو آمدند، خیلی تفاوت دارد. محتوای شیعی و اسلامی (به یکباره) در شعر اینها خیلی جدی و پررنگ حضور دارد. قرآن، اهل بیت، معارف اسلامی، عاشورا و حوادث برجسته صدر اسلام مورد استفاده های ادبی قرار می گیرد و آثار شاخص شاعران انقلاب اسلامی از نظر درونمایه در این حوزه ها خلق می شود. طبیعتاً حوادث و شخصیت ها و حرف های اصلی انقلاب اسلامی هم در آثار اینها برجسته می شود. مفاهیمی مثل شهادت، امامت، ولایت، انتظار و حوادثی مثل عاشورا که برجسته می شوند، نشان دهنده گسستی جدی (از نظر موضوعی) بین شعر انقلاب و شعر قبل از انقلاب است.

به لحاظ سبکی چطور؟

از نظر بعد ادبی و زیبایی شناسی بیان هم اتفاقاتی جدی می افتد. بروز شاعران سنت گرا مثل اوستا، سبزواری، شاهرخی و مشفق در جامعه، نتیجه انقلاب اسلامی است.



من جایگاه شعر در تمدن ما، خیلی محوری و کلیدی است. فهم ما از جهان و فهم عامه مردم ما از جهان متأثر از شعر است؛ اصلاً خیلی شاعرانه است. این فهم را شاعران بزرگ ما شکل دادند. ذهنیات و درونیات ما تحت تأثیر جدی شعر است. شعر درون انسان را می‌سازد. به نظرم ما داریم به سمت زمان موعود می‌رویم، شعر ما هم همین حرکت را در جریان‌ها و رگه‌های روشن خودش داشته و دارد به سمت شعر انتظار حرکت می‌کند.

شما با این بحث موافقید که هنر به طور کلی و شعر به طور خاص در بحران‌ها، مثل انقلاب و جنگ رشد بیشتری پیدا می‌کند؟

نمی‌شود گفت که درست نیست؛ به هر حال بحران‌ها (مخصوصاً جنگ‌ها) همیشه ما را در معرض پرسش‌ها و تابش‌های جدی قرار می‌دهند. به طور کلی برخورد دو نظام فکری، دو نظام تمدنی با هم، دو نوع زندگی با هم همیشه سؤالات، انحرافات و شکاف‌ها را جدی می‌کند و آنهایی که دقیق هستند از این میان بهره می‌برند. یعنی در هر حادثه بزرگی در خشخشی‌های زیادی هست که چشم‌های تیزبین آنها را می‌بینند. طبیعتاً جنگ جزو حوادثی است که همیشه در تاریخ بشری، ضمن اینکه نابودکننده بوده، حرکت‌آفرین و رشددهنده هم بوده است. یعنی یک چیزهایی خراب شده و یک چیزهای تازه‌ای درست شده است. در حوزه باورها، معنویات و در حوزه احساس‌های ما هم، جنگ، شاید مثل شخم زدن، مثل طبیعتی که زمین دارد شخم می‌زند و زیر و رو می‌کند، جهان تازه‌ای از دل پوسیدگی‌ها و آوارها بیرون می‌آورد.

به نظر تان فاصله‌ای که از هشت سال جنگ تحمیلی گرفته‌ایم منجر به رکود شعر نشده است یا اینکه این فاصله‌گیری می‌تواند مسائل جدیدی را برای شعر مطرح کند؟

که انحرافات فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی را کشف و پیدا می‌کنند، دیده‌بانانی هستند که در حوزه شعر کار می‌کنند یعنی ما اولین هشدارهای جدی به اتفاقات سیاسی و فرهنگی انقلاب اسلامی را در شعر شاعرانی مثل علیرضا قزوه می‌بینیم. حتی در زمان حضور امام نیز شعرهایی گفته‌اند در نقد رویکردهایی که بعضی جریانات و چهره‌های سیاسی نسبت به اصل انقلاب و حرف‌های انقلاب داشته‌اند. شعر همیشه پیشرو بوده. ممکن است ۱۰ سال بعد جامعه‌شناسان، سیاستمدارها و دیگرانی از این دست سراغ این موضوعات بیایند، ولی شاعران انقلاب اسلامی خیلی زودتر فریاد زدند و دیدند و گفتند. امروز هر موقع تنوعی از موضوعات پیش می‌آید در این موضوعات کار می‌شود. شاعران ما دارند تولید می‌کنند.

با توجه به مباحثی که طرح کردید به نظر تان می‌شود برای شعر افقی در نظر بگیریم؟ یا اینکه شعر چیزی است که دستخوش تحولات جامعه است؟

بالاخره انسان افق دارد. خود انسان دارد به سمت جهان موعود و به سمت جهان انتظار می‌رود. پدیده‌های انسانی هم همین‌طورند. شعر هم مثل انسان است. یعنی ما اگر به عنوان یک انسان ایرانی برای خودمان جهان مطلوبی در نظر می‌گیریم و می‌گوییم که ما باید به فهم مسئله انتظار، عدالت و به فهم دین برسیم، شعر مطلوب هم قاعداً با آن انسان موعود و انسان مطلوب نسبتی دارد و این مسیر را طی می‌کند. یعنی سلوک می‌کند. زمانی شما فقط شعر مبتنی بر غفلت، شعر مدینه جاهله داشتید و امروز دارید به سمتی حرکت می‌کنید که شعر در رشد و تعالی انسان نقش دارد. الان هم که دارد بر شعر تأکید می‌شود به خاطر همین است که شعر دارد کار می‌کند و دارد انسان امروز را برای مواجهه با سرنوشت خودش آماده می‌کند. به نظر

ما همین مفاهیم هست. یعنی اینکه هنوز جوان‌ها دارند روی شهادت کار می‌کنند، در باره‌اش حرف می‌زنند و با آن برخورد دارند. صورت مسئله پاک نشده و پاک نخواهد شد. یعنی پرداخت و توجهی که با انقلاب اسلامی به مفهوم شهادت ایجاد شد، از بین نخواهد رفت. الان هم (اتفاقاً) جنگ هست. الان وضعیت ما با سال‌های انقلاب و سال‌های جنگ خیلی فرق نمی‌کند. همین الان ما درگیر جنگ هستیم. هر چند ممکن است بعضی‌ها به راحتی از کنار خمپاره‌ها و گلوله‌ها بگذرند. ولی به هر حال یک جنگی در حال وقوع است. مسئله شاعر، یک حادثه یا واقعه بیرونی نیست. مسئله شاعر توجه به ساحت و مفهوم است. حال که این توجه ایجاد شده، دیگر از دنیای شعر رخت بر نخواهد بست. یعنی به هر حال شهادت موضوعی است که طرح شده است و مدام در باره‌اش حرف می‌زنیم. این نوع مواجهه با مفهوم شهادت، پدیده‌ای است که پس از امام خمینی و پس از انقلاب اسلامی به این نحو وارد ادبیات و هنر ما شده است. این موضوع که طرح شده، روی میز نخبگان ادبی و هنرمندان ما حضور دارد و حذف نخواهد شد؛ حالا پرداختش متفاوت است. بالاخره ممکن است در توجه و پرداختی که شاعران نسل من و نسل بعد از من به شهادت دارند، غفلت‌ها یا دقت‌های تازه‌ای پیدا بشود که مثلاً در نسل‌های قبل نبوده یا بالعکس. ولی به هر حال این موضوع طرح شده است. در حوزه مسائل روز هم طبیعتاً شعر ما پرداخته و می‌پردازد. یعنی امروز شعر انقلاب اسلامی به اجتماع، سیاست، درگیری‌های اساسی فرهنگ و در حوزه فرهنگی و معارف و به جنگ نرم می‌پردازد. یعنی اینها چیزهایی نیستند که تاریخ انقضا داشته باشند. چون شاعران به طور طبیعی زمانه را درک می‌کنند. اینها در آثار شاعران خوب بسیار است. به نظرم دانشجویان و محققان می‌توانند خیلی جدی اینها را ببینند. اولین جریان‌هایی



شعرها نشان اقبال خوبی بین مردم به وجود آورد چه جایگاهی در شعر انقلاب دارند؟

مرحوم آقاسی به هر حال در یک حوزه خاص، به عنوان یک کسی که شاخه شعر مردمی، یعنی شعر خوانی برای مردم و شعر گفتن برای مردم را جدی گرفته، آدم مؤثری است؛ درست است که شاید به نوعی جزو جریان اصلی شعر حساب نمی‌شود، ولی در یکی از زیر شاخه‌های مؤثر این حوزه‌ای است که شعرهای خیلی درخشان دارد. آقاسی شعر را به مردم نزدیک می‌کند. شعر را خیلی جدی به مسائل روز نزدیک می‌کند و شعر را با زندگی، سیاست و زمانه گره می‌زند و از این نظر یک پدیده است و پس از خودش هم، می‌بینیم که به یک جریان تبدیل شده است و آدم‌های زیادی هستند که سعی می‌کنند با شیوه آقاسی شعر بگویند و شعر بخوانند. ولی در بحث ما خیلی مطرح نیست. یعنی در آن جریان اصلی شعر انقلاب نمی‌شود خیلی برجسته‌اش کرد. ولی به عنوان یکی از چهره‌های مؤثر در زمانه ما قطعاً باید مورد تحلیل‌های علمی و جدی قرار بگیرد.

چقدر در بحث شعر کادر سازی داریم؟ یا نه فعالیت‌های پراکنده‌ای هست؟

بخش مهم فعالیت دوستان در مؤسسه «شهرستان ادب» همین بوده و سعی کرده‌اند به عنوان تربیت، بلکه به عنوان فضا سازی اقداماتی بکنند. برای اینکه شاعران خودشان را در این فضا رشد بدهند ما فقط دو کار می‌کنیم. یکی اینکه سعی می‌کنیم به شناخت و گزینش درستی از نخبگان ادبی برسیم و دوم اینکه می‌کوشیم برای آنها در حد امکان فضا سازی کنیم تا کار یاد بگیرند و فعالیت کنند. ما ادعای تربیت شاعر نداریم. سعی می‌کنیم آنها را با هم و با اساتید مرتبط کنیم و زمینه‌ای برای کار ادبی ایجاد کنیم. با افتخار می‌توانیم بگوییم که واقعاً در این چند سال در «شهرستان ادب»، چراغ‌هایی روشن کرده‌ایم که پیش از این روشن نبوده و امیدواریم که اینها ادامه پیدا کنند.

به عنوان سؤال آخر، فکر می‌کنید برای شعر انقلاب چه زنگ خطرهایی وجود دارد؟

خطر بزرگ برای شعر انقلاب این است که شاعران ما دیگر شاعر نباشند. یعنی هر چه ما آگاهی و سلوک خودمان را به عنوان مؤلف از دست بدهیم، شعر دچار آسیب می‌شود. کسانی که می‌توانند و در هر زمینه‌ای خدمت می‌کنند باید به این سمت بروند که شاعر بتواند شاعر باشد. یعنی کمک بکنند به اینکه شاعر، شاعر باشد و هوشیاری خودش را حفظ بکند. این ورودی‌ها هستند که خروجی‌ها را ایجاد می‌کنند. واردات ما به نوعی صادرات ما را شکل می‌دهد. خطر بزرگی که در کمین انسان است غفلت است و غیره. شاعران هم در معرض همین خطر هستند. یعنی اگر شاعران ما شعر را باز یچه بگیرند و جنبه‌های تفنن و جنبه‌های فردی شعر بر اصل شعر و اصل تربیت و سلوک شاعری غلبه پیدا بکند، طبعاً شعر هم دچار آسیب خواهد شد. الان زمانه ما زمانه‌ای است که پدیده‌های جدید (مثلاً رسانه‌های جدید، شبکه‌های اجتماعی و غیره) خیلی وقت را می‌گیرند. این خطر برای همه هست که غفلت دارند. این خطر برای آدم عادی هم هست. همین خطر برای شاعر هم هست که او را از تمرکز بر شاعری خودش دور می‌کند.



**خطر بزرگ برای شعر انقلاب این است که شاعران ما دیگر شاعر
نباشند. یعنی هر چه ما آگاهی و سلوک خودمان را به عنوان مؤلف از
دست بدهیم، شعر دچار آسیب می‌شود. کسانی که می‌توانند و در
هر زمینه‌ای خدمت می‌کنند باید به این سمت بروند که شاعر بتواند
شاعر باشد. یعنی کمک بکنند به اینکه شاعر، شاعر باشد و هوشیاری
خودش را حفظ کند**

می‌بینم که واقعاً در اینها ر کودی نیست. آنها با مسائل اصلی وجود با پرسش‌هایی که در دل داستان طرح شده، درگیرند. برکات این حوادث به این زودی تمام نمی‌شود و تازه شروع شده است. احساس نمی‌کنم که ما دچار رکود باشیم.

به نظر تان افرادی همچون مرحوم آقاسی که

در مورد شعر نمی‌توانم کلی حرف بزنم. باید با توجه به شعرهایی که گفته می‌شود حرف زد، به نظر من رکود نیست. در داستان‌ها و شعرهایی که دارد کار می‌شود و بعد از جنگ هم نوشته می‌شود، می‌بینیم که رکود نیست و دارد اتفاقی‌هایی می‌افتد. همین الان که من دارم از بچه‌های امروز رمان می‌خوانم، شعر می‌خوانم



نظرات کمتر شنیده شده رهبر انقلاب در خصوص موسیقی تراز انقلاب

موسیقی را از ابتلائات مادی بیرون بکشید

❧ شنیدن این جمله که «با یک آهنگ می‌توان ملتی را منقلب کرد» از زبان یک مرجع دینی، شاید برای بعضی از ما عجیب باشد. خاصه اینکه این مرجع دینی، رهبر نظام اسلامی هم باشد. از همین رو به بازخوانی سخنان کمتر شنیده شده مقام معظم رهبری در خصوص موسیقی تراز انقلاب اسلامی پرداختیم که ۱۴ سال پیش در جریان بازدید ایشان از صدا و سیما مطرح شده است. این صحبت‌ها پس از اجرای موسیقی توسط ارکستر صدا و سیما و چند تن از هنرمندان بیان شده است. متن دیدار فوق که در این دیدار تقریباً خصوصی ایراد شده، از کتاب «هنر از دیدگاه مقام معظم رهبری» منتشر شده توسط دفتر نشر و فرهنگ اسلامی استخراج گردیده است.

کرده‌اند، وضعیت طور دیگری است. در گذشته که صحبت از مسائل مبتلا به امروز موسیقی نبود و بدیهه‌نازی و بدیهه‌خوانی رواج داشت، خواننده‌ای بنای خواندن می‌گذاشت و نوازنده هنرمندی هم که بغل دست او نشسته بود، به نواختن می‌پرداخت. نوازنده اصلاً از قبل نمی‌دانست که خواننده چه می‌خواهد بخواند، لذا تا خواننده برای خواندن دهان باز می‌کرد او هم ساز خود را کوک می‌کرد و به همنوایی مشغول می‌شد، یعنی هیچ قاعده‌ای که بر مبنای آن «نت» نوشته‌ای وجود داشته باشد، در کار نبود. من در این زمینه‌ها تجربه و آشنایی ندارم. اما از کسانی که از اهلیت در این هنر برخوردار بوده‌اند، شنیده‌ام حتی در زمان متداول نشدن نت، آنان که در امر نوازندگی یا خوانندگی فعال بودند، طبق فطرت و ذوق سلیم، نظم منطقی را در کار معمول می‌داشتند و قواعد را رعایت می‌کرده‌اند. هفت دستگاه اصیل موسیقی و دستگاه‌های فرعی آن، که تنها مربوط به موسیقی ایرانی نیست بلکه در همه آهنگ‌های جهان وجود دارد، به گونه‌ای تکوین یافته که

انسانی، آن محاسبه را بر اساس تجربه استخراج کرده و برای آن پیشرفت قواعدی - موازینی گذاشته است. البته امروز که اروپایی‌ها و غربی‌ها در باب موسیقی پیشرفت‌های زیادی کرده‌اند و قواعد دقیق و منظم وضع

**من دعوت به غم‌انگیز بودن
وبی‌ذوقی نمی‌کنم بلکه
دعوت من، به متعالی شدن و
پدیده موسیقی را از ابتلائات
مادی بشر بیرون کشیدن و
فراتر آوردن است. امیدوارم
به این دعوت، جواب مثبت
داده شود**

می‌خواهم در حضور اهل فن، قضاوتی شایسته بکنم لکن به مقتضای طبیعت بشری که قضاوت بر مبنای ذوق و قریحه انسانی و غرایض معنوی دارد می‌توانم بگویم: اجرای آن خیلی خوب بود. از آقای افتخاری (علیرضا)، آقای مختاباد (سید عبدالحسین)، آقای فیروز بخت (مهیار) و همچنین بقیه آقایان که زحمت کشیدید، تشکر می‌کنیم.

مقوله موسیقی، جزو مقولات مطرح در جامعه و به خصوص در صدا و سیماست، البته در صدد نیستم که تبیین کلی‌ای در امر موسیقی داشته باشم، چون پرداختن به این مقوله، نیازمند شرایط خاص دیگر است. اینجا داخل استودیوی موسیقی جا دارد از بُعد دیگری راجع به این هنر صحبت کنم. اساساً موسیقی که در تقسیم‌بندی‌های علوم قدیم، از شعب ریاضی است و چون با دقت و محاسبه و اندازه‌گیری دقیق سروکار دارد، جزو بخش‌های دانش ریاضی محسوب می‌شود. هنر دقیقی است. به تعبیری دیگر، هنر موسیقی، محاسبه متکی به طبیعت و فطرت بشر است که خرد

می شود موسیقی را پاک و مقدس نامید. آن وقت می شود ما هم مثل غربی ها کنسرت داشته باشیم که مردم - اعم از معمولی و متدین - بلیت تهیه کنند و برای شنیدن ساز و آواز شما به آن محفل بیایند



تأیید می کنم. یکی از آن ویژگی ها، مقوله موسیقی است. درست است که در غرب، موسیقی های منحنی وجود دارد اما در همان نقطه از جهان، از دیرباز موسیقی های آموزشی

در منطقه ای که تاریخ موسیقی ما در آن شکل گرفته است، موسیقی معنای صحیح ندارد. شما باید به آن معنا و مفهوم صحیح بدهید و در واقع باعث نجات آن شوید. حرف من با موسیقیدان ها این است که موسیقی را به سمت معنا و هدف های متعالی ببرید، هدف ها فراتر از هدف عیاشی فلان عاشق کذایی است که بهمان معشوقه کذایی تر را دوست می داشته و چون مورد بی اعتنایی وی قرار گرفته و دلش شکسته است، می خواهد پای فلان ساز بنشیند و در اثر آهنگ و ترانه سوزناک، اشک از فراق بریزد! چنین هدفی در استعمال موسیقی ارزشمند نیست. چه ارزشی دارد که به خواش دل یک نفر بسازند و بخوانند و بنوازند و آن اندیشه ریاضی و محاسبه علمی و منطقی را - که اعتبار موسیقی است - چنین خوار و ذلیل کنند؟! که برای هدف متعالی باشد. اگر چنین باشد، آن وقت می شود موسیقی را پاک و مقدس نامید. آن وقت می شود ما هم مثل غربی ها کنسرت داشته باشیم (عنوانش را مثلاً محفل خوانندگی بگذاریم تا اصطلاح غربی به کار نبرده باشیم) که مردم - اعم از معمولی و متدین - بلیت تهیه کنند و برای شنیدن ساز و آواز شما، به آن محفل بیایند.

خواننده ها و نوازنده های ما متدین هستند

توجهی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی باید از طرف دست اندران کاران موسیقی نسبت به موسیقی صورت می گرفت، نگرفت، البته این بدان معنا نیست که کارها خوب انجام نشده است. مسلماً شده است که ما اینجا می نشینیم و به کار شما گوش می سپاریم. بنده آدمی نیستم که اگر موسیقی حرام نواخته شد بنشینم و به آن گوش بسپارم. آنچه در این مقوله، حرام بوده هنوز هم حرام است. بر خورد با حرام هم جای ملاحظه نیست و من هم به عنوان فرد متشرع که ملاکم فقه است، ملاحظه کاری نمی کنم. منتها تلاش هایی که بعضی از افراد دلسوز و مخلص در زمینه موسیقی از اول انقلاب کرده اند، خوب بوده است و این البته منتهای توجه همه جانبه ای است که گفتم باید می شد، اما نشد.

به هر حال از این به بعد می گویم که خواننده ها و نوازنده های ما، مردمان متدینی هستند که در مقوله موسیقی اصول را

هر صدایی شما در پیورید، در یکی از آن دستگاه هاست و در واقع همه آهنگ های غربی و شرقی در مجموعه این دستگاه ها می گنجد. اگر توجه داشته باشید مقام ها و گوشه های مختلف هر دستگاه از بدو شروع تا نقطه پایان روند منظمی را طی می کنند، یعنی از جایی آغاز می شوند، فرود می آیند، فرار دارند تا جایی که تمام می شوند، همه اینها مبین حکم فرما بودن نظم در این هنر است. بدین ترتیب می توان نتیجه گرفت هنر موسیقی، تلفیقی از دانش، اندیشه و فطرت خدادادی است که مظهر فطرت خدادادی در درجه اول، حنجره انسان ها و در درجه دوم سازهاست که به دست انسان ها ساخته شده است. پس می بینید که پایه، پایه الهی است. حال اگر در این زمینه سراغ سروده های مولوی برویم و بگوئیم موسیقی، انعکاس صدای افلاک است و آن را به عالم عرفانی مورد اشاره او وصل کنیم، از واقعیات به تخیلات نقب زده ایم، زیرا گفته های او در این خصوص، شبیه خیال است و نه واقعیت و طبعاً مفهوم دیگری خواهد داشت اما بی آنکه دنبال خیال پردازی برویم، در عالم واقع، صدایی که از حنجره خواننده صادر می شود، با یک پایه الهی و خلقی که مربوط به خدای متعال است، مانند بنا مستحکم و وسیع، پر جاذبه و رنگین شکل می گیرد. اولین نتیجه ای که این بیان دارد، آن است که ما این هنر را در راه خدا مصرف کنیم.

بنده آدمی نیستم که اگر موسیقی حرام نواخته شد بنشینم و به آن گوش بسپارم. آنچه در این مقوله، حرام بوده هنوز هم حرام است. در خورد با حرام هم جای ملاحظه نیست و من هم به عنوان فرد متشرع که ملاکم فقه است، ملاحظه کاری نمی کنم، منتها تلاش هایی که بعضی از افراد دلسوز و مخلص در زمینه موسیقی از اول انقلاب کرده اند، خوب بوده است

موسیقی یک نعمت الهی است

من این نکته را می خواهم به شما آقایان - اعم از خواننده، نوازنده، آهنگساز و موسیقیدان - عرض کنم که این هنر ساخته و پرداخته نعمت های الهی را که بر اساس یک ذوق و قریحه ذاتی و یک نظم و انتظام خردمندانه شکل می گیرد و در واقع جان دادن به بی جان هاست، در راه خدا و رضای او مصرف می کند، البته ما از دوران جوانی خودمان حرف های پرخی از اهاالی هنر را می شنیدیم که روشنفکر ما بانه و واقعا بی پایه و اساس، مبتنی به این نکته بود که ما هنر را در راه فکر و پیش بینی و سیاست، به کار نمی بندیم. آنها که ادعایی اینچنین داشتند، هنر شان - اعم از شعر و دیگر فنون - بیش از سایرین در خدمت سیاست ها قرار می گرفت. قصد ورود به چنین بحث ها را ندارم اما می خواهم بگویم هر کار که متکی به اراده انسان است، باید برای هدفی انجام گیرد. هر چه هدف متعالی تر باشد، آن کار یا هنر ارزشمندتر می شود.

موسیقی در منطقه ما برای هدف های متعالی به کار نرفته است و این بر خلاف سیر موسیقی در اروپاست. می دانید که من به طور طبیعی از جمله آدم های غرب سستیزم. چنانکه هیچ ویژگی غرب، مرا میوهوت و مجذوب نمی کند. در عین حال، ویژگی های مثبت غرب را از روی محاسبه

و معنادار هم بوده است؛ موسیقی ای که برای گوش سپردن به آن، انسان عارف واقف خردمند، می تواند بلیت تهیه کند، در سالن اجرای کنسرت بنشیند و ساعتی از آن لذت ببرد. در غرب موسیقی هایی که گاهی یک ملت را نجات داده و گاهی یک مجموعه فکری را به سمت صحیح هدایت کرده، کم نبوده است.

در منطقه ما موسیقی معنای صحیحی ندارد

موسیقیدان - با آن خصوصیات که گفتم اهل خرد و قریحه و ذوق است - باید خود را می شکست و انواع و اقسام هنر های خویش را نثار می کرد تا خلیفه از حالت افسردگی که لازمه خونریزی ها، قساوت و خبثت های وی بود - بیرون می آمد! این وضعیت موسیقی در بارگاه خلفا و امرای عرب بود، یعنی همین قضیه، در مورد سلاطین ایران هم صدق می کند. پادشاهان که اهل موسیقی لاهو بوده و در بارهای موسیقی طرب داشته اند، کم نیستند که از آن جمله می توان به دربار قاجار و پادشاهان آن سلسله اشاره کرد.

توجه می کنید که موسیقی در خدمت چه جریان ها و کسانی بوده است؟! اینکه می بینید در کلمات فقه ها، موسیقی، مقوله ای حرام و ممنوع و دست نزدنی و نزدیک نشدنی است، به همین خاطر است.



حذف نکنید؟! شما می‌توانید با حذف آن گوشه‌های مخرب، گوشه‌های جدیدی به وجود آورید. کسانی که قبلاً گوشه‌های کذا را وضع، تبیین و تدوین کرده‌اند، مگر بالاتر از شما بوده‌اند؟ آنها البته انسان‌های با ذوق و دانشی بودند، چنان که شما هم هستید. من دعوت به غم‌انگیز بودن و بی‌ذوقی نمی‌کنم بلکه دعوت من، به متعالی شدن و پدیده موسیقی را از ابتلائات مادی بشر بیرون کشیدن و فراتر آوردن است. امیدوارم به این دعوت، جواب مثبت داده شود و موسیقی را به سمت متعالی شدن سوق دهید. اگر شما هم اقدام نکنید بالاخره گروهی می‌آیند و به این روش تکاملی عمل می‌کنند. به هر حال، بشر در زندگی ناگزیر از تکامل است.

■ از سمفونی‌های پتهوون تا شور امیرآف

به یاد دارم در زمان گذشته که ما مشغول مبارزه بودیم یک وقت بحث از موسیقی و سمفونی‌های پتهوون پیش آمد. از برخی مطلعان شنیدم که شور «امیرآف» در جنگ جهانی، باعث نجات شوروی شده بود! از همین آهنگ شور موسیقی شما، آهنگساز و نوازنده‌ای در شوروی، قطعه‌ای ساخته که ملت را تکان داده است! من اگر چه «امیرآف» را نمی‌شناسم و شور او را نشنیده‌ام اما می‌دانم «شور» چیست و می‌دانم که انسانی با قریحه می‌تواند با یک آهنگ، ملتی را منقلب کند و تکان دهد. به دنبال مسائلی اینچنین، در وادی موسیقی باشم. اینکه از صدا و سیما اسم می‌برم، بدین معنا نیست که وزارت ارشاد را فراموش کنم. وزارت ارشاد هم جزو موظف‌ترین‌هاست اما شما جزو متعهدترین و موظف‌ترین‌ها هستید. پس سراغ این کار بروید. به هر حال باز هم از آقایان تشکر می‌کنم و امیدوارم خداوند کمک‌تان کند و ان شاء الله بتوانید همان طور که رضای خداست و مورد خواست انقلاب و اسلام است، پیش بروید و عمل کنید.

شما وظیفه دارید جهت‌گیر درست ایجاد کنید. توقع من از شما، هدفدار کردن موسیقی است. من این توقع را هم از آقایان آهنگساز و موسیقیدان دارم. اگر شما نتوانستید این کار را بکنید، بدانید خشتی را خواهید گذاشت که نه برای تمدن ایران اسلامی بلکه برای کل جهان محفوف به همان سیاستی که قبلاً عرض کردم، مبارک خواهد بود، حتی ممکن است دیگران هم در آینده، از این اهتمام شما، بهره ببرند. گفتم که از وضعیت موسیقی در هند و چین و خاور دور اطلاع زیادی ندارم و نمی‌خواهم درباره آن قضاوت کنم، اما بدانید در صورت هدفدار کردن موسیقی از طرف شما، موسیقی جهان عرب و شاید دیگر ممالک اسلامی هم، منتفع خواهد شد. موسیقی را هدفدار، جهتدار و معنادار، اجرا و طراحی کنید و صبغه‌های لهور از آن بزدایید. هنر انسان بی‌نهایت است. اگر به این اصل معتقدید، چه لزومی دارد گوشه‌های مطربی و لهوری را که موجد تحرکات فیزیکی است از موسیقی

ملاحظه می‌کنند. رعایت اصول از جانب آنها موجب شده که نوارهای موسیقی تا حدودی از حال و هوای گذشته، خارج شود. امروز نوارهایی وجود دارد که یا مشکوک است یا پاک و بی‌اشکال است. البته در کنارش نوارهای دارای اشکال هم وجود دارد. اخیراً در پاسخ به سؤال برخی از دوستان - آقای لاریجانی و دوستان صدا و سیما - گفتم: همه آنچه را که از صدا و سیما پخش می‌شود از حیث بلااشکال بودن شرعی، تأیید نمی‌کنم. بعضی نواها واقعاً اشکال دارد. مسلماً آهنگ‌هایی که از آرشو صدا و سیما بیرون می‌آید، حرام است. این آهنگ‌ها زمانی که به رسم دربار «هارون الرشید» برای افرادی از خاندان فاسد قاجار و پهلوی که مقلد هارون الرشید، آن هم نه در کشور گشایی و کشورداری و عرضه و لیاقت بلکه در عیاشی و زذالت بودند، ساخته شده است. در این آهنگ‌ها و موسیقی‌ها ذرهای وجه حلیت نیست اما تا دلتان بخواهد در آن وجه حرمت هست.

■ ساخت سبک جهانی

درخواست من از شما آقایان موسیقیدان و افرادی که در این زمینه بسیار مهم، صاحب‌نظر هستید، این است که احساس مسئولیت کنید و موسیقی را نجات دهید. البته من دلم نمی‌خواهد مفاهیم با هم مخلوط شود. بعضی از موسیقیدان‌های سنتی اصیل و ریشه‌دار، گاهی می‌گویند که موسیقی قبل از انقلاب دچار ابتذال شده بود ولی در دوران انقلاب الحمدلله آن ابتذال از بین رفت. من این را نمی‌خواهم بگویم. از دید یک متخصص، همان است که موسیقی دچار ابتذال شده بود. خوشبختانه، به خاطر محدودیت‌های قهری انقلاب، آن ابتذال‌ها از پیکر موسیقی فرو ریخت. من تقسیم دیگر را می‌خواهم مطرح کنم، چون تنها به اینکه آن ابتذال‌ها از بین بروند، قانع نیستم بلکه می‌گویم در همین موسیقی غیر مبتذل سنتی عالمانه هم

هنر موسیقی، تلفیقی از دانش، اندیشه و فطرت خدادادی است که مظهر فطرت خدادادی در درجه اول، حنجره انسان‌ها و در درجه دوم سازهاست که به دست انسان‌ها ساخته شده است. پس می‌بینید که پایه، پایه الهی است



از شکل گیری نقاشی خط تا توجه به موتیف های معنوی دفاع مقدس

نسبت هنرهای تجسمی با تمدن اسلامی در طول تاریخ

خلیل کویکی

هنر و تمدن اسلامی که دوره عظیم و چشمگیری از تاریخ هنر جهان را شامل می شود متشکل از قلمرو عریض و طویل قاره هند تا اسپانیا، چین، قاهره، دمشق، آسیای صغیر و به خصوص ایران؛ کشوری که با گستره هنری چشمگیر هر کدام از مراکز هنری اش دارای هویت خاص خود بوده است.

می توان گفت از مواجهه فرهنگی و هنری بین کشورهای مصر، ترکیه، هند و ایران با اسلام هنر و تمدن اسلامی شکل گرفته است. تمدن اسلامی، در جوامع و اقلیم مسلمانان، چه تسخیر شده و چه سرزمین های مرکزی مسلمانان، در هنر جلوه ویژه ای دارد. اشتراک در اعتقادات کلی، در دین و مذاهب و فرقه های مختلف، در جولانگاه هنر اسلامی، در مقایسه با هنر مسیحیت و ادیان دیگر تأثیری مثبت و مؤثر بر فعالیت های فرهنگی کشورهای جهان اسلام گذاشت. یکی از این اشتراکات که بسیار مؤثر افتاد قرآن بود که چه در نوشتار و چه در معانی و مفهوم آن، حلقه اشتراک قوی را ایجاد کرد.

در هنر و تمدن اسلامی معمولاً بر تری معنا بر شکل آشکار است. در این تمدن عقیده بر دنیا و ماورای دنیا است، پس هنر اسلامی نمی تواند جنبه سفارشی و صرفاً دکوراتیو به

خود بگیرد. در تمام تمدن هایی که عقیده بر وجدانیت و حقیقت ابدی و ازلی دارند هنر قدسی است. از این رو هنر قدسی در پی ایجاد تعامل بین صورت و معناست، یعنی تأمین نیاز روح و جسم انسان. بدین ترتیب هنرمند هم بر جنبه دنیایی و هم بر وجه باطنی مسلط می شود. بعد از گرویدن ایران به اسلام جلوه هنر و تمدن مخصوص

آخرین نوع نوشتار و خوشنویسی که بسیار به نقاشی خط نزدیک شده بود و به گفته بعضی هنرمندان نوع اولیه نقاشی خط محسوب می شود تحول شگرفی را در خط و نقاشی ایجاد می کند. در این شکل از خط یا نقاشی، هنرمند خطر را ابتدا طراحی و داخل آن را با اشکال گل، مرغ و فیگور انسانی و حیوانی پر می کرده است

ایرانی کمرنگ می شود ولی هنر تمدن اسلامی در این سرزمین جاری می شود. ممنوعیت تصویر و شمایل نگاری از یک طرف و حضور پررنگ نوشتار در عرصه هنر و در پی آن مصحف کردن دستاوردهای هنری عرصه را برای ظهور و بروز خوشنویسی باز می کند.

خوشنویسی که جلوه ناب هنر انتزاعی است، بهترین تغذیه برای هنر معنوی می شود. هنری که نیاز به طی کردن مسیر آبستراکت نداشت و خود مایه هنر غیر شمایی بود. از اینرو موفقیت های زیادی در حوزه خوشنویسی در تمدن اسلامی حاصل می شود و شکل های مختلفی از خوشنویسی در هنر اسلامی آشکار و ابداع می گردد. در خوشنویسی که یکی از اشکال مختلف هنرهای تجسمی است، هم دامنه دکوراتیو و هم معنا و کاربرد که دارد در قالب عنصر بصری فرم نمایش داده می شود. کمتر عنصر بصری مثل بافت، رنگ و حجم را در خوشنویسی می توان دید. این در حالی است که نقاشی می توانست این خلأ را جبران و معنا و مفهوم بصری آن را تقویت کند.

با توجه به نیاز فرهنگی جامعه، به شکل بسیار کندی این نقیصه برطرف می شد. برای همین ابتدا شاهد شکل دادن به نوشتار به صورت شکل های هندسی هستیم که در معماری به صورت خطوط کوفی معلی متجلی شد و در



تعمدی در ایجاد تصویر نداشته و در آن زمان هرگز به قصد زیبایی نگاشته نشده، بلکه به نیت تکرار در نوشتار برای تمرین بوده است.

آخرین نوع نوشتار و خوشنویسی که بسیار به نقاشی‌خط نزدیک شده بود و به گفته بعضی هنرمندان نوع اولیه نقاشی‌خط محسوب می‌گردد تحول شگرفی را در خط و نقاشی ایجاد می‌کند. در این شکل از خط یا نقاشی هنرمند خط را ابتدا طراحی می‌کرده و داخل آن را با اشکال گل، مرغ و فیگور انسانی و حیوانی پر می‌کرده است.

این تغییرات که طی چند سطر مرور شد همه دلیل بر نیاز مخاطب بر گسترش دیدگاه هنرمند بوده. آنچه بدیهی است اینکه نیاز، سبب ابداع و اختراع هر چیزی می‌گردد و نیاز بصری از طرف مخاطب و ایجاد هنرهای تصویری خالی از این تعریف نیست.

عامل اصلی شکل‌گیری هنر «نقاشی‌خط» پیشرفت خوشنویسی نبود، بلکه جریان دیدگاه نقاشان از یک طرف و محدود و مسبوط شدن خوشنویسی از طرف دیگر تأثیر فراوانی داشته است. دسترسی و درک خوشنویس از گنجینه فرم و شکل ناب انتزاعی آن نیز بی‌تأثیر نبوده. خوشنویس توانمند به دنبال زبانی رساتر برای انتقال حس بود. همه این موارد سبب تغییر خاستگاه نقاشی و سپس خوشنویسی شد.

نقاشی‌خط معاصر، توجهات مذهبی، موتیف‌های گذشتگان، سلايق عشایر و حتی به کارگیری ادبیات را در خود گنجانده است.

بسیاری از قواعد خوشنویسی مانع حضور نقاشی‌خط در فضای هنری معاصر بود. همچون عدم استفاده از رنگ، نداشتن بافت متنوع و... اکثر این موارد که مورد توجه خوشنویس سنتی است، در نقاشی مورد کم توجهی است. پس با اشراف یک نقاش به زبان خوشنویسی یا یک

کوفی معشق، کوفی مشبک و کوفی مذهب. در این اشکال شکل انتزاعی حروف با شکل‌های دیگر همچون شکل حیوانات، شاخ و برگ درختان و بعضاً شکل انسان تلفیق می‌شده. در همین زمان یکی از شکل‌های زیبایی نوشتار که دیدگاه ویژه‌ای در تصویر ایجاد کرد خط کوفی نبایی یا «معلی» بود که به نوعی در این نوع نوشتار هم فضای مثبت نوشتار و هم فضای منفی مورد توجه خوشنویس و مخاطب بود. تا این زمان خوشنویس به فکر خوانش فضای خالی اثر نبوده. حتی امروزه نیز این توجه کاربرد دارد. (از زمان سلجوقیان، قرن پنجم تاکنون).

یکی دیگر از انواع خوشنویسی که بسیار جنبه زیبایی‌شناسی در آن مورد توجه بوده، خط طغری است که مربوط به زمان سلجوقیان بوده است.

ظهور سیاه‌مشق نویسی در خوشنویسی، حدود قرن هشتم، نوشتار را به سمت نقاشی سوق می‌دهد. هر چند

**مرجع هنر انقلابی، هنر ناب
معنوی بود که بخشی از آن
ریشه در فرهنگ بصری
گذشته داشت و بخش
عمده‌ای برآمده از باور انقلابی
بود. ضمیمه کردن این باورها
به موتیف‌های سنتی و مذهبی
هنری جاودانی و حرکتی قوی
به سوی وحدانیت را رقم زد**

پی آن شکل‌های کتیبه‌ای با خطوط ثلث در اماکن مذهبی و همچنین بعد از آن سیاه‌مشق‌های خوش نقش خطوط اصیل ایرانی جلوه گر شد.

به یقین می‌توان گفت خوشنویسی آن زمان در بلوغی به سر نمی‌برد که تفکر جایگزینی این عناصر را در خود داشته باشد، چرا که اگر چنین می‌شد این خلأ نقاشی در زمان صدر اسلام را شاهد نبودیم. آنچه ضرورت هنر می‌نمایاند مشق یا گذر زمان است که در آن راه میانبری نیست و این روند شکل‌گیری نقاشی‌خط را که امروزه شاهد آن هستیم عاری از آن نیست.

■ شکل‌گیری نقاشی‌خط

ایجاد، ابداع و رسالت نوشتار به خوانده شدن است. به روایتی انتقال پیام از طریق نوشتار صورت می‌گیرد. نوشتار الفبایی خود به تنهایی دارای اشکالی کاملاً انتزاعی است و ایجاد شکل آن به قصد عناصر بصری جهت خط بصری نبوده است. ابداع خوشنویسی با پیدایش خط کوفی شکل می‌گیرد و از آنجا توجه به زیبایی شکل نوشتار معطوف می‌گردد.

خوشنویسی به خط کوفی در زمان صدر اسلام تنوع گسترده‌ای در فرم‌های نوشتاری ایجاد می‌کند. در پی آن خوشنویسی‌های نسخ، ثلث و... شکل می‌گیرند. ولی این نوع شکل‌ها در خوشنویسی صرفاً در قالب فرم و با ایجاد ضعف و قوت نمایش داده می‌شد و می‌توان گفت دارای بار غنی تصویری نبوده و ضرورت نوشتار، همچنان در خواندن آن بوده. در ادامه تغییرات و ابداعات بعدی خوشنویسی نه تنها در شکل و فرم حروف بلکه در ترکیب نوشتار در صفحه به عنوان یک قطعه مورد توجه بوده، کنار نوشتار تصاویر دیگری نیز مورد استفاده قرار می‌گرفته و خود حروف و کلمات نیز در انواع خطوط کوفی تزئینی جلوه‌گری شده. خطوطی همچون کوفی مشجر، کوفی مظفر، کوفی مورق،



■ انقلاب اسلامی و دمیدن روحی نوبه کالبد

هنرهای تجسمی

هنرمندان این دوره (پس از پیروزی انقلاب اسلامی) با انتخاب این اسلوب هنری یک تجربه نو را به عرصه قضاوت گذاشت و جایگاه ویژه‌ای را در هنرهای تجسمی در جهانیان به خود اختصاص داد. هر چند هنر انقلاب اسلامی دارای عنوان مکتب و سبکی همچون سقاخانه یا جنبش همچون خروس جنگی نبود، ولی در ادامه جنبش سقاخانه یکی از فصل‌های پر بار آن را رقم می‌زد. با یک نگاه اجمالی به آثار دهه ۶۰ در می‌یابیم ارزش‌های معنوی، از ادوار مختلف برداشته شده و با جلا و صیقلی خاص و با گزینشی مطلوب در جای مناسب قرار گرفته و هنر قبل از انقلاب را به سوی هنر انقلابی سوق داده است.

به این ترتیب روند و جریان سقاخانه به نوعی دیگر ادامه پیدا کرد. دیدگاه، همان دیدگاه سابق بود، ولی درخواست دیگری از نقاش انقلابی طلب می‌شد. در واقع نقاشان در پی هویت بخشی اسلامی به آثارشان بودند؛ هنرمندانی که با ارزش‌ها و باورهای اسلامی به رسالت هنر سمت و سویی روشن تر بخشیدند.

■ توجه به موتیف‌های مذهبی در دوران دفاع

مقدس

مرجع هنر انقلابی، هنر ناب معنوی بود که بخشی از آن ریشه در فرهنگ بصری گذشته داشت و بخش عمده‌ای برآمده از باور انقلابی بود. ضمیمه کردن این باورها به موتیف‌های سنتی و مذهبی هنری جاودانی و حرکتی قوی به سوی وحدانیت را رقم زد. به کارگیری موتیف‌هایی همچون سرو، هاله نور، شمع، کبوتر، نقوش تزیینی و نقوش هندسی اسلامی هویتی روشن تر برای هنر انقلاب اسلامی مردم ایران به نمایش گذاشت. ریسمان انقلاب اسلامی به عنوان حامل و سکانی که هنرمند زمان خود را هدفمندتر و با چشم‌اندازی دغدغه‌مند به حرکت و می‌داشت، مخاطب را نیز به هویت ایرانی، اسلامی خویش ارجاع می‌داد. این هنرمندان معتقد بودند همواره ارزش‌ها و مفاهیم رمزگونه و نمادین آثارشان در لایه‌لای زندگی ایرانی، اسلامی‌شان در جریان و تکاپوست. با کمی رجعت به هنرمند چند قرن قبل متوجه می‌شویم اثر هنری صرفاً جنبه دکوراتیو داشته و فقط بر دیوار کاخ‌های سلاطین جلوه می‌نموده. اما در گذر زمان این هنر در خدمت مردم قرار گرفته است. برای همین بعد از انقلاب مردم عادی کوچه و بازار نیز سوژه هنرمند می‌شده و منازل همان اشخاص هم محل عرضه هنر. در این دوره ما شاهد آثاری هستیم که همزمان با جبهه و جنگ، در کنار رزمندگان به خلق آثار هنری بر در و دیوار منطقه‌های جنگی می‌پرداخت. پوسترهایی طراحی می‌شد که نام شهیدان را بر سر هر کوچه و خیابانی هویدا می‌کرد. آثاری خلق می‌شد درباره کسانی که همان روز مردمش رهسپار خاکسپاری آنها می‌شدند. از موضوعی صحبت می‌شد که مردم هم بر سر سفره حضورش را لمس می‌کردند و هم بر آسمان او را نظاره‌گر بودند. هنر اسلامی، ایرانی نزدیک ۴۰ سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی دوره‌ای از ارزش‌های حماسی را روایت و بازنمایی کرده و می‌کند که به کل با ارزش‌های دوران گذشته متفاوت بوده و است.



در جنبش سقاخانه بود که نقاشی‌خط به شکل امروزی خود رسید. در این دوره دیگر خواندن دغدغه مخاطب نبود و از حروف و کلمات به عنوان یک عنصر بصری استفاده می‌شد تا یک قرار داد خوانشی. نقاش این دوره با زبان جهانی به موضوعات بومی و مذهبی به خلق اثر می‌پرداخت و این موضوعیت را در شکل عناصری همچون کلید، قفل، ضریح، طلسم، انگشتر، دعا و دیگر عناصر تصویری فرهنگ شیعه می‌دید

خوشنویس نقاش بخش عمده مشکل حل می‌شد.

■ مکتب سقاخانه و توجه به مؤلفه‌های مذهبی

در واقع شکل‌گیری هر هنری در هر محیطی، بنا به ضرورت و نیاز فرهنگ بصری مخاطب است. به عنوان مثال تاکنون خیلی از منتقدان و هنرمندان «کمال الملک» را محکوم به خلق آثار کم ارزش و فرنگی ساخته‌اند. آنچه مسلم است اینکه جامعه آن زمان پر از ارزش‌های دیگری به موازات طبیعت گرایی بود. از جمله صنعت جدید عکاسی، صنعت جدید چاپ و صنایع جدید بافته‌های ماشینی. بالاترین ارزش در آن زمان این بود که فلان کار عین عکاسی شده یا نه. فلان خط دقیقاً مثل نسخه، چاپ شده یا نه. برای همین افراد بیشتر برای همسویی با سلیقه مخاطب جذب دوره‌های نقاشی غرب شدند. ارزش‌ها و توجهات عموم مردم به اماکن متبرکه، مراسمات ملی و مذهبی باعث روی کار آمدن نقاشان دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی در ایران شد. برای همین استفاده از المان‌ها و نشانه‌های این اماکن در آثار نقاشان این دوره نمایان شد و مکتب یا جنبش سقاخانه شکل گرفت. در جنبش سقاخانه

بود که نقاشی‌خط به شکل امروزی خود رسید. در این دوره دیگر خواندن دغدغه مخاطب نبود و از حروف و کلمات به عنوان یک عنصر بصری استفاده می‌شد تا یک قرار داد خوانشی. نقاش این دوره با زبان جهانی به موضوعات بومی و مذهبی به خلق اثر می‌پرداخت و این موضوعیت را در شکل عناصری همچون کلید، قفل، ضریح، طلسم، انگشتر، دعا و دیگر عناصر تصویری فرهنگ شیعه می‌دید.

این جریان هنری که از اوایل دهه ۴۰ شکل گرفت تا حدوداً اواخر دهه ۵۰ ادامه یافت. در پی آن با انقلاب اسلامی این جنبش و جریان از تداوم افتاد، در عوض خوشنویسی سنتی روز به روز جایگاه و منزلت خود را بین مردم ایران پیدا کرد و جزو ارزش‌های مردمی شد. به موازات آن، در عرصه نقاشی روایت‌های جنگ و جبهه و نقاشی به تصویر در آمد. اینگونه نقاشی‌ها بخش گسترده‌ای از فضای نقاشی آن روزها را پوشش داده بود. در پایان جنگ و با فروکش کردن مسائل جنگ و عوامل مربوط به آن، نقاشان، هنرمندان و دانشگاهیان، مجدداً رو به سوی ارزش‌های بومی آوردند.



روایت دکتر رجبی از بایسته‌های معماری تراز تمدن اسلامی

معماری امروز خیال ما را از زیستن راحت نمی‌کند!

❧ معماری و هنر دو عنصر ترکیب شده در یکدیگرند. تأثیر این دو بر هم آنچنان است که می‌تواند نقش مکمل را بر همدیگر ایفا کنند. دکتر محمدعلی رجبی دوانی، محقق، پژوهشگر حوزه فلسفه و فرهنگ و نویسنده عرصه هنر دینی و فرزند علامه رجبی دوانی در گفتار زیر در خصوص ارتباط هنر و معماری نکات مهمی را بیان می‌دارد. محمدعلی رجبی که مدتی نیز رئیس کتابخانه ملی ایران بوده است در این گفتار معتقد است معماری باید خیال انسان را از زیستن آسوده کند تا او بتواند به مسائل مهم‌تری فکر کند. در نهایت همه موجودات در معماری دست در دست هم به انسان کمک می‌کنند تا او سیر الی‌الله کند.

اینجا مطرح نیست. چرا؟ چون پول اجازه نمی‌دهد. پول می‌گوید حساب کنید که این کار دارد انجام می‌شود چقدر پول می‌آورد، حداقل هزینه را بکنند و حداکثر سود را برسانند، با هر وسیله‌ای شده است. هدف پول است و وسیله را هم توجیه می‌کند، هر طوری که بشود. این جانوعی از معماری شکل می‌گیرد. معمار به معنای آن اسم شریف «معمار» بر آن حاکم نیست در واقع گروهی سودجو هستند که به خاطر سود بیشتر فضاهایی را می‌سازند. ما می‌خواهیم الان راجع به این صحبت کنیم.

❧ **معماری باید خیال انسان را از زیستن آسوده کند**

قیاسی کنیم با معماری به معنای حقیقی آن در فرهنگ و

صلاح می‌داند بکشد یا جایی را که صلاح می‌داند تخریب یا نوسازی کند. پس نشان می‌دهد که پول به جای انسان در کار آمده است و آن جای حاصل عمل انسانی را گرفته است که در آن شرافت دارد.

❧ **معماری ما برآمده از پول ناسالم است**

باید بحث را به جایی بکشانیم که در آنجا پول قرار گرفته است. ببینیم آنجا چه برنامه‌ریزی می‌شود. معمولاً پول از طریق پول‌های ناسالم آمده است و همین‌طور ناسالم بر روی ناسالم. مسلماً معماری حاصل آن هم امری ناسالم است چرا که در آن انسان مطرح نیست که داریم خانه و خیابان برای انسان و افراد جمع کوچکتر می‌سازیم. موضوع معماری اصلاً انسان بوده ولی زندگی انسان در

معمار کسی است که شهر، خانه و واحدهای شهری را می‌سازد. شهر که از دست معمارها خارج شده است هیچ، حتی واحدهای کوچک‌تر هم از دست معمارها خارج شده است. ما از کدام معماری داریم صحبت می‌کنیم؟ معماری که در برنامه‌ریزی نظام هست یا آنکه اصلاً اکثریت قریب به اتفاق آن در برنامه‌ریزی نظام نیست و خارج است؟ چه کسی برای آنجا برنامه‌ریزی می‌کند؟ ما باید نقش دولت‌ها و برنامه‌ریزان را اصلاً کنار بگذاریم و به یک وادی دیگری برویم. چون حداکثر مهندسان شهرها و واحدها را می‌سازند و حتی شهرداری‌ها نمی‌توانند نظارت داشته باشند چرا که سرمایه‌داران به قدری قوی عمل می‌کنند که اجازه نمی‌دهند خیابانی را آن جور که شهرداری



من خانه می خواهم پس طبیعت باید بیرون برود تا من بیایم! طبیعت جدا نیست، با همان مواد محل. به قول مرحوم پیر نیا بوم آورد است یعنی نمی رود مواد از جای دیگر یا کشور دیگر بیاورد برای خانه ای که می خواهد آنجا بسازد، با مواد خودش می سازد همه چیز از خودش به خودش اما همه با هم سیر الی الله می کنند. یعنی در و دیوار به ذکر خداوند با انسان گواهی می دهند اینجا بین انسان و معماری یک یگانگی هست و از هم جدا نیستند

با نیاز مادی و معنوی انسان شکل می گرفته است. اما معماری اسلامی به قول مرحوم سید عباس معارف حکیم فقیه پتانسیل خاک به افلاک است. انگار خود خاک هم خواسته مثل انسان دست نیاز به آسمان ببرد خاک از زمین بلند شده به سوی خدا، شده معماری. خاک چیست؟ خاک جوهر انسانی است و با انسان سیر می کند همانطور که امام صادق (ع) در تفسیر آیه «وَ اَنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُصْبِحْ بِحِمْدِهِ وَ لَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیْحَهُمْ» فرمودند، سؤال کردند چطور ممکن است که خاک و سنگریزه ها و اینها حرف بزنند؟ فرمودند اشتباه نکنید ما جای آنها حرف می زنیم. زبان آنها در زبان ماست. پس تمدن دینی شکل گرفته از قول و فعل و اقرار نبی و اولیا است. آن وقت است که خاک می تواند پتانسیل به آسمان بشود و به آسمان حرکت کند.

انسان در معماری زندگی می کند

انسان از معماری جدا نیست. معماری حاصل کار انسان است. انسانی که خودش زبان خاک و معماری است با پیروی از ولی الله اعظم خودش. در این هماهنگی خانه و شهری ساخته می شود که ما به آن مدینه النبی می گوییم یعنی شهر نبوی و اسلامی. در این مدینه النبوی یا مدینه النبی تمدن دینی شکل می گیرد که در آنجا در وهله اول شهر سازی و بعد معماری واحدها است که وقتی

تمدن اسلامی که حقیقی ترین نوع معماری بوده است. در همه ادوار تاریخ، در همه جای جهان. حتی آن کومه ای که آن آفریقای می سازد و در آن زندگی می کند متناسب با زندگی شان می سازند؛ اندازه اش، ارتفاعش، طول و عرض و شکلش، موادش همه اینها در تناسب با زندگی شان است. جایی که چوب فراوان است و خاک کم چرا ما با خاک خانه بسازیم؟ چرا برویم از جای دیگری سیمان بیاوریم. همین جا با وسائلی که داریم می سازیم. مگر این در ختان در شمال امنیت ندارند؟ خانه ای هم که با چوب باشد آن هم امنیت خواهد داشت. با آن می سازد و زندگی می کند مشکلی نخواهد داشت. معماری باید برای انسان یک کار عمده بکند و آن اینکه خیال انسان را از زیستن آسوده کند تا بتواند برود به چیزهای دیگری فکر کند. وقتی که ما خانه را آن چنانکه می خواهیم، ساختیم، در این صورت معماری می شود برای زیستن ما. شهری را که برای نیاز هایمان و متناسب با آن چه که می خواهیم ساختیم، حالا در چنین شهری ما آسوده هستیم و دیگر شهر نمی شود معضل که بخواهیم به آن فکر کنیم در غیر این صورت شهر مسئله است. حالا باید این مسئله را یک طوری حل کنیم. پس به جای اینکه نیرویمان را به صرف مسائل اصلی کنیم، به دست ساز خودمان می پردازیم. معماری های ارگانیک این طور بوده است، متناسب

وارد یک شهر اسلامی می شوند، از دور که نگاه می کنند - آن چنانکه غربی ها در بازدیدشان از شهرهای اسلامی نوشته اند - می گویند انگار وارد عالم خیال انگیزی شدیم که متعلق به این دنیا نیست. از دور که نگاه می کنند فرم های منحنی به جای فرم های خشک و شکننده با گنبد ها و گلدسته ها و با طبیعت که در درونش است. طبیعت را جدا نکردند، درخت را قطع نکردند که بیایند طبیعت را منهدم کنند، چرا که می خواهیم خانه بسازیم، من خانه می خواهم پس طبیعت باید بیرون برود تا من بیایم! طبیعت جدا نیست، با همان مواد محل. به قول مرحوم پیر نیا بوم آورد است یعنی سس مواد از جای دیگر یا کشور دیگر نمی آورد برای خانه ای که می خواهد آنجا بسازد، با مواد خودش می سازد همه چیز از خودش به خودش، اما همه با هم سیر الی الله می کنند. یعنی در و دیوار به ذکر خداوند با انسان گواهی می دهند اینجا بین انسان و معماری یگانگی هست و از هم جدا نیستند.

حاصلش می شود اینکه انسان به خود معماری فکر نمی کند، در معماری زندگی می کند، مثل ماهی که در آب است. آب موضوع ماهی نیست همه وجودش به آب بسته است اما موضوعش نیست. آن معماری از ویژگی هایش این است که اطمینان و امنیت پیدا می کند که به امر مهم تری فکر کند به آن چیزی که برای آن به دنیا آمده است.

معماری سنتی متناسب با محیطش است

مرحوم پیر نیا یک بار به من گفت در یزد گاهی درجه حرارت به ۵۰ درجه می رسد. اگر در آن زمان به سرداب های یزد بروید، بخواهید بخوابید، باید روی خودتان پتو بکشید، من فکر کردم شاید این بزرگوار اغراق می کند تا اینکه خودم رفتم و درست ۵۰ درجه بود که از ماشین پیاده شدیم، دوان دوان به طرف خانه ای که می خواستیم برویم رفتم. واقعا آفتاب می سوزاند و اذیت می کرد. رفتم در همان سرداب نشستیم، یک مقداری



ضعیف است اشتباه می کند، بعد یک قاعده بهتر پیدا می کند دوباره می بیند این هم درست نشد دوباره یک جور دیگری، دائماً در تغییر است. آنچه امروز ما در ایران با آن روبه روستیم تفکر قلابی است یعنی نه قلابی است و نه قلبی، بلکه یک امر قلابی است.

مرحوم جلال آل احمد نقدی نوشته بر شهرداری زمان طاغوت در دوره خودش که خیلی جالب است. می گوید ما در هر شهری از شهرهای اصیل دنیا وقتی در خیابانش ایستادیم، از شکل معماری، از آن روابطی که در طراحی آن شهر است می فهمیم در کجای دنیا ایستاده ایم اما در تهران نمی دانیم کجا هستیم. نه ایران خودمان است! نه غرب است! معلوم نیست کجاست!

یکی خانه اش را چینی ساخته، یکی غربی ساخته، یکی به شکل بودایی ها ساخته، حالا هم که یک سری ساختمان های پست مدرن عجیب و غریب که هیچ چیز با هیچ چیز، هیچ نسبتی ندارد. همه این ها از کجای می آید؟ از سود می آید. از فرصت طلبی و سودطلبی مترفین می آید. هر چیزی را هر از چند گاهی باب می کنند که ذوق ها را به طرف او بکشانند. هرگز به فکر درست بودن و غلط بودن نیستند، فقط می دانند که انسان ذاتاً تنوع طلب است یک چیز جدیدی باشد تا بخواهند بفهمند ما سودمان را برده ایم. حالا شهر را خراب کردیم، کردیم. پای درخت ها را آهک می ریزند و خشک می کنند که بتوانند آنها را قطع کنند و باغ ها را از بین ببرند خانه های بی هویت می سازند و تحویل می دهند. این شهر دیگر قلابی است، حاصل تفکر قلابی است و تمدنی است قلابی.

■ معماری شرقی علمی است

پاریس دارای دو بخش قدیم و جدید است. آن را از درون مدرن کردند اما از بیرون که وارد می شوید فکر می کنید زمان ناپلئون است. آن یافت قدیمی را نگاه داشتند و یک پاریس جدید هم ساختند با برج ها و اینها. نمی آید آن را خراب کند چون در گذشته تا حدود ۵۰-۴۰ سال پیش می گفتند معماری ایرانی اسلامی و به طور کلی معماری شرقی علمی نبوده، حضوری بوده است. یعنی معمار می رفته این آجر را در دستش می گرفته و حضوراً می دانسته چند تا آجر باید بگذارد، این سقف را چطور ایجاد کند با حضور یگانه خودش. این به معنای آن نبود که علمی نیست تا اینکه کتاب قوس و ازج غیاث الدین جمشید کاشانی پیدا شد که در آن تمام آجرها را دانه به دانه محاسبه کرده است. یعنی محاسبه داشته و علمی هم بوده. اتفاقاً علمش بسیار دقیق تر است. اما آمدند برای ما یک شهر دیگری درست کردند و گفتند در این شهر زندگی کنید و با آن شهر نمی شد کاری کرد. به قول یکی از معمارها قشنگ می گفت که ما الان می گوئیم میدان امام حسین، این اصلاً میدان نیست این سر تقاطع چهار خیابان است. میدان تعریف و عملکردی دارد. میدان نقش جهان سر تقاطع دو تا خیابان نیست. میدان خودش هویت دارد و دارای یک جای خاص است و تعریف دارد پس با این به اصطلاح میدان همه تعاریف افتاد. بعد حالا می خواهیم بپاییم در یک طرفی که متعلق به ما نیست مظلوف متعلق به خودمان را بریزیم، می شود داستان روباه و لک لک.



می دهد به طرف حق. همه عالم با قلب انسان سلوک می کند انسان است و یک یگانگی با همه موجودات. حالا به اطراف و خودش فکر نمی کند، به حقیقتی که در آن مستغیل است و با او دارد سیر می کند و به درجات عالی ترش فکر می کند. یک تفکر قلابی داریم که تفکری فلسفی است. آمدیم همه چیز را قالب بندی کردیم، تعریف کردیم، تعریف دادیم، طبق آن عمل می کنیم، از این جا غرب ظهور کرده است. یعنی به جای قلب که آن را کنار گذاشته ایم، آمدیم به سراغ عقل جزئی. این عقل جزئی برای ما قوانین جزئی هم صادر می کند. هر چیزی قاعده خودش را می داند. هر از چند گاه هم عقل چون

معماری های ارگانیک
متناسب با نیاز مادی و معنوی
انسان شکل می گرفته است.
اما معماری اسلامی به قول
مرحوم سیدعباس معارف
حکیم فقیه پتانسیل خاک به
افلاک است. انگار خود خاک
هم خواسته مثل انسان دست
نیاز به آسمان ببرد. خاک از
زمین بلند شده به سوی خدا،
شده معماری

که گذشت احساس کردم که سر انگشتانم از سرما دارد سر می شود یاد فرمایش آن بزرگوار افتادم. با معماری اینجا چه کرده است؟ از محیطش گرفته و متناسب با محیطش ساخته است. سردش می شود بالا می رود و گرمش می شود پایین می آید. حداقل مواد و مصالح را به کار می برد و حداکثر استفاده را می کند و نگرانی هم ندارد و آرامش دارد. این فرد حالا می تواند فکر کند به مباحث نظری آن چنان، که در تاریخ ما بوده است.

الان مگر ما می توانیم به مباحث نظری فکر کنیم؟ حتی به خود معماری نمی توانیم درست فکر کنیم چون تعادل روحی و روانی نداریم. برای اینکه در وهله اول سود به جای کار جانشین شده است، همه هم که نمی توانند سود ببرند، چون همه کار می کنند، فقط جمع اندکی هستند به قول قرآن مترفینند، سرمایه دار هستند. آنها هستند که دارند همه چیز را بر نامهربانی می کنند چون پول دارند و پول حاکم است در اینجا ما باید راجع به معماری بحث کنیم پس بحث اصلاً از این جا شروع می شود یعنی در جایی که عدم تعادل به وجود آمده از یک نظام دیگری است که ربطی به خود معماری ندارد معماری هم یکی از اینهاست.

■ قلبی، قلابی یا قلابی؟

ما سه جور تفکر و به تبع این سه جور تمدن داریم. یک تفکر قلبی داریم یک تمدن قلبی. یک تفکر قلابی و یک تمدن قلابی و به فرمایش مرحوم استاد دکتر فردید که می گفت یک تفکر قلابی و یک تمدن قلابی داریم. قلبی همانی است که در مرتبه حق الیقین است که مرتبه دل آگاهی است. انسان نسبتی با حق دارد سیر می کند از طریق اولیا با حق و همه طبیعت هم با خودش سلوک



به دنبال پناهگاه

چیستی معماری اسلامی و مشخصات آن

حبیب احمدی

شهر اسلامی چیست و پسوند
اسلامی چگونه باید خود را در واژه
قبل از خود نمایان سازد؟ بی شک
مسئله توحید اصلی ترین مسئله‌ای
است که باید آن را حتی در ظاهر

یک شهر اسلامی جست‌وجو کرد. شهر اسلامی بر مبنای
توحید بنا نهاده شده توحیدی که خود را هم در گنبد‌های
باشکوه مساجد عصر تمدن اسلامی و هم در گلدسته‌های سر
به آسمان افراشته نشان می‌دهد. استفاده از اشکال دایره و
کره در طرح گنبد‌ها و سقف‌ها به روشنی مفهوم مرکزگرایی
را بیان می‌دارد و به خوبی در خدمت یک تعبیر توحیدی از
طراحی معماری گرفته است. توجه به کالبد معنایی و جنبه
باطنی پدیده‌ها از مسائلی است که در جهان بینی اسلامی
حائز اهمیت است. زاویه‌ها در معماری اسلامی به خوبی به
کار گرفته شده‌اند تا تجلی نور و بازتاب آن را به مخاطب خود
منتقل کنند. حتی شیوه زاویه‌بندی و پیکره‌بندی بناها در
معماری اسلامی - ایرانی به گونه‌ای است که در نهایت توجه
قلب انسان را به یک نقطه نهایی معطوف می‌سازد. گذری
بر اندیشه‌های این عربی، شاید بیانی از این معنا را برای ما
روشن تر سازد، آنجا که ابن عربی از مسئله وحدت وجود سخن
می‌گوید و عالم را مظهر تام حق می‌داند که در آن تجلی پیدا
کرده است. «ظاهر عالمی که مظهر تجلی و هویدی حق -
جل جلاله- است، چگونه باید با نفس انسانی رابطه برقرار کند
تا همین معنا را به او منتقل کند؟» معناگرایی در جای جای
تفکرات اسلامی به چشم می‌خورد. رفتارها، حرکات، تفکرات
و دقیق ترین و جزئی ترین مسائلی که با انسان در ارتباط است،
همه و همه متضمن معنایی می‌باشند که مختصات مهمی را
در جهان بینی اسلامی به خود اختصاص می‌دهند. خصوصاً
مسئله حرکت و پویایی، همواره در اندیشه‌های فلاسفه
اسلامی مورد بحث قرار گرفته است. بحث درباره چگونگی
نشان دادن پویایی میکروسکوپیک پدیده‌ها در مقیاس
ماکروسکوپیک، طبعاً ارتباط تنگاتنگی با فرم و ظاهر دارد. این
مسئله در معماری اسلامی - ایرانی خود را در زوایا و اشکال
هندسی و حتی در جایگاه قرارگیری اجزا به خوبی نشان
می‌دهد. در معماری اسلامی - ایرانی ساختمان به گونه‌ای
طراحی می‌شود که فضای خالی حیاط در وسط و اتاق‌ها و
سایر فضاها در اطراف قرار می‌گیرند. چنین معماری در سطح
خرد، علاوه بر اینکه ارتباط انسان با ماه و خورشید و آسمان را
قطع نمی‌کند، اتاق‌هایی روبه‌رو به هم را ایجاد می‌کند که این
امر نوعی تعامل روان شناختی اعضای خانه را سبب می‌شود.
یکی دیگر از مسائلی که در معماری اسلامی - ایرانی به چشم
می‌خورد، توجه به کاربرد اتاق‌ها و قرار گرفتن آنها در جایگاه
ویژه متناسب با کاربردشان است؛ اتاق‌هایی با نام «اندرونی»
برای اعضای خانواده و اتاق‌هایی تحت عنوان «بیرونی» که
برای مهمانان خارجی تدارک دیده شده است. به علاوه راه
باریکی به نام دهلیز که هم برای استقبال اعضا از میهمان و
هم برای همراهی آنها به هنگام خداحافظی مورد استفاده قرار



است. کوتاهی و بلندی ساختمان‌ها به یک اندازه، همگامی
با طبیعت و نه تقابل با آن، عدم تسلط برخی ساختمان‌ها
بر مناطق اطراف خویش، همه و همه نشان از معنا و مفهوم
آجر به آجر در معماری اسلامی - ایرانی دارد. چه کسی
است که رابطه انسان با محیط پیرامون و با ساختمانی را
که در آن قرار دارد، انکار کند؟ مگر نه این است که انسان‌ها
برای فرار از فشار و وحشتناک افسردگی و استرس که
بزرگ‌ترین بیماری‌های قرن نامیده شده‌اند، به دنبال ملجأ و
پناهگاهی می‌باشند؟ آیا وجود پدیده‌هایی با نام قهوه‌خانه‌ها
و رستوران‌های سنتی و هر مکان دیگری که کلمه سنتی را
با خود یدک می‌کشد، متضمن معنایی غیر از بازگشت به
خود و هویت گمشده خود است که ناخودآگاه، خود را در این
کلمه فاش می‌سازد؟ این تخت‌های چوبی و صندلی‌هایی
که از تنه درخت ساخته شده‌اند آیا جز این را می‌رسانند که
انسان و طبیعت پیوندی عمیق و ناگسستنی دارند؟ این چه
پیوندی است که حتی چنگال‌های تیز تکنولوژی و مدرنیته
نیز نتوانسته‌اند آن را قطع کنند و به باد فراموشی بسپارند؟
چه چیزی انسان‌ها را اینچنین خسته کرده و روحشان را
آزرده خاطر ساخته؟ معنای این فرار از این سطح سیمانی
قرن و ساختمان‌های فلزی زمخت و بی ترکیب چیست و
واقعاً چه دستاوردهایی را می‌توان برای این نوع از معماری
برشمرد؟!

می‌گرفت، همه و همه نشان از این دارد که معماری ایرانی نکته
به نکته قابل موشکافی است و اجزا به صورت کاملاً آگاهانه در
جای خود قرار گرفته‌اند.

واژه «مهندسی» بدون واژه «قدر» - که به معنای اندازه
است - واژه‌ای گنگ و نامفهوم است. بیان قرآنی این معنا همان
عبارت «قد جعل الله لكل شیء قدراً» می‌باشد. کلیدواژه‌های
نظم، قدر، توازن و تناسب ارتباط بسیار معناداری با هم دارند
و از اینجاست که می‌توان پی برد که اجزا در معماری اسلامی -
ایرانی، بسیار حساب شده و دقیق به کار رفته‌اند. آنجا که
ساختمان‌ها از اصل تقارن و توازن بهره گرفته‌اند.

بر خلاف رویکرد پیشین غربی که برای معنا در معماری جایی
باز نکرده بود، متفکران و مهندسان غربی در عصر پست
مدرن، رفته رفته به این نتیجه رسیده‌اند که «معنا» جزء
تفکیک‌ناپذیر نه فقط معماری که تمام پدیده‌های هستی
است. جالب است که حتی فیزیکدانان نیز وجود چنین معنایی
را به طور غیرمستقیم و حتی گاه به طور صریح در نظریات
خود بیان می‌کنند.

معماری اسلامی به رابطه اجتماعی انسان‌ها با هم نیز
توجه دارد. در نظر گرفتن مکان‌هایی برای تجمع افراد با
عنوان مسجد جامع تقریباً در تمام شهرهای ایران به چشم
می‌خورد. باید گفت مسئله عدالت و مساوات یکی از مسائل
مهمی است که در معماری اسلامی - ایرانی رعایت شده



شهرسازی تراز و شاخص‌های اسلامی در گفت و گو با محمدصادق کوشکی

شهر باید مایه تذکر خدا باشد

سید طاهر
جلالی

رهبر معظم انقلاب برای توصیف شهرسازی امروز پایتخت ام القرای اسلام از واژه «وحشی» استفاده کردند. این موضوع نشان دهنده بحرانی شدن مسئله شهرسازی در کشور، خاصه در شهرهای بزرگ و عدم تجانس آن با معیارها و ضوابطی است که می‌تواند ما را به سمت شاخص‌های فرهنگی یک تمدن تراز رهنمون شود. برای بررسی بیشتر این شاخص‌ها، پای صحبت دکتر محمدصادق کوشکی نشستیم. این استاد دانشگاه، پژوهشگر و نویسنده که کتابی نیز در حوزه شهرسازی اسلامی به رشته تحریر در آورده معتقد است شهر اسلامی باید با داشتن حداقل چهار شاخص بنیادین، تسهیل کننده دینداری مردم باشد که هم اکنون در شهرهای بزرگ ما به چشم نمی‌خورد.

تأکیدات محکم و جدی احادیث و روایات سیره اهل بیت و تأکید ایشان بر اهمیت چنین مقولاتی است. لذا با این تعریف از دین، برای مسائلی نظیر معماری برنامه‌جدی باید داشته باشد و دارد. در قرآن می‌بینیم وقتی قرآن از حضرت سلیمان به عنوان یک حاکم مطلوب یاد می‌کند، به شهرسازی وی اشاره می‌کند و مادر تفاسیر می‌بینیم که از مهم‌ترین ویژگی‌های این پیامبر سبک معماری و شهرسازی اوست. بیشترین تأکید اسلام بر شهرسازی است، به این معنی که کلیات و اصول شهرری را می‌گوید و جزئیات را به افراد می‌سپارد چرا که در هر محیطی نیاز به مصالح و نوع ساخت مخصوص به خود است. به عبارتی در بسیاری از جزئیات منطقه الفراغ وجود دارد و مسلمین می‌توانند بومی‌گزی کنند. مثلاً در محیط‌های مرطوب چه بسا بهتر است از چوب برای ساخت خانه استفاده شود، در محیط‌های کویری از خشت و در محیط‌های کوهستانی از سنگ. این دیگر به محیط زیست و شاخصه‌های بومی ارتباط پیدا می‌کند. ما در سده‌های نخست اسلام در هر یک از مناطق ایران، هند، شمال آفریقا، اندلس و قسمت‌های عربی نوع معماری متفاوتی را و

اتفاقاً چون در تربیت و شکل‌گیری روح و روان فرد مؤثر هستند و حتی در آخرت و سعادت انسان تأثیر دارند، دین توصیه‌های جدی‌تری در این خصوص دارد. مهم‌ترین سند این حرف هم

یک شهر مطلوب حسب روایات دینی چند شاخص مهم دارد.

اول آن که باید به نیازهای طبیعی انسان پاسخ بدهد. دوم آن که فضا را برای رعایت حقوق دیگران باز کند. سوم آن که حقوق الله بتواند در شهر رعایت بشود. چهارم آن که تذکر دهنده آخرت و خداوند و الهام‌بخش و آرامش‌بخش باشد

آیا اصلاً می‌توان با بهره‌گیری از اصول اسلامی معماری‌ای تحت عنوان «معماری اسلامی» داشت و آیا دین موظف به توضیح جزئیات هنری چون معماری برای مسلمین است یا خیر؟

اینکه اسلام اصالتاً متولی مسائلی چون معماری است یا نه، بستگی به نگرش ما از دین دارد. برخی دین را حوزه شخصی افراد می‌دانند. چنین نگاهی معتقد است اصلاً دین نباید به مسائل مادی و دنیوی بشر ورود پیدا کند. در مقابل می‌توانیم دین را یک برنامه جامع برای پوشاندن نواقص و تکمیل عقل بشر با هدف رسیدن به تکامل و خوشبختی بدانیم؛ آنگاه ناگزیریم آن را در همه عرصه‌های زندگی بشر وارد کنیم. عقل بشر در حوزه تاکتیک‌ها می‌تواند وارد شود، در حالی که این تاکتیک‌ها باید توسط راهبردهایی کلان پشتیبانی شود. این نگاه که دین را نسبت به آبادی دنیا و آخرت بشر مسئول بدانیم، طبق این مبنای دین پشتیبان عقل بشر است و لذا هر عرصه‌ای که انسان نیاز داشته باشد از نیازهای اولیه و بیولوژیک تا نیازهای بالاتر دین باید پاسخ جامعی به سوالات داشته باشد. وقتی صحبت از معماری، شهرسازی یا علوم‌ی از این دست می‌شود،

در گذشته زنان در حیاط خانه شان راحت بودند اما امروز یک زن محجبه ای که بخواهد محجبه بماند، در بیرون از فضای خانه که باید حجاب را رعایت کند، در درون خانه هم باید مدام پرده ها کشیده شده باشد و در نبود نور و هوا زندگی کند



به عبارتی «معماری مسلمان» را می بینیم که در عین حالی که در بسیاری از اصول از اسلام بهره گرفته، اما سبک خاص خود را دارد. برای تأکید من این است که از واژه «معماری مسلمان» به جای معماری اسلامی استفاده کنیم.

شاخص های یک شهر مطلوب از نگاه دینی چیست؟

یک شهر مطلوب حسب روایات دینی چند شاخص مهم دارد؛ اول آنکه باید به نیازهای طبیعی انسان پاسخ بدهد. دوم آنکه فضا را برای رعایت حقوق دیگران باز کند. سوم آنکه حقوق الله بتواند در شهر رعایت بشود. چهارم آنکه تذکر دهنده آخرت و خداوند و الهام بخش و آرامش بخش باشد. در ادامه در خصوص هر یک از این شاخص ها تا حدودی توضیح می دهیم.

در توضیح شاخص اول می توان مثال زد که نور باید به خانه اش بتابد و ما نهی داریم از اینکه به صورتی بلندمرتبه سازی صورت بگیرد که افراد نتوانند در منازل خود از نور آفتاب استفاده کنند. در جاهایی چنین مسئله ای مکروه شده و در برخی موارد حتی محدودیت فقهی نیز بر آن مترتب شده است. همچنین اسلام می گوید شهر باید جایی باشد که نسیم بوزد و همه بتوانند از نسیم استفاده کنند. اسلام می خواهد سلامت ساکنان شهر را به این صورت تضمین کند. پس این هم در راستای پاسخگویی به یک نیاز بشر است. حتی در شهرهای مدرن هم گران ترین مسکن در نورگیرترین اماکن قرار دارد. ثروتمندی که به دنبال پنت هاوس و چشم انداز ۳۶۰ درجه است در حقیقت به دنبال آفتاب دائم در

منزلش است. منتها الان وضعیت به گونه ای شده که حتی نیازی مانند تابش آفتاب بر منزل و خانه های نورگیر مختص قشر ثروتمند شده و اقشار دیگر باید از این نعمت بی بهره بمانند و نتوانند نیاز خود را رفع کنند. گران ترین محله مسکونی در غرب آمریکا، منطقه بورلی هیلز لس آنجلس است که بیش از یک چهارم ساکنان آن از قضا ایرانیان یهودی تبار ساکن آمریکا هستند. وقتی ویژگی این شهر را بررسی می کنیم، می بینیم همه ساختمان های آن یک طبقه است و همه خانه ها رو به آفتاب پنجره دارند. یعنی حتی انسان مدرن آمریکایی هم می داند نیاز آفتاب آن قدر مهم است که وجود این ویژگی به یک منطقه ارزش می دهد. توضیح شاخص دوم این است که ما مجبور نشویم حقوق دیگران را زیر سؤال ببریم. مثلاً در حوزه ساخت ساختمان در شهرسازی اسلامی، ساخت ساختمان مانع باشد به گونه ای باشد که باعث مزاحمت برای رفع نیازهای طبیعی سایر مردم و ساختمان های مجاور (نیازهایی که گفته شد از جمله نور) باشد. ما حدیث داریم که سواره رو از پیاده رو باید جدا باشد و باید هم به گونه ای عریض باشد و کندرو و تندرو داشته باشد که افراد با سرعت های مختلف بتوانند بدون اذیت کردن هم راه بروند. حال اگر مثل خیلی قسمت های تهران پیاده رو یک متر عرض داشته باشد، نه تنها افراد تندرو و کندرو اذیت می شوند و شلوغی ایجاد می شود بلکه اختلاط هم پیش می آید.

بحث دیگر که گفته شد رعایت حق الله است، مثلاً دسترسی به اماکن مذهبی به گونه ای باشد که هر فردی بتواند بدون سختی به نزدیک ترین مسجد محل خود برود، یا اینکه خانه ها به گونه ای به هم مشرف نباشد که با باز شدن پنجره آلودگی ها را در میان خود پخش کند و باعث آلودگی شود. نکته آخر هم این است که شهر مایه تذکر خدا باشد. مثلاً در بسیاری از احادیث داریم که آب روان و فضای سبز باید در دسترس باشد، حتی چیزی مثل آبشار یا فواره در احادیث مورد تأکید است. ارتباط انسان با طبیعت پیرامونی که یادآور آیات الهی است (آسمان روشن، کوه های اطراف و...) حفظ بشود. در حالی که همین الان در تهران ممکن است ماه ها بگذرد و آسمان روشن یا کوه های اطراف یا آب روان و جاری را نتوان دید و



می دهند به خاطر حجابشان. در چنین شرایطی دینداری با حقوق و نیازهای اولیه انسان ها تناقض یافته است. در حالی که دین باید «یسر» باشد. شهر امروز ما این گونه دارد فرصت دین داری را از همه مردم مؤمن می گیرد.

آیا این سبک از شهرسازی غیراسلامی، منشأ غربی دارد و به عبارتی در حال حاضر مدل شهرسازی غالب ما غربی است؟

من می خواهم بگویم ما حتی معماری و شهرسازی را از غرب به شکل ناقصی کپی کرده ایم. بخشی از معماری مدرن نماد ساینسیسم انسان است. بخشی از آن هم نماد غرور و خود محوری انسان است و قسمتی از آن نماد سرگشتگی و تحقیر انسان است؛ در حالی که معماری مسلمان نماد رسیدن انسان به معنویت و تذکر دین است. در همه چیز متفاوتند و هیچ شباهتی به هم نخواهند داشت. هدفشان هم یکی نیست. چرا که جهان بینی ها متفاوت است. تعریف از جهان، تعریف از انسان، تعریف از سعادت بین این دو جهان بینی آن قدر متفاوت است که در خروجی های هنر نیز خود را نشان می دهد اما شهرسازی امروز ما نماد هیچ چیز نیست، اصلاً یک معماری یکدست نیست که بخواهد پیامی واحد -چه اسلامی و چه غربی- را منتقل کند. یک معماری آشفته و مبهم که در بلند مدت سبب عصبیت و ناهنجاری های رفتاری می شود. ما اگر می خواهیم دینی زندگی کنیم، با این وضعیت و چنین محیط زیستی، دینی زیستن و به سعادت رسیدن کار مشقت باری است و استثنای حساب می آید. در حالی که اراده خداوند این است که عموم مردم در شرایطی زندگی کنند که بتوانند به سعادت برسند و این کسب سعادت در شهرسازی مسلمان در قرون پیش بسیار قابل حصول تر بود تا وضعیت شلخته کنونی. اگر مهم است برای ما که جامعه سعادت مندی داشته باشیم باید لوازمش را فراهم کنیم که از جمله آن شهرسازی بر پایه دین است. برای این کار باید تولید علم کرد و پایه های شهرسازی مبتنی بر اسلام را استخراج کرد و این مسئله بسیار مهم و ضرورت امروز ماست.

به جایش آب فاضلاب در جوی ها قابل مشاهده است. آیا این توصیه ها عملیاتی هم است یا صرفاً شرایط ایده آل را بیان می کند؟

اتفاقاً جالب این است که اسلام در حالی چنین توصیه هایی را می کند که غالباً، آنهم در مناطقی بوده اند که سرسبز نبوده و حتی شاید خیلی آب هم در دسترس نبوده است، اما برای بیان یک وضعیت ایده آل، این ویژگی ها را برای شهر مطلوب بیان می کنند. اسلام واقع بینانه به مسئله نگاه می کند و قرار نیست چیزی را بگوید که نشدنی باشد. مردم کویری ایران تا حدود ۴۰۰ سال پیش در شهرهای کویری شان حتی پر از باغ و درخت بوده است. شهری مثل تفت را در نظر بگیرید که در دل کویر است. در تفت قدیم، همه جای شهر با طبیعت آمیخته شده، مظاهر جمال خداوند قابل رویت بوده، در هر نقطه از شهر مسجدی کوچک وجود داشته که بتوان زمان اذان به آن مراجعه کرد و برای وضو آب روان قنات استفاده کرد و حتی محرم و نامحرم به گونه ای در ساخت شهر رعایت شده که اگر کسی می خواست به خانه دیگری چشم چرانی کند نمی توانست. شهرهایی مثل تفت یا طیس که شهر -باغ بوده اند نشان می دهد حتی در یک شهر کویری می توان اصول اسلامی را با کیفیت رعایت کرد. اما الان می بینید شهرهای بزرگی مانند تهران هیچ نسبتی با این استانداردها ندارد. دلایل این است که از بنیان این پایه کج گذارده شده است. زمانی که شهر ساخته می شد کجا از دین کمک گرفته می شده است؟ در این شهر سعادت مند شدن کار ساده ای نیست و گرایش به سمت تباهی و فساد بیش از سلامت است. ما در گذشته در زندگی های این قدر تنش نداشتیم اما الان زندگی ما هم ملو از تنش است. فساد و بیماری و کجی صبح و شب از طرف شهر به مردم سایه می اندازد در گذشته زنان در حیاط خانه شان راحت بودند؛ اما امروز یک زن محجبه ای که بخواهد محجبه بماند، در بیرون از فضای خانه که باید حجاب را رعایت کند، در درون خانه هم باید مدام پرده ها کشیده شده باشد و در نبود نور و هوا زندگی کند. زنانی که در تهران یا شهرهای این چنین زندگی می کنند آسیب های زیاد روحی می بینند و هزینه





بررسی امکان سینمای دینی از منظر مرحوم مددپور

تراژدی سینما بر پرده تمدن

بهروز زواریان

مرحوم محمد مددپور یکی از اندیشه‌ورزان حوزه هنر و رسانه است که در خصوص نقش اندیشه انقلاب در شکوفایی فرهنگی و تمدن و گفتمان‌های معارض مباحث متعددی دارد. در این نوشتار به برخی وجوه تفکر این اندیشمند می‌پردازیم. محمد مددپور پس از تحصیل در حوزه فنی و مهندسی، دچار تحولی روحی شد و به فلسفه روی آورد. لذا می‌توان ایشان را از اولین متفکرانی به شمار آورد که حقیقت هنر یونانی و زیبایی‌شناسی را در روند تاریخی آن درک کرد. مرحوم مددپور معتقد بود زیبایی‌شناسی در گذار از افلاطون به ارسطو در واقع در حیرت و جنگال دو مفهوم میسیس و پوئیسس است. ارسطو معتقد بود که هنر، تقلید از طبیعت است، اما می‌توان در این جریان دست به محاکات زد و از واقعیت فراتر رفت. در طول تاریخ متفکران زیادی به بازگشت در حوزه‌های هنری یونان پرداخته‌اند اما مشخص نیست که مثلاً به چه دلیل رجعت‌های دیگر به یونان با رجعت مرحوم مددپور به هنر یونانی مقایسه شده است؟ بگذریم از درک نکردن تخته در عالم شرق. به هر روی مددپور در این زمینه‌ها آثاری همچون «حقیقت و هنر دینی»، «سینما و دین» یا «سینمای اشرافی» را پدید آورده است و این نوشتار حاصل معرفی کتاب دین و سینما از این استاد گرانقدر است.

■ سینما آینه تفکر اندیشه غرب

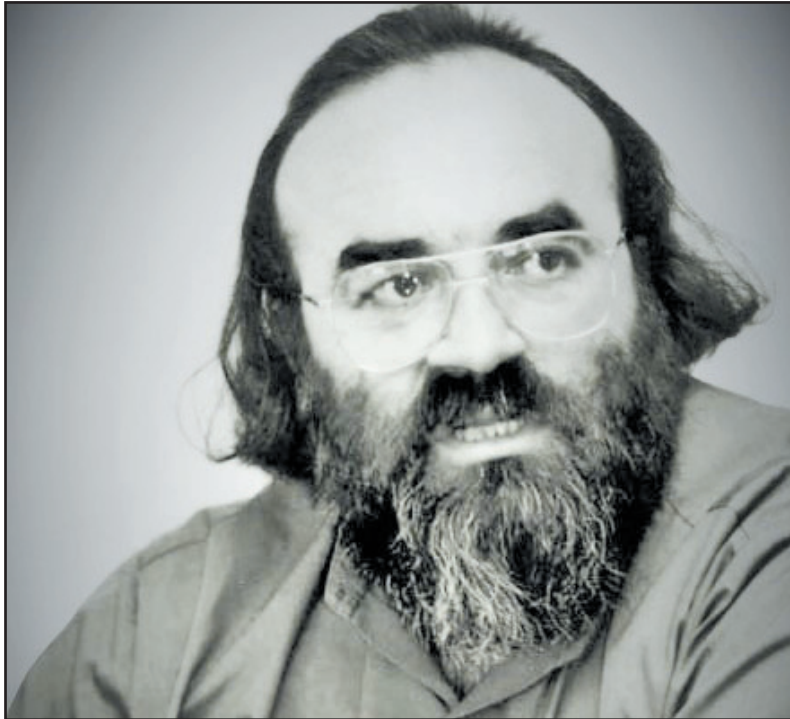
این یک حقیقت است که تاریخ تفکر در اندیشه غربی به خصوص در صنعت سینما تأثیر داشته است، اما تمام آن حقیقتی که ما فکر می‌کنیم، نیست. دکارت با تمسک به «می‌اندیشم پس هستم» تمام عالمی را که افلاطون به بالاترین اوج خود رسانده بود با سر بر زمین کوبید. در این اندیشه دیگر امر قدسی معنایی ندارد و ضمانت همه امور بر عهده انسان است؛ تا پیش از این و در دورانی که به دوران ظلمت و تاریکی غرب یا همان قرون وسطی معروف است، خداوند ضامن انسان است و انجام همه امور از عهده او بر می‌آید، اما با ظهور تفکر مدرن و اندیشه جدید، تمام لوازم و تبعات غرب نیز تحت سلطه این اندیشه در آمد و انسان در توان خود دید که توانایی حکومت بر عالم را دارد (بنگرید به آتلاتیس نوفرانسیس بیکن). لذا با ظهور پدیده سینما، محتوایی که باید در این صنعت ظهور پیدا می‌کرد، از حکومت انسان بر انسان نشئت

در گذشته آدمی با رجوع به صورت‌های ثابت در عالم بالا به حیات آن جهانی روی می‌آورد، اکنون در این خائوس (بی‌نظمی) سینمایی و وهمیت پست مدرن ساعت‌ها در نفسانیت خود سردرگم می‌شود که در اساس خود واقعی نیست. سینما واقعیتی در عرصه وجود و به نفسانیت گرفتار آمده و پس از سیر و سلوک روحانی و باطنی سینماگر، دینی شدن آن ممکن می‌شود. از نظر ایشان سینمای کنونی امکاناتی در ذات خود پرورده است که منشأیی نفسانی و متکی به روح و سیطره نظام تکنیک دارد و پس از سیر دورانی می‌تواند ظرف بیان عالم دینی شود.

■ تأثیر تفکر جدید در سینمای ایران

وی همچنین بر این عقیده بود که تأثیر تفکر جدید غرب در سینمای ایران به نحوی جدایی تفکر غرب و سینما را در دل خود پرورانده است، حال آنکه در اساس سینما و تفکر غرب در برخی

می‌گرفت، نه خدا بر انسان. مرحوم مددپور در کتاب دین و سینما هنر را حاصل رابطه انسان با مبدأ عالم و به عبارت دیگر اثر هنری را در نسبت بی‌واسطه انسان با موجود مطرح می‌کند، اما نشان نمی‌دهد که این موجود و وجود چیست و چگونه می‌توان آن را بازتعریف کرد یا حداقل به مظاهر آن پی برد. از نظر ایشان این نسبت با مبدأ عالم دو حالت در دل خود می‌پرورد؛ اول ساحت حسی و فوق حسی بشری و دیگری ساحت زبان اشاره و ایما است که واسطه‌ای در انتقال مخاطب به عالم هنری است. در این میان از نظر ایشان برخی از این صورت‌ها اختصاص به عالم جدید پیدا کرده است که به اقتضای سیطره نفس آدمی و زیبایی‌های نفسانی، آینه درهای بشری بوده‌اند. به این ترتیب و با نفسانیت که به قول ایشان مختص به عالم جدید است، سینما پس از ابداع واقعیت بیرونی، به حیات نفسانی این جهانی و انتزاعیات درونی می‌رسد؛ انتزاعیاتی که حاصل حالات درونی هنرمند است. اگر



موارد یا یکدیگر اشتراک دارند، اما دایره و شمول تفکر غرب عام تر از سینما است. به نظر مرحوم مددپور اگر بتوانیم از نقاشی هندی و بودایی سخن بگوییم حرف نامعقولی نزده ایم، اما برای سینما در اساس چنین مرزی وجود نخواهد داشت. بنابر این سینمای کنونی به ذات خود هنری غربی است و بدون ظهور تکنولوژی و مهم تر از آن فلسفه جدید امکان ظهور و بروز پیدا نمی کرد. این سخن مستلزم این نکته است که سینمای غرب به صورت کلی به مثابه تکنیکی باشد که در سیر تفکر غربی به وجود آمده است و در آن نمی توان از عوامل بیرونی سخن گفت. به عبارتی سینمای غرب درون خود پنهان است و هر گونه نتیجه و قاعده یا محتوایی که از آن پا به عرصه می گذارد مختص به ذات غرب است. به عقیده ایشان مضامین هنر جدید و به خصوص سینما فقط ظاهری دینی دارد و از درون از معنا و باطن تهی است. البته این سخن بدان معنا نیست که سینمای غرب نمی تواند هیچگونه محتوایی را به عرصه وجود بکشانند، چرا که خواه ناخواه با صرف نظر از بروز عالم قدسی در این تفکر، سینمای غرب تا دوران جدید به حیات خود ادامه داده است. از نظر ایشان مقولات زیادی در این عرصه وجود دارد که نشان می دهد دین نمی تواند در سینمای غربی ظهور و بروز داشته باشد. ذات تراژدی های یونان در ایلیاد و ادیسه اثر هومر به صورت لفظی یا حتی واقعی خدایانی را به تصویر می کشد که به رقص و پایکوبی می پردازند و در کمال خوشی و سعادت به سر می برند و ناگهان از اوج عظمت به لذت مرگ سقوط می کنند. اما در تفکر دینی و اسلامی یا شریعت مسیح فقر انسان در برابر جلال و عظمت و شکوه خداوند تصویر می شود و نشونده برای لحظه ای از تمام امور روزمره زندگی رها می شود و به حقیقت خویش تذکر پیدا می کند. با این توضیح گویا تاریخ هنر عبارت است از تاریخ تجربیات هنرمند غربی در نسبت خود با وجود (محیط پیرامونی) که آن را درک کرده است. لذا از نظر مددپور تاریخ تمدن غرب، نسبت به جهانی که در آن به سر می برد، نبوشای انسان به صفت شیطانی است و هنرمند غربی لحن و کلامش نشان خاصی از ارادت به شیطان دارد. از همین رو یک تفکر به صفت رحمانیت خداوند متصف می شود و از سوی دیگر تفرکی وجود دارد که در ذات خود شیطانی است. بنابر این تا آنجا که به عالم مدرنیته مربوط است سینما بالذات هنری شیطانی است.

ماهیت سینما و هنر دینی

در سینمای غرب، فیلمساز غالباً در اثر خود با حال و هوای شوهانی هم حال است و همچنین هوای نفس بر او غلبه پیدا کرده و با وجه ناسوتی و این جهانی و هم سخنی با شیطان و پلیدی و سکر همراه شده است. چگونه می توان هنرمندی را که وجود او پر از حال و هوای نفسانی است از ادراک این امر شیطانی فراتر برد و به جایی رساند که در آن همه چیز را در عالم قدسی ببیند؟ ماهیت هنر دینی از نظر ایشان انکشاف عالم حقیقت و انکشاف ذات حق و مسیر درست است. همانطور که سینمای غیر دینی انکشاف صفت شیطانی بود.

اما ماهیت سینمای دینی و گذشتن از امور متغیر و رسیدن به امور ثابت چگونه امکان می پذیرد؟ گفتن اینکه سینما دینی شود، امری ممکن است و همه می توانند این ادعا را داشته باشند، اما ایجاد راه و ساختن مسیر، امری است که بر هر کسی ممکن نیست. هنر جدید هنر انکشاف است و هنر سنتی دینی هنر انکشاف و کشف؛ آن هنر به شیطان و این هنر به حق می رسد. سینمای غرب سینمای متجدد است. اندیشه غرب و سینمای غرب ذاتی آپیکوری و لذت گرای نفسانی صرف دارد. به عقیده افلاطون هنر و در حال حاضر سینما روگرفتی از

سینما و هر گونه بازی با مفاهیم دینی در عرصه سینما به صورت جزئی بر این بحران دامن خواهد زد و بیش از آن چیزی که اکنون در عرصه واقعیت حضور دارد به تخریب ارزش ها خواهد پرداخت؛ چرا که دین به دلیل وجود برخی گزاره های فراعقلی که تنها با دل پذیرفته می شود، اگر در این عرصه وارد شود به ناگاه بر این بحران دامن خواهد زد. چرا که دلیل اینکه عقل انسان با محدودیت خود به گزاره های روی می آورد که می تواند آن را با تجربه درونی خود درک کند و در صورتی که چنین درکی نداشته باشد، ساحتی را که طبق پیش فرض های موجود است، منتفی می داند. همچنین باید پرده از زبان بکشاییم و تعارف را کنار بگذاریم و بدانیم که با ابطال افراطی در سینمای کشور و سپس سینمای جهان آیا ورود دین در این عرصه امری معقول و صحیح خواهد بود؟

پس چه باید کرد و از کجا باید گفت؟

در هر رابطهای و هر نسبتی (در اینجا دین و سینما) باید تأمل فلسفی آن بحران را مطرح کرد، اندیشه غرب از ابتدا، اندیشه بحران است و این بحران مسئله ای فلسفی است. اندیشه غرب از همان ابتدا بحران خود را دید و راه های انحطاط تمدن خود را نگریست و به آن پی برد و از همین جهت متناسب با هر دوره ای اندیشه ای جدید بسط و ظهور پیدا کرد. تا زمانی که سینمای دینی در قالب دین به مردم کشور توهین کند، تا زمانی که داستان های عاشقانه و پوچ بر این سینما حکمفرما باشد، وضعیت همچنان بحرانی و بلکه به آشوب خواهد رسید، چنان که رسیده است. انتخاب با ما است که آگاه باشیم یا...

منابع

۱. ارسطو: (شعر، ۱۴۴۹، ب ۲۵-۲۹)
۲. فردریک چارلز کاپلستون: فلسفه یونان و روم، جلد یکم، ۴۱۵.
۳. رضا داوری اردکانی، ما و راه دشوار تجدد، ۱۶۵.
۴. محمد مددپور، دین و سینما، (۱۳۸۶).

ذات واقعیت و حقیقت است، این سینما سایه است و روگرفتی از ذات سینما در عالم ایده های ثابت. بنابر این سینمای غرب اگر از اندیشه غرب استنباط شده و اندیشه غرب نفسانی است به تبع آن سینمای غرب نفسانی است. به نظر می رسد که در نسبت سینما و حضور شریعت و دین در این صنعت به مثابه سایر اندیشه ها، با این عقیده مواجه هستیم که نهیلیسم بیشتر از اینکه مختص به ذات غرب باشد، مختص به ذات این کره خاکی است. مارتین هایدگر، فیلسوف آلمانی قرن بیستم بر این عقیده بود که نیست انگاری مختص به ذات اروپاست، اما اکنون این قول بسط پیدا کرده و می توانم بگویم نیست انگاری مختص به ذات ما نیز هست، اما تاریخ و ادواری گذشته است که ما به این آگاهی دست پیدا کنیم؛ هر چند هنوز به صورت قطع نمی توانیم حکم کنیم که ما به این بحران وقوف یافته ایم، اما رگه هایی از حضور این بحران احساس می شود و زمانی که بحرانی در حال ورود باشد باید از قبل آن را پیش بینی کرد و آن را به صورت مسئله در آورد و راه های انحطاط را شناخت و در پی راه حل برآمد. ما اکنون آمادگی و استعداد باز کردن در روی این میهمان ناخوانده را داریم. ورود دین به هر صورت در عرصه

به نظر مرحوم مددپور اگر بتوانیم از نقاشی هندی و بودایی سخن بگوییم حرف نامعقولی نزده ایم اما برای سینما در اساس چنین مرزی وجود نخواهد داشت



بررسی سینمای بدنه بعد از انقلاب در گفت‌وگوی «جوان» با سعید مستغاثی

حوزه علمیه باید کمپانی فیلمسازی درست کند

سینما را فراماسونرها به ایران آوردند

سعید مستغاثی روزنامه‌نگار و منتقد سینمایی است. او از آغاز تأسیس انجمن منتقدان و نویسندگان سینمایی ایران در سال ۱۳۷۴، عضو آن بود و از سال ۱۳۸۶ وارد شورای مرکزی آن شد و در سال ۱۳۸۷ به ریاست این انجمن انتخاب گردید. وی همچنین در دوره‌های مختلف عضو هیئت‌های داور این انجمن بوده است و در سال ۱۳۸۷ نیز عضو هیئت داوران بخش فیلم‌های اول و دوم جشنواره فیلم فجر بود. مستغاثی از سال ۱۳۷۴ به برنامه‌سازی در تلویزیون روی آورد؛ ابتدا برای برنامه‌هایی همچون «سینما تئاتر ۷۴»، «با شما برای شما»، «زن در تاریخ سینما» و «هستند ۴» نویسندگی و کارشناسی کرد و سپس با کارگردانی مجموعه مستند - داستانی «محراب انقلاب» در سال ۱۳۸۴ وارد جرگه فیلمسازی شد. او همچنین در آخرین پروژه تصویری خود مجموعه مستندی را درباره تاریخ تمدن اسلامی تهیه و تولید کرد. با سعید مستغاثی درباره سینمای بدنه بعد از انقلاب و نسبت آن با ارزش‌های انقلابی و اسلامی گفت‌وگو کرده‌ایم.

واضح بود. آدم‌هایی مانند میرزا فتحعلی آخوندزاده یا دیگرانی مثل او مشخص است که چه چیزی را می‌خواستند، آنها حتی می‌خواستند خط ما را عوض نکنند. خوب سینما هم یکی از این ادوات بود که در اواخر دوره قاجار، توسط مظفرالدین شاه به ایران آمد.

یعنی سینما هم به عنوان ابزاری علیه هویت ملی و دینی ما عمل می‌کرد؟

سینما هم مثل باقی مظاهر وارداتی تجدد می‌خواست هویت‌زدایی بکند از این سرزمین. می‌خواست از این ملت اسلام‌زدایی بکند. در واقع با این نیت آمد. توسط چه کسانی؟ همان‌ها که آن تجدد افراطی را داشتند هدایت می‌کردند. اساس فراماسون‌ها بودند، کسانی که مظفرالدین شاه را بردند خارج از کشور و قضیه سینما تلگراف را بهش تحمیل کردند. اینها آدم‌های مشخصی هستند. کسی مانند ظهیرالدوله که داماد ناصرالدین شاه هم بود، کسی که انجمن اخوت را به وجود آورد؛ یکی از اولین انجمن‌های ماسونی ایران. یا میرزا علی اصغر خان اتابک. اینها همه اشخاصی بودند که سینما تلگراف را به دربار آوردند. مدتی در دربار کاخ بود. بعدتر توسط شخصی به نام میرزا ابراهیم خان صحاف باشی اولین سالن سینما درست می‌شود. خود این آدم جزو انجمن‌های ماسونی

خاستگاه سینما در کشور ما چه بود و سینما چگونه وارد ایران شد؟

در واقع بسیاری از تحلیل‌ها و همایش‌هایی که در طول این سال‌ها برگزار شده، ابتر مانده است، چون نگاه موشکافانه و ریشه‌ای به سینمای قبل از انقلاب نداشتیم. نه اینکه ما بیابیم بازخوانی کنیم و بگویم که اولین فیلم تاریخ سینمای ایران سال ۱۳۰۹ ساخته شد، اولین فیلم سال ۱۳۱۲ به نمایش درآمد و غیره. اینکه دردی را دوا نمی‌کند. ریشه‌یابی به مفهوم تبارشناسی تاریخی و سیاسی و فرهنگی پدیده. یعنی اینکه ما حتماً باید این را مد نظر داشته باشیم که هر پدیده ریشه‌های سیاسی و فرهنگی و تاریخی دارد. سینما هم همینطور است. ما اول باید این را دریابیم که سینما در چه دورانی وارد این مملکت شد، در چه شرایطی بود، توسط چه کسانی بود و چه اهدافی داشت. برای چی آمد؟ خیلی گذر امن این را مطرح می‌کنم که سینما مثل خیلی از مظاهر تجدد یک محصول وارداتی و تجملی بود. از اوایل دوران قاجار با آمدن فراماسون‌ها به داخل ایران، مانند مدارس جدید، روزنامه، معماری، لباس پوشیدن، طرز رفتار، یک سری تغییر و تحول به وجود آورد. تجدد وارداتی به کشور ما سرازیر شد که اهدافش هم مشخص بود؛ از بین بردن آن هویت و ریشه‌های فکری و دینی و باورهای عقیدتی ملت. این خیلی



و انجمن مخفی دوم بود. در ماه رمضان سالن سینما باز شد. آیا سینما برای سرگرمی و هنر وارد این کشور شده یا مقاصد دیگری داشته؟

یعنی عده‌ای آگاهانه و با استراتژی از طریق سینما علیه باورهای دینی فعالیت می‌کردند؟

اولین سالن سینما در اول ماه رمضان باز می‌شود و آخر ماه رمضان می‌بندد و فیلم‌هایی نمایش می‌دهد که عموماً فیلم‌های اروپایی، آمریکایی و هندی بوده، با تصاویر و قصه‌ها و داستان‌هایی که مغایر با باورهای ما بودند. نشان به آن نشان که مردم و علما مخالفت می‌کردند. بارها و بارها، چه زمان مشروطه، چه بعدش، سینماها را آتش زدند، فیلم‌ها را داغان کردند. به فتوای شیخ فضل‌الله نوری کسانی مثل آیت‌الله مدرس هشدار می‌دادند نسبت به وجه تخریبی سینما. نه تنها آیت‌الله مدرس بلکه خیلی از روشنفکران، شاعری مثل امیری فیروزکوهی در آن زمان، در روزنامه‌ها، هشدار داده نسبت به این وجه ضد اخلاقی سینما، چون می‌دیدند چه تصاویر و فضایی دارد. اینها بیشتر از همه اخلاق مردم را فاسد می‌کرد. به همین دلیل مشخص است وقتی که سینما وارد این مملکت شد چه وجهی داشت. از همان ابتدا آدم‌هایی که این سینما را پایه‌گذاری کردند از یک طرف آوانس اوگانیاس و از طرف دیگر عبدالحسین سپیندار، اینها آدم‌هایی هستند با رزومه مشخص. مثلاً سپیندار توسط فراماسونی به اسم

بعد از انقلاب چه نگاه‌هایی بر سینمای کشور حاکم شد؟

بعد از انقلاب هم متأسفانه متولیان سینما تفکر اسلامی نداشتند. قائل به این نبودند که می‌شود سینمای دینی داشت. در حالی که در سینمای غرب کسی مثل برسون فیلمی دارد به نام پول. چون برسون معتقد به یکی از فرقه‌های مسیحیت بوده تفکراتش را توی فیلم می‌آورد، آن هم فیلمی که موضوعش هیچ ربطی مستقیمی به اعتقاداتش ندارد ولی در نماها، سبک روایت و... عقاید دینی‌اش را بیان می‌کند، در حالی که در سینمای ما به چنین چیزی قائل نیستند. ما فکر می‌کنیم فیلم‌هایی مثل «بن‌هور» که تم تاریخی دارد، سینمای دینی است! البته بعد از انقلاب به لحاظ تکنیکی پیشرفت‌های فراوانی داشتیم. قبل از انقلاب سواد و دانش و تکنیک سینمایی به شدت پایین بود. سینمای ما به لحاظ تکنیکی بعد از انقلاب متولد شد ولی به لحاظ محتوا پیشرفت چشمگیری اتفاق نیفتاد، هر چند جرقه‌هایی همیشه وجود داشته.

فیلمسازانی که اول انقلاب آمدند وسط مجموعه فیلم‌های انقلابی را درست کردند، چون فضا انقلابی بود، ولی این فضا آرام آرام مستحیل شد. این زاویه رفته رفته بیشتر شد. بیشتر هم تحت تأثیر مدیران سینمایی ما بود. آنها فکر می‌کردند سینمای مبتذل فقط فیلمفارسی است و فکر می‌کردند سینمای موج نو پیشرفته است، در

از همان زمان کسانی مثل رسول ملاقلی‌پور و حاتمی کیا در سال‌های اوایل دهه ۶۰ فیلم‌های دفاع مقدسی را ساختند. تنها زائری که ارزش‌های دینی در آن به روشنی دیده می‌شود همین سینمای دفاع مقدس بود

اردشیر ریپورتر که دوست دایی‌اش بوده می‌رود هند و در کمپانی امپریال فیلم هند با انجمن اکابر هند که فراماسون بودند، جور می‌شوند. اگر تمام اینها را در کنار هم بچینیم متوجه می‌شویم که به چه دلیل سینما به ایران آمده است یا در دور دوم کسانی مانند دکتر کوشان که خودشان از عوامل مشکوک سرویس جاسوسی بودند با امثال بهرام شاهرخ یا کسانی مانند رشیدیان که سینه‌چاک سفارت انگلیس بودند سینما را تشکیل دادند. کسانی که از هند آمدند، سینمایی را به وجود آوردند که خصوصیتش ترویج ایدئولوژی غربی بوده. سکولاریسم، اومانیزم، لیبرالیسم، بی‌بندوباری و بی‌اخلاقی، همه اینها زیر سؤال بردن ارزش‌های اسلامی است. مانند فیلم حاجی آقا اکتور سینما، مانند فیلم طوفان زندگی. وقتی حضرت امام (ره) در بهشت زهرا سخنرانی می‌کنند، می‌فرمایند ما با سینما مخالف نیستیم، با فحشا مخالفیم. در صورتی که ابتدای سخنان خود به این اشاره می‌کنند که سینمای ما محل فحشا است. این حرف خیلی معنادار است. منظور امام فقط یک فیلم یا چند فیلم نبوده، بلکه بنیاد بر هویت‌زدایی بوده، درست مانند رژیم رضاخان و محمدرضا.

حالی که نمی‌دانستند سینمای موج نو از دل دفتر فرح شکل گرفت و به شدت ضد اسلامی بود و به صورت عریان با ارزش‌های اسلامی مخالفت می‌کرد، مثلاً همین «سفر سنگ» مسعود کیمیایی که می‌گفتند پیشگویی انقلاب بوده، پولش را آقای کیمیایی از شوهر شمس گرفته بود! کجا پیشگویی انقلاب بوده این فیلم؟ وقتی انقلاب اسلامی را نشناسیم این طور می‌شود.

از همان زمان کسانی مثل رسول ملاقلی‌پور و حاتمی کیا در سال‌های اوایل دهه ۶۰ فیلم‌های دفاع مقدسی را ساختند. تنها زائری که ارزش‌های دینی در آن به روشنی دیده می‌شود همین سینمای دفاع مقدس بود. فیلم‌های بسیاری در این دهه ساخته شد. سینمای دفاع مقدس خیلی چیزها به سینمای ما داد، حتی به لحاظ تکنیکی ولی زاویه‌ای از همان سال‌ها نسبت به ارزش‌های انقلابی و دینی داشت به وجود می‌آمد، در اوج جنگ فیلم‌هایی ساخته می‌شد که هیچ ربطی به جنگ و انقلاب نداشت به این بهانه که زندگی باید ادامه پیدا کند، حتی در سال‌هایی مثل ۶۸ فیلم‌های ضد دفاع مقدسی ساخته می‌شد که تصویر سیاهی از جنگ نشان می‌داد. اتفاقاً این فیلم‌ها مورد حمایت مسئولان سینمایی هم قرار

می‌گرفتند. فیلم‌ها همه مایه‌های عشقی داشت. مدیران از سال ۶۳ و ۶۴ سعی می‌کردند در جشنواره‌ها موفق باشند. برای همین آرام آرام جشنواره‌ها به سینمای ما جهت دادند. آن زمان اوج جشنواره‌هاست. سینمای ما در این سال‌ها به شکل آشکاری ارزش‌ها فاصله گرفته است. از طرفی تحت تأثیر فضای دوران سازندگی آدم‌ها نزول کردند. یک مبارزه فرهنگی شروع شده بود. همان سال‌هایی که حضرت آقا بحث تهاجم فرهنگی را مطرح کردند.

در دوران اصلاحات سینمای ما چه اوضاعی داشته؟

سال ۷۶ یک‌دفعه این فضای آلوده که در طول ۵-۶ سال زمینه چینی شده بود، می‌خواهد بار بدهد، یعنی در ورطه هنر، به بهانه اینکه حالا دیگر زمان جنگ و انقلاب گذشته، حالا باید بگوئیم و بخندیم، مثلاً عشق‌های دوزنقه‌ای و مثلثی زیاد پرداخته می‌شود، با این استدلال که نسل امروز با نسل‌های قبل فرق دارد. برای همین در سال‌های آخر اصلاحات، سال ۸۲ مثلاً، یک فیلم جنگی نداریم. این به خاطر یک سیر نزولی بوده. همین جور از سال ۷۶ شکل گرفته و تا سال ۸۲ به پایین‌ترین حد خودش می‌رسد. متأسفانه سینمای ما دچار یک استحاله عجیب و غریب می‌شود که اینجا سینماگران متعهد ما متأسفانه تحت فشار و سلطه قرار می‌گیرند.

از سال ۸۰ تا الان چه طور بوده است؟

تا ۸۲ بسته به فضاهایی که در کشور وجود داشت، به هر صورت تحت تأثیر برخی مدیران سینمایی، این مدام جلو، عقب می‌شد، ولی روند وجود داشت. از لحاظ محتوایی متأسفانه نزول کردیم. هر چند جرقه‌هایی وجود داشت ولی هیچ وقت این جرقه‌ها به جریان اصلی بدل نشد. در همان دولت اصلاحات هم سال‌های ۸۲ به بعد فکر کنم آقای حیدریان آمد و تغییر و تحولات کوچکی به وجود آمد. چند تایی هم فیلم درباره دفاع مقدس ساخته شد، ولی تأثیر آنچنانی نداشت. دولت احمدی‌نژاد که آمد همه امید زیادی داشتند به این مسئله. اینکه اتفاق جدی بیفتد، ولی نشد. هنوز بین خیلی از مذهبی‌ها این اعتقاد و باور نیست که دین می‌تواند این کارها را انجام بدهد، مثلاً تلویزیون ما شبکه قرآن دارد. این عین سکولاریزم است. یا گروه معارف داریم. اینها یعنی چی؟ یعنی فقط یک کانال ما باید قرآنی باشد؟ بقیه‌اش غیرقرآنی است؟ مثل اینکه یک مجلس شورای اسلامی داشته باشیم و یک مجلس شورای غیر اسلامی! این جور نمی‌شود. اگر اعتقادی به قرآن هست باید همه جا باشد. در فیلم‌ها، انیمیشن‌ها، کتاب‌ها و غیره. ایدئولوژی غرب در همه چیز هست. در کارتونش، در ملودی‌اش و... اما ما در تلویزیون می‌گوییم اگر قرآن می‌خواهی برو شبکه قرآن، اگر شو و سرگرمی می‌خواهی بیا یک شبکه دیگر! این چه معنی دارد؟

خلاصه این قضیه در آن سال‌ها ادامه داشت. وقتی دولت احمدی‌نژاد آمد یک امیدی بود. به هر صورت یک حزب الهی آمده بود سر کار، ولی متأسفانه آن دیدگاه عمیق را او هم نداشت. این البته به خاطر کم‌کاری حوزه‌های علمیه هم است.

سینما در دوره دوم دولت احمدی‌نژاد در مقایسه با دوره اول ایشان چه تفاوتی کرد؟





جلو می‌آید، جریانی که نشانه‌اش را در جشنواره عمار می‌بینید، در شبکه افق می‌بینید. برسیم به دولت آقای روحانی که شعار «امید» را در دستور کار فعالیت‌های سینمایی‌اش قرار داد.

دولت روحانی که آمد، گفتند امید آمد به سینما. اما در عمل آن قدر این سینما مبتذل شد که حتی جایزه‌ای که خود رئیس‌جمهور گذاشته بود، جایزه امید، را نتوانستند به هیچ کدام از فیلم‌ها بدهند! یعنی فکر کنم خود رئیس‌جمهور هم بخواهد این فیلم‌ها را ببیند نتواند. حالا می‌گویند تحریم‌ها که برداشته شود سینمای ما کن فیکون می‌شود. آقایان سینما را نمی‌شناسند. اصلاً محتوا نمی‌فهمند و سینما بلد نیستند. بالای ۹۰ درصد فیلم‌های جشنواره را که نگاه می‌کنید، می‌بینید زیر خط استاندارد هستند. وقتی کارگردانی ریتن را توی سینما نشاناسد، یعنی هیچ، یعنی مرخص است، اصلاً سینما بلد نیست.

اگر ما پژوهش‌های صحیح داشتیم، به اینجا نمی‌رسیدیم. در تاریخ هم همین است. من همیشه سر کلاس‌هایم به بچه‌هایم می‌گویم دو تا چیز را کنار بگذاریم؛ یکی احساسات و یکی هم تعصب، مثلاً جان فورد فیلم‌ساز مورد علاقه من است، ولی نمی‌توانم فراموش کنم که از دست نیکسون بدنام جایزه افتخار گرفته، فیلمسازی بوده که برای اهداف امپریالیستی و استعمارگران امریکایی فیلم ساخته. اینها را که نمی‌شود حذف کرد. ما متأسفانه اینها را حذف می‌کنیم، چون از او خوش‌مان می‌آید. در همین کشور خودمان فروغی را داریم که کلیات سعدی را تصحیح کرده. خیلی خوب دستش درد نکند، اما همین آدم فراماسون بوده! کسی بود که هزار تا بدبختی سر این ملت آورده. همه آن جریان‌های کشف حجاب و غیره زیر سر فروغی هست.

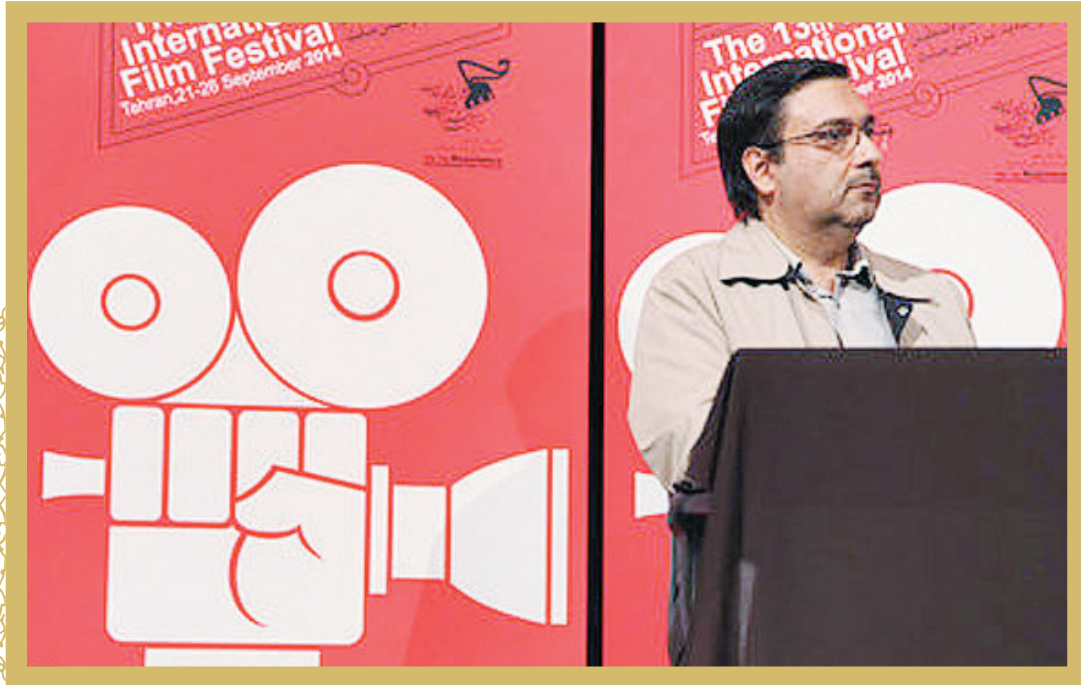
ساختند. ما اینها را از دست دادیم. با این حال آن زمان هم کسانی مثل پرویز شیخ‌طادی یا مثلاً ابوالقاسم طالبی بودند. امروز هم در واقع همان روال هست دیگر. ما جهش فوق‌العاده‌ای ملاحظه نمی‌کنیم. در رسانه ملی ما از عنصر مفسدی مثل بهروز وثوقی دعوت می‌کنند که بیايد. همین سینمای طاغوت که امام می‌گوید اینها مظهر فحشا بودند، یعنی این سینمایی که آقایان امروز دارند ریشه‌اش همان سینمای قبل از انقلاب است. پس ما به این سینما نمی‌توانیم امیدی داشته باشیم. قطعاً کار امثال مجیدی و مرحوم سلحشور روی این سینمای فسادزده تأثیر نمی‌تواند داشته باشد، هرچند بی‌تأثیر هم نیست. جریان مثبتی که دارد خوشبختانه آرام و قطعی و با تلاش یک سری دوستان

**سینما هم مثل باقی مظاهر
وارداتی تجددمی خواست
هویت‌زدایی بکند از این
سرزمین. می‌خواست از این ملت
اسلام‌زدایی بکند. در واقع با این
نیت آمد. توسط چه کسانی؟
همان‌ها که آن تجددافراطی
را داشتند هدایت می‌کردند.
اساسش فراماسون‌ها بودند،
کسانی که مظفرالدین‌شاه ابردرند
خارج از کشور و قضیه سینما
تلگراف را به او تحمیل کردند**

در دوره اول احمدی‌نژاد شاهد بودم که در معاونت سینمایی صحبت از جذب همین منیژه حکمت یا مثلاً مانی حقیقی بود که فیلم کنعان را ساخته. می‌گفتند ما مانی حقیقی را آوردیم کنعان ساخته. سطح فکر کجاست، مثلاً اسکاری‌ها که آمده بودند ایران، ما می‌گفتیم با اسکاری‌ها چه تناسبی داریم؟ بعضی‌ها دفاع می‌کردند.

در دوره‌های مختلف اصلاً حرفی زده نمی‌شد راجع به این چیزها، مثلاً آقای جعفری می‌گوید به سینمای ملی برگردیم، به متون خودمان، به گنجینه‌های ادبی‌مان. حرف خوبی است، ولی به عمل نمی‌پیوندد. ما آن موقع در انجمن منتقدان همایش‌هایی گذاشتیم در این باره. خودشان محتاج نمی‌دانستند. راه چیز دیگری بود. در دوره دوم احمدی‌نژاد خیلی وضع بدتر شد. به اصطلاح شیبی که به وجود آمده بود خیلی عمیق‌تر شد. ما رسیدیم به سال‌هایی که فیلم‌های خیانت و مهاجرت در سینمای مان اوج گرفت، یعنی فیلم‌های بحران زده. همه جامعه انگار در گیر بحران مهاجرت و خانواده هستند. حتی فیلم‌هایی که نهاد ریاست جمهوری پول داده بودند، مثلاً تلفن همراه آقای رئیس‌جمهور یا گیرنده تأسفبار بود. دوران بدی بود. در این حد که جایزه جشنواره فجر را به یکی از فجیع‌ترین فیلم‌های تاریخ سینمای ایران یعنی جرم دادند. فیلمی که روی پرده سینما فحش رکیک می‌دهد. بعد زیر پایش فرش قرمز می‌اندازد و تقدیر می‌کنند. با دادن جایزه به فیلمی مثل «جدایی نادر از سیمین» کاری کردند که دهان ما جلوی کسانی مثل آقای ایوبی بسته بماند، کاری که به نظر من قابل گذشت نیست. سینمای ایران به ورطه‌ای از ابتذال رسید که اصلاً قابل دفاع نیست. در سال‌هایی که کسانی مثل حاتمی‌کیا رفتند و فیلمی مثل «گزارش یک جشن»

آن قدر این سینما مبتذل شد که حتی جایزه‌ای که خود رئیس جمهور گذاشته بود، جایزه امید، را نتوانستند به هیچ کدام از فیلم‌ها بدهند! یعنی فکر کنم اگر خود رئیس جمهور هم بخواهد این فیلم‌ها را ببیند، نتواند



می‌کنند به اسم پیامبران شان. کلی کانال‌های ماهواره‌ای دارند و ۲۴ ساعته دارند تبلیغ می‌کنند. جنگ آخرالزمان و آرماگدون و برخورد اتمی با ایران و غیره. آدم‌های این دانشگاه‌ها پرورش پیدا می‌کنند. فیلمنامه می‌نویسند. ما باید رودربایستی را بگذاریم کنار. آنها خیلی از فیلمسازها را به خدمت گرفته‌اند. اندرو آدامسون که «نارنیا» را ساخته. یک شیر می‌خورد. این شیر حکم مسیح را دارد. یک جایی می‌میرد و زنده می‌شود و می‌آید هدایت می‌کند. این شیر هدایت می‌کند آدم‌ها را تا به سرزمین موعود برسند. همه اسطوره‌های ماورایی انجیل توی این فیلم هست. الف‌ها هستند، جن‌ها هستند، آدم‌های اسبی هستند. اینها می‌خواهند برای آن شیر، اصلاً، یک گوینده‌ای پیدا کنند، کلیسای روی این نظارت کرد که شما چه کسی را می‌خواهید برای صدای اصلاً انتخاب کنید. برای اینکه اصلاً نماد مسیح است. نظارت در این حد است. بعد وقتی آقای سلحشور فیلمنامه می‌نویسد و می‌فرستد، کسی نمی‌خواند. ما وقت نداریم. واقعا انتقاد بزرگ از حوزه‌های علمیه است. چطور علمای بزرگمان شاعر بودند، مراجع تقلیدمان، عرفای مان چطور شاعر بودند، مانند شیخ بهایی. خب شما بیایید ورود کنید. وضع مطلوب این است که از درون مراکز آکادمیک و حوزه‌های علمیه، کمپانی‌های فیلمسازی در بیاید، همان طور که حوزه‌های علمیه که فصلنامه دارند، کتاب چاپ می‌کنند، رسانه دارند، چه اشکالی دارد که کمپانی فیلمسازی هم داشته باشند، کار کنند، قصه بنویسند، بر اساس اولویت‌های دینی. حوزه‌های علمیه اساسی‌ترین وظیفه را دارند.

که این کار را بکنند. در درجه اول و به عنوان یک راهکار عملی رسانه‌ها باید پیوند داشته باشند با این مراکز ایدئولوژی. نه اینکه مثلاً یک ناظر دینی بگذارند. این مراکز فکری آکادمیک و بومی باید خوراک بدهند به رسانه‌ها. گروه‌هایی تشکیل بشود در زمینه‌های مختلف، گروه سیاسی، فرهنگی، تاریخی و غیره. اینها بنشینند بر اساس اولویت‌ها و خوراک آماده کنند. همان طور که آنها این کار را می‌کنند. ساخت سریالی مثل «لاست» از یک آدم بر نمی‌آید. یک گروه عظیم تحقیقاتی تشکیل دادند و خوراک تهیه کردند. گروه‌هایی توی فارابی تشکیل شده که به هیچ دردی هم نخورده. یکسری آدم به اصطلاح بی‌خاصیت نشست‌اند و هیچ کاری نمی‌کنند.

به صورت عملیاتی چه پیشنهادی دارید برای رسیدن به سینمای دینی تراز انقلاب؟ آیا راه‌حلی متصور هستید؟

فرض کنید من طرحی بردارم راجع به رضاخان و این طرح تصویب هم شود. حکایت کسی است که دگمه داشت و دنبال کتش می‌گشت. حالا بروم توی این کتابخانه‌ها بگردم. خودم که هیچ تخصص تاریخی هم ندارم، چه چیزی می‌توانم بگویم؟ بعد بدهم به ناظر. او هم بگوید فلان جایش را اصلاح کن. یک چیز شلم شوربایی می‌شود که نه وجه تاریخی دارد نه وجه ساختاری. این فیلم نوحی دو سال پیش ساخته شد فکر می‌کنید چطور ساخته شد؟ ۳۰ الی ۳۵ تا خاخام کابالایی را از کل دنیا جمع کردند که در جریان نوشتن فیلمنامه حضور داشته باشند. در جریان باشند. بعد که فیلم ساخته شد باز اینها را دعوت کرد که ببینند آیا آن مباحثی که گفتید توی این فیلم لحاظ شده یا نه. باز شما می‌بینید توی این سینما دانشکده‌هایی درست

راه‌حل‌های شما برای برون رفت از وضع موجود در سینما چیست؟ سینمای غرب در این موضوع چگونه عمل کرده؟

اگر ما تحلیل درستی داشته باشیم از سینمای جهان، متوجه می‌شویم که سینمای امریکا یک سینمای کاملاً ایدئولوژیک است، مثلاً فیلم «آرگو» ساخته می‌شود، می‌گویند سینمای امریکا سیاسی شد! مگر ما این همه سال گفتیم این اسکار سیاسی است، سینمای امریکا سیاسی است. بعضی‌ها می‌گویند یک بار هم به آرگو اسکار دادند، ولی ۶۰ بار مثلاً به فیلم‌های عشقی جایزه دادند. نمی‌دانند که کلیت این سیستم ایدئولوژیک است. یک جایی بحث سیاسی می‌کند، یک جا هم سبک زندگی را توجه می‌کند. این یک سیستم همه‌جانبه برای نفوذ است.

ما باید بفهمیم چه کسانی بودند کاشفان امریکا. با چه ایدئولوژی و برای چه آمدند. همین‌ها آمدند اولین رسانه‌ها، اولین رادیوها، اولین بنگاه‌های خبرپراکنی را راه انداختند. آمدند هالیوود را درست کردند. چه کسانی؟ یهودی‌های مهاجری که می‌خواستند آرزوها و اهداف و آرمان‌های‌شان را محقق کنند. کسانی که هالیوود را راه انداختند تاجر بودند، تاجر مشروب و تاجر الماس. هیچ کدام نه عکاس بودند، نه هنرمند. برای چه کمپانی فیلمسازی درست می‌کنند؟ آیا فقط برای سرگرمی است؟ امریکا از دهه ۲۰ تا الان چقدر تحت تأثیر همین فیلم‌ها فرق کرده؟

بعد سینما و رسانه‌های ما درست برخلاف این مسئله عمل کردند. چه طور شهید تهرانی مقدم آمد موشک مهندسی معکوس کرد و آن را تحت اختیار خودش درآورد، توی سینما هم وظیفه حوزه‌های علمیه است



سینمای غرب، ویرانگر بنیان‌های تمدن اخلاق مدار

ایستگاه پایانی برادران لومیر

علی
کاکادز فولی

شاید زمانی که بنای هالیوود در ایالت کالیفرنیا کلنگ زده شد، کمتر کسی درک روشنی از مفهوم و ماهیت هنر هفتم در ذهن داشت. با این حال تا

قبل از جنگ جهانی اول، فساد و بی‌اخلاقی مسئله‌ای نبود که بتوان به راحتی آن را در فیلم‌های ساخته شده مشاهده کرد. مسئله اخلاق، هم از نگاه دینی و فراتر از آن، نگاه انسانی، همواره مورد توجه جوامع مختلف حتی امریکای سنتی قرار داشته است. با نگاهی به پوشش و جایگاه زن در فیلم‌های سال‌های ۱۹۲۰ تا حدود ۵۰ سال بعد، یعنی زمانی که هنوز آغوش مدرنیته، جامعه سنتی ایالات متحده را کاملاً دربر نگرفته بود، می‌توان به خطوط اخلاقی پررنگی پی برد که اجازه عریان نشان داده شدن فساد، به ویژه فساد جنسی در جامعه را نمی‌داد. کاراکترهای زن فیلم‌ها با لباس‌هایی مناسب همچون کت و دامن و لباس‌های آستین بلند در فیلم‌ها ظاهر می‌شدند و صحنه‌های برهنگی یا اصلاً وجود نداشت یا در حداقل ممکن بود. همین صحنه‌های حداقلی هم بیشتر مربوط به قسمت‌هایی از فیلم بود که دوربین وارد زندگی خصوصی کاراکترها در فیلم می‌شد. حتی هنگام روایت زندگی خصوصی چهره‌های فیلم، خط قرمزهای روشنی وجود داشت که حیای دوربین

هیچ گاه به آنها آلوده نمی‌شد. کارگردان‌ها خطوط قرمز را به خوبی پذیرفته بودند و آگاهانه مرز ارزش‌های اخلاقی جامعه را نگه می‌داشتند. حتی کارگردان‌هایی که شخصاً اعتقادی به این موضوع نداشتند، به دلیل

صاحبان منفعت طلب برای رسیدن به سود کلان، بی‌رحمانه هنجارهای اخلاقی پذیرفته شده جامعه را زیر پا گذاشتند و مقاومت‌های مردم در برابر بی‌اخلاقی‌ها را زیر گام‌های خویش له کردند و اعتراض‌ها را نادیده گرفتند و انسان‌های جامعه خود را ناخواسته به سوی چیزی بردند که امروزه جز قتل، جنایت، فاحشگی، سکس و ابتذال، دستاورد ویژه دیگری برایشان ندارد

ارزش‌های فرهنگی و اخلاقی حاکم بر جامعه، مجبور بودند فیلم خود را بر مبنای آن ارزش‌ها جلو ببرند و خطوط قرمز را رعایت کنند.

■ زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آیند؟

شاید بتوان از آلفرد هیچکاک به عنوان نمونه موفق‌تری از یک کارگردان متعهد نام برد. کارگردانی که دردمند و برای انسان جامعه خود نگران است. کارگردانی که زنگ خطر به انحطاط رفتن انسان‌های یک جامعه و سیر قهقرایی ارزش‌های اخلاقی و از بین رفتن مسئله تعهد را به صدا در می‌آورد. هیچکاک‌کی که مکتب مدرنیسم را به سخره می‌گیرد و به مضامینی می‌پردازد که پایه‌های این مکتب را نشانه می‌رود. شخصیت‌های فیلم‌های هیچکاک به خوبی روانکاو می‌شوند. هیچکاک تنها مشکل را به تصویر نمی‌کشد؛ دوربین هیچکاک همچون یک ذهن روانشناس، لایه‌های زیرین هر حادثه را جست‌وجو می‌کند و مخیله مخاطب را به گوشه و زوایایی می‌برد که نادیده مانده‌اند. تصویری که هیچکاک از زن در فیلم‌هایش به نمایش می‌گذارد، نه فقط از نظر جایگاه، که حتی در ظاهر هم نمی‌توان آن را یک تصویر مبتذل و سخیف به شمار آورد. عده‌ای روی آوردن سینمای غرب به مباحث فساد و برهنگی را به سال‌های پس از جنگ جهانی اول نسبت می‌دهند. یعنی زمانی که مردم از ویرانی‌ها فرار می‌کردند و به دنبال پناهگاهی بودند

چه کسی است که نداند هنر با روح لطیف انسانی و زیبایی‌های درون او زنده است و ارتباط برقرار می‌کند. چه کسی است که نداند این صنعت مصرف محور، تعالی و شکوه هنر را زیر چرخ دنده‌های خویش خرد می‌کند؟



پنجره‌ای رو به هیچ‌جا

از یک سو همین مسئله و از سوی دیگر شدت هیجانی که در فضای گذار تکنولوژیکی بین نسلی، به طور طبیعی بین انسان‌های آن جامعه وجود داشت، آنها را از آینده این تکنولوژی و افق در پیش رو غافل کرد. طبیعی است چنان سینمایی بسان نوزادی که تازه چشم به جهان گشوده است، تازگی‌های زیادی در

تارنج و سختی‌هایشان را به فراموشی بسپارند. زمانی که رنج‌های انسانی سر برمی‌کشد و وجود او را آشفته و بیقرار می‌کند، آدمی در کوچک‌ترین چیزها هم به دنبال تسکینی برای آلام روحی می‌گردد. شاید بتوان این مسئله را به عنوان یکی از عوامل اثرگذار پذیرفت، اما از نظر نگارنده، این عامل را نمی‌توان اصلی‌ترین عامل دانست. سینمای غرب از آن نقطه‌ای رو به انحطاط نهاد

عمیق، بقای حیات خود را در به تصویر کشیدن مسائلی جست‌وجو می‌کردند که می‌پنداشتند برای مردم تازگی دارد و جذاب است.

در حالی که چون مردم فقط آنها را روی پرده و در حضور همدیگر ندیده بودند، برایشان تازگی داشت، و گرنه دید جدیدی به آنها نمی‌داد و پنجره‌های جدیدی به جهان را به روی آنها نمی‌گشود؛ از همین جاست که سیر قهقراپی سینمای غرب به تدریج آغاز شد، بدون اینکه حتی صاحبان آن متوجه باشند. صاحبان منفعت طلب برای رسیدن به سود کلان، بیرحمانه هنجارهای اخلاقی پذیرفته شده جامعه را زیر پا گذاشتند و مقاومت‌های مردم در برابر بی‌اخلاقی‌ها را زیر گام‌های خویش له کردند و اعتراض‌ها را نادیده گرفتند و انسان‌های جامعه خود را ناخواسته به سوی چیزی بردند که امروزه جز قتل، جنایت، فاحشگی، سکس و ابتذال، دستاورد ویژه دیگری برایشان ندارد.

چه کسی است که نداند هنر با روح لطیف انسانی و زیبایی‌های درون او زنده است و ارتباط برقرار می‌کند. چه کسی است که نداند این صنعت مصرف محور، تعالی و شکوه هنر را زیر چرخ دنده‌های خویش خرد می‌کند؟ چه کسی می‌تواند نقش سینما در به تصویر کشیدن دردهای انسانی و آشنا کردن او با زوایای جدید و دیدگاه‌های جدید نسبت به جهان هستی را انکار کند؟ چه کسی می‌تواند منکر ضرورت سینما شود و بودن و نبودنش را یکسان بینگارد؟ سینما، به واقع یک تکنولوژی برخاسته از روح سیری ناپذیر و حقیقت جوی انسان است. چقدر تلخ است که مفضل سینما را در برخی محدودیت‌های ظاهری خلاصه کنیم و تلخ‌تر اینکه سینمایی را که غرب به صراحت از آن به عنوان یک صنعت نام می‌برد، الگو قرار دهیم.

عده‌ای روی آوردن سینمای غرب به مباحث فساد و برهنگی را به سال‌های پس از جنگ جهانی اول نسبت می‌دهند، یعنی زمانی که مردم از ویرانی‌ها فرار می‌کردند و به دنبال پناهگاهی بودند تا رنج و سختی‌هایشان را به فراموشی بسپارند. زمانی که رنج‌های انسانی سر برمی‌کشد و وجود او را آشفته و بی‌قرار می‌کند، آدمی در کوچک‌ترین چیزها هم به دنبال تسکینی برای آلام روحی می‌گردد

چشم‌انداز خود می‌بیند اما رفته رفته جهان پیرامونش برایش عادی می‌شود و پس از مدتی حتی ملال آور. در همین جاست که به دنبال چیزهای جدیدتر می‌رود تا روح سیری ناپذیر خود را سیراب کند و این دقیقاً همان نقطه‌ای است که سینمای غرب را به چالش کشید و آن را به سمت راهی طولیل که انتهایش به بن‌بست می‌رسید رساند پس روی به موضوعاتی آورد که باز هم در آنها تازگی را جست‌وجو کند که متأسفانه در تشخیص، دچار مشکل شد. کارگردانان به جای روی آوردن به مضامین تازه و دردهای جدید و کاوشی جامعه‌شناسانه و محتوای

که دیگر حرفی برای گفتن نداشت. آن روزی که برادران لومیر با اشتیاق صحنه ورود قطار به ایستگاه را روی پرده برای مردم به تصویر کشیدند، در واقع این تکنیک بود که آنها را شیفته خود کرده بود و نه دقیقاً آن محتوایی که به نمایش گذاردند. بشری که تا قبل از آن، داستان‌ها، سرگذشت‌ها و احساسات آدم‌ها و دردهایشان را فقط در لابه‌لای کلمات و برگ‌های کتاب مطالعه می‌کرد، حال به وسیله‌ای دست پیدا کرده بود که می‌توانست آنها را به خوبی، چونان که هستند، به تصویر بکشد و مخاطب را از نزدیک با خود همراه سازد.



بررسی نسبت مرتضی آوینی با فرهنگ تراز تمدن اسلامی

مرد بیدار دوران گذار

ایمان فراهانی

همانگونه که درباره هر متفکر مشهور یا انسان متفاوتی که صاحب جایگاه و شأیتی در جهان اجتماعی شده است صحبت‌ها و دیدگاه‌های

متفاوتی مطرح می‌شود، درباره آوینی هم اختلاف نظر و مجادله‌هایی وجود دارد؛ چون آوینی برای عده‌ای خیلی بزرگ است، اما برای عده‌ای دیگر هیچ نیست و در عین حال، آنهایی که آوینی به نظرشان خیلی بزرگ است تکلیفشان درباره او روشن نیست که از کدام جنبه ایشان را بزرگ می‌دانند.



■ کدام آوینی؟

انقلاب اسلامی رخ داده است. تحولی شگرف که افقی جدید را پیش روی جهان می‌گشاید. این انقلاب، انقلاب مستضعفان عالم است اما تنها انقلاب مستضعفان عالم نیست. این انقلاب، انقلاب شریعت است اما تنها انقلاب شریعت نیست. این انقلاب، انقلاب عرفان است، اما تنها انقلاب عرفان نیست. این انقلاب انقلاب مظلومان است اما تنها انقلاب مظلومان نیست. این انقلاب، انقلاب اسلام است. عام‌تر و دقیق‌تر از انقلاب اسلام هیچ تعبیری دیگری نمی‌شود برای این انقلاب به کار برد. حال آوینی کجای این انقلاب اسلام ایستاده است. آوینی با انقلاب اسلامی و در

بستر اسلام انقلاب می‌کند؛ در خود و با خود و این در خود و با خود انقلاب کردن آوینی را همپای انقلاب می‌کند.

در هر تحول تمدنی هنرمندان پیش از سایرین با اشراق هنری خود به تحول آینده نگاه و آن را روایت می‌کنند. هنر از درون می‌جوشد. از درون هنرمند و از درون جامعه‌اش و این جوشش با خواست‌های پنهان و افق رو کرده به آن در فرم و محتوا هم سیاق است. هنرمندان دوره رنسانس پیش از متفکران جهت آنچه را تجدید و مدرنیته می‌نامیمش به ما می‌نمایانند و با پرسپکتیو، زاویه دید انسان را به رخ او می‌کشند

آوینی در انقلاب افق می‌بیند. آوینی در انقلاب نور می‌بیند و می‌خواهد این نور را روایت کند. نشان دادن نور سخت است، به خصوص وقتی همه جا هست. آوینی نور را می‌بیند و می‌خواهد روایتگر نور باشد. این روایت‌گری با سختی همراه است. چرا؟ چون انقلاب و شناخت انقلاب هنوز ساختاری ندارد. هنوز قالبی ندارد و اینجاست که آوینی می‌خواهد برای روایت انقلاب چیزی بیابد. این یافت و این دریافت منجر به این می‌شود که آوینی گزیده‌گویی شود از هر آنچه که دریافت می‌کند و این گزیده‌گویی آوینی سر و شکل ندارد. نقد تجدید در افقی که دیده‌است شکل می‌گیرد. این دنیای متجدد، این توسعه، این انسان به مثابه میمون متمدن شده در انقلاب جایی ندارد. پس آوینی به هر آنچه در این افق جایی ندارد می‌تازد و چه تاختنی!

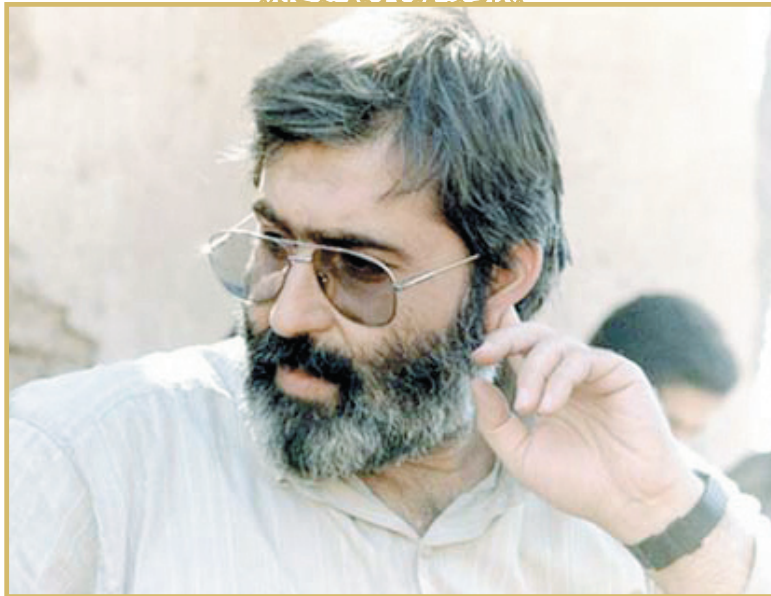
اینجاست که برخی آوینی را دارای تفکر التقاطی می‌پندارند. آوینی ملقمه‌ای است از کیر کگور، رنه گنون، هایدگر، سید احمد فرید، سید حسین نصر و... این نگاه به آوینی چقدر الکن است. این نگاه آوینی را در نگاهش ندیده. او آوینی را کاملاً ایستاده و بدتر از آن آوینی را در زمانش ندیده است. آوینی را باید در افقش دید. آوینی اگر برای ما ملقمه‌ای است از همه آنهایی که نامشان رفت به این دلیل است که آوینی در نقد آن چیزهایی که در افق انقلاب نیست حرف‌های ایشان را دیده است و فهمیده است که افق انقلاب جای چه چیزهایی نیست که ایشان همان



چیزها را نقد کرده اند. آوینی در نقد مدرنیته آوینی عبور از اکنون است. آوینی در زمانه گذار انقلابی در میانه نظام های معرفتی گوناگون قرار گرفت و از حضور رویکردهای مختلف سنت گرایی، پدیدارشناسی و اگر پستانسیالیستی برای توجه به تضاد نظام معرفتی موجود با هویت تاریخی و فرهنگی که این نظام می خواهد ایزه خودش کند به خوبی استفاده کرد تا گسل این نظام معرفتی را با افق انقلاب اسلامی به نمایش بگذارد.

آوینی دل آگاه

آیا آوینی متفکر از جنس فلاسفه بود؟ آیا آوینی از جنس علامه جعفری و شهید مطهری و دیگر متفکران انقلاب اسلامی بود؟ آنچه مشخص است این است که آوینی تفکری نظام مند نداشت و این نظام مند نبودن تفکر آوینی را می توان یک ضعف برای او محسوب کرد اگر او را یک متفکر کلاسیک بدانیم و البته در ظرف زمانه اش او را نشانسیم. آوینی را باید نه نسبت به تفکر بلکه در نسبت به وضعیت انقلاب اسلامی درک کرد تا جایگاه فرهنگی او را فهمید. آوینی متفکر نبود بلکه دل آگاه بود. او دل آگاه به انقلاب اسلامی بود و این آگاهی به استدلال نمی آمد. این فهم به نظام نمی رسید و قوام نمی یافت. اما چه باید کرد وقتی نوری در دلت باشد و آتشی در قلبت روشن؟ چه باید کرد وقتی این نور و این آتش ذهنت را روشن می کند و جویباری نیست که در خور نور دلت باشد تا در آن جاری اش کنی؟ باید نور را پراکند تا شاید خودش معبری باز کند و جویباری بسازد. آوینی نوری در ذهن و دل دارد اما این نور و این فهم قوام ندارد، ساختار ندارد و او تنها آنچه را که می فهمد پراکنده می کند و این در قالب گزیده گویی هایی است از یک فهم. این گزیده گویی ها هیچ گاه بسان تفکر نمی شود و به همین دلیل آوینی را نمی توان متفکر نامید. چه بسا که اگر تحلیلی و ساختارمند به تفکر او بنگری متناقض یابی این گزیده گویی ها را! این گزیده گویی البته متقدم بر هر تمدنی است. اصحاب دایره المعارف هم در غرب پیش از روشنگری تفکر مدونی نداشتند. اصحاب دایره المعارف آمدند و گزیده گویی کردند و متفکران عصر روشنگری تدوین کردند. این امر در وضعیت هایی که شکاف تمدنی



کرده به آن در فرم و محتوا هم سیاق است. هنرمندان دوره رنسانس پیش از متفکرین جهت آنچه تجدد و مدرنیته می نامیدند به ما می نمایانند و با پرسپکتیو، زایه دید انسان را به رخ او می کشند.

آوینی هنرمند است. آوینی هنرمند دوران گذار است. آوینی هنرمند انقلاب اسلامی است. آوینی دل زده از تمدن مدرن است و با روح هنرمندانه خود درخشش انوار انقلاب اسلامی را به نمایش می گذارد. آوینی روایت می کند فتح انقلاب را با هنرش فتحی که بود و فتحی که خواهد بود. آوینی انچنان

آوینی هنرمند است. آوینی هنرمند دوران گذار است. آوینی هنرمند انقلاب اسلامی است. آوینی دل زده از تمدن مدرن است و با روح هنرمندانه خود درخشش انوار انقلاب اسلامی را به نمایش می گذارد. آوینی روایت می کند فتح انقلاب را با هنرش. فتحی که بود و فتحی که خواهد بود.

و دگرگونی اساسی در حال وقوع است اتفاق می افتد و شخصیت هایی اینچنین ظهور پیدا می کنند.

آوینی هنرمند

نکته دیگر در رابطه با این مسئله هنرمند بودن آوینی است. در هر تحول تمدنی هنرمندان پیش از سایرین با اشراق هنری خود نگاه به تحول آینده می کنند و آن را روایت می کنند. هنر از درون می جوشد. از درون هنرمند وار درون جامعه اش و این جوشش با خواست های پنهان و افق رو

انسان تراز انقلاب اسلامی ظهور نکرده است و در این بین آوینی روایتگر روح انقلاب است. روایتگر آنچه هست و آنچه می آید در پیش. استاد فقید علامه جعفری در حدود سال ۱۳۵۹ سفری به جبهه ها کرد و در بازگشت در جلسه ای تعبیر عجیبی گفت. با یک هیجانی، با آن بیان شیرین خود، گفت: «من تا این مناطق نرفته بودم، فلسفه می گفتم» با طعنه می گفت: «فلسفه می گفتم». «اصلاً باید بروید آنجا انسان شناسی را دوباره تعریف کنید». جبهه ها تعریف انسان را عوض کردند و آوینی بزرگ ترین روایتگر این تغییر شناخت از انسان بود. با توجه به اینکه هنر انسان را به طور مستقیم از افق خیال و احساس به حقیقت هدایت می کند، او توانست با حضور صادقانه ای که در این روایتگری داشت روایتگر روح تغییر انسان، روح انقلاب باشد.

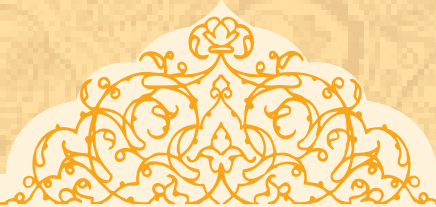
آوینی شهید

انقلاب اسلامی رخ داده است اما هنوز به مانند خمینی انسان تراز انقلاب اسلامی ظهور نکرده است. این یک حقیقت است. انقلاب اسلامی به جز در یک عرصه انسان تراز خود را نساخته است و انسان تراز انقلاب اسلامی در عرصه های مختلف ظهور نکرده است. آوینی اما نه انسان تراز انقلاب اسلامی، بلکه شاهد و شهید انقلاب اسلامی بود. آوینی شاهد شد تا شهید شود و شهید شد تا شاهد باشد. آوینی نه متفکر بزرگی است و نه سینماگر غربی و نه هنرمند خارق العاده ای. آوینی به دلیل این تکنیک های هنری یا تفکر جدید نیست که مشهور شده است، درواقع فضایل انسانی و رای ظاهر تکنیک و هنر و تفکر، آوینی را آوینی کرد. دیدن نور خمینی و دیدن افق انقلاب اسلامی و نور آن آوینی را آوینی شهید کرد.

فتح را روایت می کند تا خودش به فتح می رسد. آوینی هنرمند است؛ هنرمند دوران گذار، هنرمند دوران فتح.

آوینی راوی

در دهایمان تازه است و زخم هایمان چرکین و به دنبال سیمرغ تا کوه قاف می رویم تا به سیمرغ برسیم و همداد ما روح خداست. انقلاب اسلامی رخ داده است اما هنوز به مانند خمینی



آیات‌القرنری



طاهره صفارزاده



سیدماه‌عظم حسینی

این بانوان برگزیده

بررسی آثار هنرمندان زن مسلمان به عنوان تلاش برای شکل‌گیری تمدن اسلامی

نکردن برگه عضویت اجباری در حزب رستاخیز، از دانشگاه اخراج شد.
دکتر صفارزاده در ایام خانه‌نشینی کتاب سَفَر پنجم را تحریر کرد. این کتاب او که دربرگیرنده اشعار مقاومت با مضمون دینی است، در سال ۱۳۵۶ تنها در دو ماه، به سه چاپ با شمارگان ۳۰ هزار نسخه‌ای رسید.

وی در ماه مارس ۲۰۰۶ میلادی، همزمان با برپایی جشن روز جهانی زن، از سوی سازمان نویسندگان آفریقا و آسیا به عنوان شاعر مبارز و زن نخبه و دانشمند مسلمان برگزیده شد. در بخشی از نامه این سازمان آمده است: «از آنجا که دکتر طاهره صفارزاده شاعر و نویسنده برجسته ایرانی مبارزی بزرگ و نمونه‌والای یک زن دانشمند و افتخارآفرین مسلمان است، این سازمان، ایشان را به پاس سابقه طولانی مبارزه و کوشش‌های علمی گسترده، به عنوان شخصیت برگزیده سال جاری انتخاب کرده است.»

همچنین در نخستین جشنواره بین‌المللی شعر فجر که در بهمن ۱۳۸۵ برگزار شد، هیئت داوران با بیشترین آرا، طاهره صفارزاده را برگزیده بخش شعر نو (سپید و نیمایی) معرفی کردند.

■ علمی‌سازی ترجمه

دکتر طاهره صفارزاده، پایه‌گذار آموزش ترجمه به عنوان یک علم و برگزارکننده نخستین کارگاه «نقد علمی ترجمه» در دانشگاه‌های ایران است. بر این اساس، از ابتدای تدریس خود

نگاه غرب به زن، نگاهی است منحط، ناقص، گمراه‌کننده و غلط. نگاه اسلام به زن، نگاهی است عزت‌بخش، کرامت‌بخش، رشد‌آفرین، استقلال‌دهنده به هویت و شخصیت زن؛ این ادعای ماست. ما این ادعا را با محکم‌ترین ادله می‌توانیم اثبات کنیم. امروز وقتی نگاه می‌کنیم، نام زنان ما بر تارک کتاب‌های متعددی - کتاب‌های علمی، کتاب‌های پژوهشی، کتاب‌های تاریخی، کتاب‌های ادبی، کتاب‌های سیاسی، کتاب‌های هنری - گذاشته شده؛

این موضوع اولاً به عنوان شاهده‌ی بر مدعای ما مطرح است و ثانیاً گواهی است بر ظرفیتی عظیم. امروزه جزو برترین نوشته‌ها و آثار مکتوب نظام اسلامی - چه مقالات و چه کتاب‌ها - نوشته‌های بانوان ماست. کم نیستند هنرمندانی که بتوانیم آنها را در عرصه فرهنگ‌سازی و حرکت به سمت تمدن اسلامی پیشرو بدانیم. هنرمندانی که نه تنها در ایران که در کشورهای مختلف دل در گرو اسلام و تمدن اسلامی دارند. از ایران خودمان بگیریم تا فلسطین و لبنان یا حتی کشوری چون امریکا، هستند هنرمندانی که تعهد خود به فرهنگ مقاومت را به اثبات رسانده‌اند. در این گزارش بر آنیم تا برخی از این چهره‌ها را معرفی نماییم.

صابر نوری

در ادامه تحصیلاتش سینما را نیز به عنوان هنر دوم برگزید و دو فیلم کوتاه ساخت.
در سال ۱۳۵۵ به جرم سرودن شعر مقاومت دینی و امضا

■ طاهره صفارزاده، شاعره مقاوم

دکتر طاهره صفارزاده، شاعر، نویسنده، نظریه‌پرداز، محقق، مترجم و استاد دانشگاه، در روز ۲۷ آبان ۱۳۱۵ در خانواده‌ای در سیرجان به دنیا آمد. پدر و مادرش را در پنج سالگی از دست داد و مادر بزرگش سرپرستی او را بر عهده گرفت. وی نخستین شعرش را به نام «بینوا و زمستان» در ۱۳ سالگی سرود که در روزنامه دیواری مدرسه ثبت شد. در نزد مردم ایران، طاهره صفارزاده با شعر «کودک قرن» شهرت یافت. این شعر که در نخستین کتاب شعر او چاپ شد، توصیفی از وضعیت فرزند یک مادر اشرافی و ترسیمی از انحطاط فرهنگ غرب‌گرایانه بود.

فدوی در دوره اول زندگی خود که قبل از سال ۱۹۶۷ را در برمی‌گیرد، با تأثیرپذیری از موج رمانتیسم در کشورهای عربی به سرودن اشعار عاطفی و وجدانی می‌پرداخت

«با روایتی زیبا از روزهای مقاومت خرمشهر، تو را با خودت به میان آتش و خون می‌برد. با کتاب می‌خندیدی و گریه می‌کردی. از آن کتاب‌هایی که نگارش شیوا و زیبایش مجبورت می‌کرد، بقیه کارها را رها کنی تا تمام هزار صفحه‌اش را بخوانی»



نسرین یاسین

«نسرین یاسین بلوط» شاعر لبنانی متولد سال ۱۹۷۵ میلادی است که دارای سه کتاب شعر و دو رمان است و علاوه بر آن در برخی مجلات و پایگاه‌های اینترنتی به نوشتن مقالات مشغول است. اولین آن «ار جوان الشاطی» (ساحل ارغوانی) است که خلاصه‌ای از مهاجرت و غربت او در کانادا و مصائبش در بیروت است و نغمه‌ای از غربت و گم‌گشتگی است و قصاید ملی و احساسی و در عشق وطن در آن موجود است

نویسنده این اثر سیده اعظم حسینی که اصالتی کرد دارد، کوشیده در این رمان موضوع مقاومت مادران ایرانی در جنگ ایران و عراق را زمینه‌ای کند برای یک واقعه‌نگاری جذاب و البته ملموس. تاکنون این کتاب به زبان‌های انگلیسی، چینی، اسپانیایی و اردو ترجمه شده است و امیدواریم به زبان‌های دیگر نیز ترجمه شود تا حس ایرانی و اسلامی و وطن‌دوستی به همه کشورها منتقل شود.



فدوی طوقان پرچمدار شعر فلسطین

جایگاه فدوی طوقان در ادبیات معاصر عربی، جایگاهی والا و رفیع است؛ به نحوی که او را پرچمدار شعر زنان عرب در دوره معاصر می‌دانند. او بسیاری از تجربه‌های شعر زنان در زمینه عشق، انقلاب و جنبش اعتراضی علیه اجتماع را پایه‌گذاری کرده است. شعر او را به دو مرحله کاملاً متفاوت و مجزا می‌توان تقسیم کرد:

الف) شعر عاطفی و وجدانی

فدوی در دوره اول زندگی خود که قبل از سال ۱۹۶۷ را در برمی‌گیرد، با تأثیر پذیری از موج رمانتیسم در کشورهای عربی به سرودن اشعار عاطفی و وجدانی می‌پرداخت.

او در این مرحله رویکردی بدبینانه و یأس‌آمیز نسبت به مسائل مهم حیات انسان چون مرگ و تولد، سرنوشت عشق، سعادت وفاداری و... داشت. پژوهشگران محتوای این بخش از اشعار او را سطحی، کم‌عمق و تقلیدی ارزیابی می‌کنند.

گرچه بخشی از اشعار او درباره فلسطین در این دوره دارای رنگ و بوی وطنی است، اما او هیچ‌گونه واکنش و تعهدی در قبال سرنوشت هم‌وطنانش ندارد و شعرهای وطنی‌اش بیشتر حاوی احساس دلتنگی (نوستالژیک) نسبت به خاک فلسطین است و در زمره اشعاری قرار می‌گیرد که به تعبیر غسان کنفانی «احساسی سوزان، اما کور کورانه و ناآگاهانه» دارند. شعر «حیاه» تصویر کاملی از نگرش او به زندگی در این مرحله است:

زندگی‌ام سراسر، حزن و اندوه است. فردا که سایه آن محو

سبب شد این استاد ترجمه، به اشکال‌های معادل‌یابی ترجمه‌های فارسی و انگلیسی قرآن مجید پی ببرد. وی در کتاب ترجمه مفاهیم بنیادی قرآن مجید، یکی از کاستی‌های مهم ترجمه‌های فارسی و انگلیسی، یعنی کوتاهی مترجمان در ایجاد ارتباط نام‌های خداوند (اسماء الحسنی) با آیات قرآن را کشف کرده است که این تشخیص، سرآغاز تحولی در ترجمه کلام الهی به زبان‌های مختلف بود. این کشف علمی، او را برانگیخت که به ترجمه قرآن به دو زبان انگلیسی و فارسی همت بگمارد.

ترجمه قرآن حکیم حاصل ۲۷ سال مطالعه قرآن مجید، آموختن زبان عربی و تحقیق و یادداشت برداری از تفسیرها و منابع قرآنی است که از مراجعه به کلام الهی برای کاربرد در شعر آغاز شده و به ترجمه‌ای مفهومی، روان و قابل فهم همگان از قرآن به دو زبان انجامید. شرح این توفیق در مقدمه کتاب ترجمه مفاهیم بنیادی قرآن مجید و نیز دو مقدمه فارسی و انگلیسی ترجمه قرآن حکیم آمده است.

او در سال ۱۳۸۰ نیز پس از انتشار ترجمه قرآن حکیم به افتخار دریافت عنوان «خادم القرآن» رسید.



سیده اعظم حسینی، مادر «دا»!

عده‌ای می‌گویند «این کتاب‌ها و این حرف‌ها دیگر خریداری ندارد. کسی سراغ این موضوعات نمی‌رود. نسل جدید حوصله خواندن این حرف‌ها را ندارد. کتاب‌های جنگ و دفاع مقدس، از همین ابتدا شکست خورده‌اند و حرف‌هایی از این دست.» اما ناگهان پدیده‌ای وارد دنیای ادبیات دفاع مقدس شد که تمام آن بافته‌های ذهنی و توهمات را باطل کرد.

«دا» با روایتی زیبا از روزهای مقاومت خرمشهر، تو را با خودت به میان آتش و خون می‌برد. با کتاب می‌خندیدی و گریه می‌کردی و می‌ترسیدی و شاد می‌شدی. از آن کتاب‌هایی که نگارش شیوا و زیبایش مجبورت می‌کرد، بقیه کارها را رها کنی تا تمام هزار صفحه‌اش را بخوانی.

در ایران، روشی بر پایه شناخت و تطابق مفهومی، دستوری و ساختاری دو زبان مبدأ و مقصد پدید آورد. این شیوه پیشنهادی، در درسی که سابقه تدریس قانونمند نداشت، الگوی بسیاری از همکاران وی قرار گرفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، تعیین کتاب ایشان به نام اصول و مبانی ترجمه، به عنوان کتاب درسی، در شناخت نظریه‌ها و نقد علمی ترجمه، به ویژه برای دانشجویان این رشته مفید افتاد. این کتاب در کارگاه‌های ترجمه استفاده شد و نقشی مؤثر در ترجمه ایران داشت. چند سال بعد، کتابی در این علم در انگلستان منتشر شد.

در «جشنواره شعر آسیایی داکا» که در سال ۱۳۶۵ (۱۹۸۷ میلادی) برپا شد، مسئولان برگزاری جشنواره، دکتر طاهره صفارزاده را به عنوان یکی از پنج عضو بنیان‌گذار کمیته ترجمه آسیا برگزیدند. رئیس جشنواره درباره این انتخاب گفت: «ما معتقدیم که یک نفر، آن هم در این سر دنیا از علم ترجمه حرف زده و اصولی عرضه کرده و آن یک نفر، خانم دکتر صفارزاده است.»

■ زیربنای حوزه هنری و مسئولیت‌های تازه

طاهره صفارزاده با آگاهی از خلأ فرهنگی نهضت اسلامی، در آغاز نهضت به کمک نویسندگان سرشناس و متعهد مسلمان، مرکزی به نام «کانون فرهنگی نهضت اسلامی» بنا کرد. در مدت مسئولیت او پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، حدود ۳۰۰ هنرجو در رشته‌های سینما، عکاسی، تئاتر، نقاشی، گرافیک، شعر و داستان، به همت استناداتی که توقع حق‌التدریس نداشتند، در آن مرکز آموزش دیدند که اندکی بعد از چهره‌ها و مسئولان فرهنگی و هنری انقلاب اسلامی شدند. کانون فرهنگی نهضت اسلامی پس از آنکه صفارزاده آن را به جوان‌ها واگذار کرد، به «حوزه اندیشه و هنر اسلامی» و بعدها به «حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی» تغییر نام داد.

■ در خدمت متون مقدس

به جز برنامه‌ریزی برای زبان‌های خارجی، به پیشنهاد دکتر صفارزاده، در درسی با عنوان «بررسی ترجمه‌های متون اسلامی» در برنامه گنجانده شد. تدریس این واحد درسی،



تأثیر گذار بوده است.



آیات القرمزی، انقلابی بحرین

آیات القرمزی در دانشکده تربیت معلم تحصیل می‌کرده و به واسطه شعرهایی که علیه رژیم آل خلیفه می‌سرایید در بحرین به شهرت رسیده بود. وی در زمان نأرامی‌های میدان لؤلؤ بحرین همگام با مردم فعالیت‌های زیادی علیه رژیم آل خلیفه داشت و پیش از ربوده شدن چندین بار از سوی نیروهای امنیتی تهدید شد. در یکی از تجمعاتی که در میدان لؤلؤ برگزار شده بود آیات شعری بر ضد حکومت آل خلیفه و خصوصاً شخص خلیفه بن سلمان آل خلیفه نخست‌وزیر بحرین خواند. به همین علت از آن روز بارها مورد تهدید قرار گرفت و صفحاتی در فیس‌بوک علیه ایشان ایجاد شده بود و ایمیل‌های سرشار از توهین و اهانت و سب و شتم و تهدید به قتل دریافت می‌کرده است.

به دلیل تهدیدات حکومت، آیات منزل پدري خود را ترک می‌کند و در منزل یکی از نزدیکان خود مخفی می‌شود. در یکی از آخرین شب‌های ماه مارس، پلیس به خانه این خانواده حمله می‌کند و بعد از تفتیش کل منزل و ایجاد رعب و وحشت و تهدید اهل خانه و به دلیل عدم موفقیت در یافتن آیات، خانه را ترک می‌کنند. در ۲۹ مارس ۲۰۱۱ حدود ۱۵ نفر (پلیس و لباس شخصی) وارد منزل پدري آیات می‌شوند و تمام درهای اتاق‌های منزل وی را شکسته و اثاثیه منزل را تخریب می‌کنند. گفته می‌شود، پلیس‌ها بعضی از اثاثیه و جواهرات را در دیده‌اند و تقریباً تمام وسایل آیات را نیز با خود برده‌اند. مادر آیات می‌گوید که فرامانده افراد به ما گفت: «بیرون می‌روم تا سبک‌باری بشم و وقتی برمی‌گردم مکان آیات را به مامی گوید والا از بالا دستور داریم که خانه را بر سرتان خراب کنیم». کودکان خانواده همه ترسیده بودند و زنان گریه می‌کردند. بعد از تهدید زیاد پدر خانواده راضی می‌شود که آیات را تحویل بدهد. به همراه مجموعه‌ای از نیروها به منزلی که آیات در آن مخفی بوده مراجعه و آیات را که آماده شده بود تا خود را تسلیم پلیس کند، دستگیر می‌کنند. به خانواده‌وی گفته می‌شود که فردا به مرکز پلیس الحوره مراجعه کنند.

از آن روز خبری از آیات نیست. مراجعات مکرر فقط و فقط منجر به راجع به مراکز مختلف پلیس شده است. فقط یک بار از خانواده برای آیات درخواست لباس شده است و پس از آن حضور آیات در هیچ کدام از مراکز مرتبط با پلیس تأیید نشده است و در آخر از خانواده خواسته‌اند که شکایتی مبنی بر فقدان و گم شدن آیات تنظیم کنند در حالی که آیات توسط نیروهای ملبس به لباس پلیس و در مقابل چشم خانواده او بازداشت شده است.

در برخی از رسانه‌ها اخباری مبنی بر کشته شدن وی بر اثر شکنجه در زندان‌های آل خلیفه منتشر شد، که چند روز بعد این خبر از سوی خانواده وی و منابع حقوق بشری در بحرین تکذیب گردید. در گفت‌وگویی با رادیو شیعه هلند اخبار مربوط به کشته شدن آیات در زندان با کمای وی در بیمارستان از سوی مادر وی تکذیب شد. یکی از زنان هم‌بند آیات القرمزی که به تازگی از زندان آزاد شده است نیز در گفت‌وگویی تأکید کرد که تا چهارشنبه ۲۰ آوریل ۲۰۱۱ در زندان با آیات بوده و وی در صحت و سلامت است.

عباس العمران عضو مرکز حقوق بشر بحرین در گفت‌وگو با شبکه العالم تأکید کرده است که خانم آیات القرمزی در زندان به سر می‌برد و هنوز زنده است و رژیم آل خلیفه به منظور فضا سازی برای حذف فیزیکی این مبارز بحرینی در زندان، شایعه کشته شدن او را مطرح کرده است.

موضوعاتی است که اسمیت را بر آن داشته تا یادداشت‌هایی را برای گوش‌های شنوایی که در جهان باقی مانده‌اند، بنویسد. او در بخش‌هایی از یادداشت خود می‌نویسد: «مردم فلسطین در شرایط کنونی ای که اسرائیل برای آنها ایجاد کرده است، احساس در ماندگی می‌کنند. فقر و بیکاری در این کشور بیش از ۶۵ درصد مردم را در بر گرفته و اگر اسرائیل به این مجازات دسته جمعی ادامه دهد، این وضعیت وخیم‌تر نیز خواهد شد.»

بخش‌هایی از اشعار اسمیت در کنار سرودهایی از محمود درویش و تعدادی دیگر از شاعران فعال برای فلسطین در اثری با عنوان «شعاری برای فلسطین» منتشر شده است. این کتاب به کوشش رمی کنزی در سال ۲۰۰۸ در ۱۱۸ صفحه منتشر شده است.



نسرین یاسین بلوط، غربت در کانادا!

این شاعر لبنانی متولد سال ۱۹۷۵ میلادی است که دارای سه کتاب شعر و دو رمان است و علاوه بر آن در برخی مجلات و پایگاه‌های اینترنتی به نوشتن مقالات مشغول است. اولین آن «ار جوان الشاطی» (ساحل آغوانی) است که خلاصه‌ای از مهاجرت و غربت او در کانادا و مصائبش در بیروت است و نغمه‌ای از غربت و گم‌گشتگی است و قصایدی ملی و احساسی و در عشق وطن در آن موجود است.

مجموعه شعر دومش «رویا فی بحر الشوق» (روایایی در دریای شوق) است که آن را پس از دیدارش از الجزایر سرود، در این مجموعه شعر خلاصه‌ای از دیدارم از الجزایر را عرضه و آن را به مردم این کشور اهدا کرده که قصیده «سفینه‌الشهدا» مهم‌ترین شعر این مجموعه است.

مجموعه شعر سومش «نهر به کلماتی الیک» (فرار کلماتم به سوی تو) است که در آن از جو غم و اندوه دور شده و از مصیبت‌های جهان عرب به‌ویژه از مصر، لیبی و تونس سرود و قصائد جنوبی در آن نوشت که اشغالگری و اشغالگر از خود سخن می‌گوید. نسرین بلوط همچنین دو رمان هم دارد، یکی از این دو رمان، «شب‌های درد تو» نام دارد که در آن برخی از مشکلات اینترنت و آسیب‌های آن را در قالب یک داستان ارائه کرده و رمان دومش هنوز اسم ندارد.

«نسرین بلوط» در بخشی از یک گفت‌وگو در پاسخ به سؤالی درباره جایگاه مقاومت در ادبیات جهان عرب گفت: قلم همیشه سلاح بوده و همچنان در همه مکان‌ها و زمان‌ها هست. وی با بیان اینکه مقاومت تنها با سلاح نیست، افزود: مقاومت با قلم تأثیر بیشتری دارد برای همین اگر قلم از قلب و احساس واقعی خارج نشود پیام آن با قدرت به هدف می‌رسد. نسرین بلوط ادامه داد: بسیاری از انقلاب‌ها بوده که تنها با قلم شکل گرفته است؛ مثلاً ویکتور هوگو آثارش در انقلاب فرانسه

شود، پژواکی از آن زمین خواهد ماند، آوایی این چنین زندگی‌ام به تمامی اشک است و قلبی سوزان، اشتیاق و دیوان شعری و نوای عود.»

ب) شعر پایداری و تهدید

ژوئن ۱۹۶۷ و شکست اعراب در جنگ شش روزه، نقطه عطفی در زندگی فدوی محسوب می‌شود. بعد از جنگ که ناامیدی بر سرزمین فلسطین و دیگر کشورهای عربی سایه انداخت، فدوی به این نتیجه رسید که شعرش به افق‌های جدیدی نیاز دارد که ضرورت تغییر خط مشی او را ایجاد می‌کند. به این منظور به تدریج از حصار انزوی رمانتیک فاصله گرفت و به صف شاعران مقاومت پیوست.

در این مرحله مرادفات ادبی او با شاعران بزرگ نهضت آزادی فلسطین مانند سمیع القاسم و محمود درویش، جان تازه‌ای به کالبد زندگی ادبی‌اش بخشید. فدوی به اعتراف خود شهرت جهانی‌اش را مدیون شعر انقلابی درباره فلسطین است و به این سبب لقب‌های «سندیانه» و «زیتونه المبارکه» را که نمادهایی از جریان مقاومت هستند، از سوی ادبا دریافت کرد. شعر متعهد و انقلابی فدوی برخلاف شعر وجدانی که نماد در آن جایگاهی ندارد، بر خوردار از ساختاری کاملاً نمادین است. این دوره از شعر او با سرودن دیوان «اللیل و الفرسان» آغاز می‌شود و قصیده «لن ابکی» را می‌توان مانیفست او در زمینه پیوستن به جریان شعر مقاومت دانست.



پاتریشیا اسمیت، مقاومت در امریکا!

پاتریشیا اسمیت یکی از شاعران و روزنامه‌نگاران امریکایی است که در سال‌های فعالیت خود موضوعات متعددی راجع به انسان و اجتماع را محور آثارش قرار داده است. «فلسطین» یکی از پر تکرار ترین موضوعات آثار اوست.

اسمیت در سال ۱۹۵۵ در خانواده‌ای که در امریکا از آن به عنوان فرودستان جامعه یاد می‌شود، متولد شد. تولد در خانواده‌ای سیاه‌پوست او را از همان دوران کودکی با طعم تلخ نژاد پرستی و تبعیض نژادی آشنا کرد، شاید به همین دلیل بود که او در سال‌های بعد، بسیاری از آثار خود را با محوریت همین موضوع نوشت و منتشر کرد. در میان آثار اسمیت، اشعار و نوشته‌هایی با موضوع فلسطین و تجاوز رژیم صهیونیستی به خاک این کشور نیز دیده می‌شود که بعضاً در روزنامه‌های مختلف امریکا یا حتی در مجموعه اشعاری که با محوریت «فلسطین» به چاپ رسیده، منتشر شده است.

نوشته‌های او درباره فلسطین سال‌های سال در روزنامه‌های امریکا منتشر شد؛ یادداشت‌ها و گزارش‌هایی که بیانگر رویه نژاد پرستانه رژیم صهیونیستی در فلسطین بود. اسمیت ارائه گزارش‌های متداول را نه از روزهای حمله به غزه که از سال‌ها پیش از آن آغاز کرد. گزارش‌هایی که او می‌نوشت، مستندات از رفتارهای سربازان صهیونیستی در فلسطین بود که بر اساس اخبار هفته شکل می‌گرفت. نویسنده در این گزارش‌ها، بر پایه اخبار منتشر شده در رسانه‌ها، نگاهی فراتر از جامعه صهیونیست‌زده و رسانه‌های مطیع اسرائیل در کشورش به ماجرای فلسطین دارد.

فقر و بیکاری مردم فلسطین، کودکان کشته شده در جنگ‌های اسرائیل علیه این کشور، نبود امکانات بهداشتی و رفاهی، از بین رفتن زنان و نداشتن امکانات تحصیلی از جمله

